

پیرامون

تغییر مواضع ایدئولوژیک

سازمان مجاهدین خلق ایران

تحلیل مسائلی که در رابطه با امر تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران و انتشار بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک آن سازمان وجود دارد، از دیدگاه ایدئولوژی‌ها و بینش‌های مختلف، متفاوت است. از آنجا که سازمان‌های جبهه ملی ایران خارج از کشور در برگزیده گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک است و نمیتواند یک تحلیل واحد ایدئولوژیک در این زمینه ارائه دهد، بنابراین این تصمیم گرفته شد که تحلیل‌های این گرایش‌های متفاوت، در صورت تمایل آنها بطور جداگانه انتشار یابد. بررسی کنونی تحلیلی است که توسط یک گروه مارکسیست - لنینیستی که بخشی از فعالیت خود را در درون سازمان‌های جبهه ملی انجام میدهد، در اختیار ما قرار داده شده است.

سازمان‌های جبهه ملی ایران خارج از کشور

هرکرا ذره ای از این سوزست

دی و فردا س نقد امروزست

نظری اجمالی به مسئله تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران

یکسال از انتشار بیانیه اعلام موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق میگذرد و ما در این مدت بدلائلی که ذکر خواهد شد انتشار تحلیل خود را از این مسئله بتعویق انداختیم ولی اکنون موجبات این انتشار را فراهم می بینیم .

ما معتقدیم که قبل از اظهار نظر در مورد همه مسائل بخصوص مسائلی که با سرنوشت جنبش رابطه نزدیک دارد و یا مسائلی که اثرات مهمی بر مسیر حرکت میگذارد ، باید با احتیاط و دور اندیشی بسیار حرکت کرد و تنها پس از جمع آوری اطلاعات کافی و با در نظر گرفتن جمیع جوانب اظهار نظر نمود ، قضاوت عجولانه و بر مبنای اطلاعات نامکفی بین از آنچه که روشنگر باشد گمراه کننده خواهد بود . بر این مبنی ما بعد از اطلاع از مسئله و قبل از انتشار و اطلاع از محتویات بیانیه اعلام مواضع ، سئوالاتی که بدون در دست داشتن جواب آنها ، قضاوت غیر ممکن بود را با رفقای مجاهد در میان گذاشتیم و در عین حال از آن زمان تا کنون به بررسی و ارزیابی اطلاعات گاه بسیار متفاوت و مختلفی که در این مورد از جوانب و از طرق مختلف در دسترس ما قرار میگرفت توجه داشتیم . اکنون تصور میکنیم که تا حد امکان برای درک مسئله کوشش کرده ایم و با در نظر گرفتن جمیع جوانب امر ، تعویق بیشتر در اعلام نظر را در رابطه با جنبش نادرست تشخیص میدهیم . ما انتشار تحلیل مشخص و نقد بیانیه ایدئولوژیک را جداگانه انجام میدهیم در این نوشته به بررسی اجمالی طرح خطوط کلی مسئله انسان که در بیانیه آمده است ، میپردازیم .

هر انسانی که معتقد به سوسیالیسم علمی باشد ، با اطلاع از روآوری گروهی از پیروان ایدئولوژیهای دیگر به سوسیالیسم علمی خرسندی و خوشنودی خود را ابراز میدارد . گروه افراد بیشتری به این ایدئولوژی نه تنها جنبش کمونیستی را مستقیما تقویت میکند ، بلکه با انصراف از بسیج توده ها - هائی از مردم بر حول محور ایدئولوژیهای ایدئالیستی ( و منجمله التقاطی ) ، امکان بسیج آنان را توسط کمونیستها فراهم تر مینماید و علاوه بر آن ، در صورتی که این حرکت بد رستی انجام شود ، تنها کمیت و تعداد کمونیستها نیست که افزایش میابد بلکه جنبش کمونیستی از نظر محتوی غنی تر میشود و این البته از همه جهات مهمتر است .

میگوئیم هر کمونیستی با اطلاع از این مسئله خرسند میگردد ، چه در ابتدا چنین انتظار دارد که این حرکت بر مبنای تحلیل صحیح کمونیستی از واقع صورت گرفته باشد . هنگامی که بدلائلی برای تردید در صحت این تحلیل بدست آید ، لاجرم ابراز خرسندی به حد یک کلسی گویی انحرافی و انصراف از تحلیل مشخص از شرایط مشخص تقلیل خواهد یافت و کاری بجز

مغشوش کردن ذهن کسانی که برای کسب اطلاع به این مطالب رجوع میکنند، نخواهد داشت. بنا بر این وظیفه ماست که نشان دهیم چرا تحلیل مشخص، موجبات خرسندی کمونیست‌ها و توده مردم را فراهم نمیکند. رفقای مجاهد در بیانیه اعلام کرده‌اند که:

"جنبش" اصلاح و آموزش" و تجدید تربیت ایدئولوژیک کادرها از بالا به پایین - در سازمان براه افتاد. رهبری سازمان ضمن انتقاد از خود، شروع به جمع‌بندی روشنی از انتقادات وارده به دورانهای گذشته کرد و به مرور بالاترین کادرها در معرض انتقادات حال و گذشته خود قرار گرفتند. در این میان بسیاری از کادرها با مجاهدتی انقلابی به اصلاح نظرات و خصائل خود پرداختند. . . . اصلاح ناپذیران و کج اندیشانی که بر مواضع نادرست و انحرافی خود اصرار میورزیدند . . . . قاطعانه از عضویت سازمان کنار گذاشته شدند."

موجب تغییر ایدئولوژیک بگفته رفقا، انتقاد و انتقاد از خود بوده است.

ما این ابراز را نا کافی میدانیم و معتقدیم که با عدم برخورد به چند مسئله اساسی و ذکر دلیلی که در بهترین حالت ماهیت تبعی داشته، بجای دلیل، اصلی رفقا بیشتر از آنچه که قضیه را روشن ساخته باشند مبهم کرده‌اند.

صرف وجود سابقه ده سال مبارزه مخفی، چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال مبارزه ایدئولوژیک بخودی خود معرف و ضامن صحت نحوه انجام هیچ امری نیست. ما سازمانهایی را می‌شناسیم که خیلی بیش از این سابقه کار داشته، ولی انحطاط و نه تکامل ایدئولوژیک یافته‌اند. این ابراز رفقا در سطح ادعا باقی میماند و دلیلی بدست نمیدهد.

از جانب دیگر انتقاد و انتقاد از خود افرادی که متصورا همه یک ایدئولوژی داشته باشند (که در مورد سازمان مجاهدین بنا بگفته خود رفقا "رنالیسم" بوده است) هیچگاه نمیتوانند بخودی خود فردی را به ماوراء ایدئولوژی خود اعتقاد دهد و موجبات تصحیح ایدئولوژیک او را فراهم کند. هیچ ایده آلستی هنگام انتقاد بخود به این نتیجه نخواهد رسید که اشکال کار نیست که ایده آلست است. این خود یک تحلیل ماتریالیستی از عملکرد انتقاد و از آن مهمتر از نحوه تغییر ایدئولوژی نیست.

آنچه که رفقا بدلائلی که بر ما روشن نیست از ابراز آن اجتناب کرده‌اند، و بنظر ما ایس عامل، عامل اساسی این تغییر است. اندازهای که انجام شده است، اینست که بنا بر ما، نه مبنی بر حد سرما، فعالیت و آموزش جریان‌ات مارکسیستی - رونی و بیرون از سازمان در این حرکت نقش اساسی تعیین کننده داشته است. رفقا با اجتناب از ذکر این مسئله اساسی و معرفی مسائل دیگر بجای این دلیل نه تنها روشنگری نکرده‌اند، بلکه سئوالاتی ایجاد کرده‌اند مبنی بر اینکه چرا سازمان به وجود قبلی این گرایش در درون سازمان و نقش آنان در سراسر بیانیه ایدئولوژیک کوچکترین اشاره‌ای نمیکند و چرا این مسئله کتمان میشود.

بنظر ما اجتناب از این مسئله نشانه از تعلقات عاطفی و آیدئولوژیکی دارد که بهترین وجهی، از جهت دیگر، در حفظ نام سازمان مجاهدین خلق ایران - که ما اشکالات آنرا خواهیم شمرد - نیز منعکس میشود.

در توضیحاتی که در ضرورت حفظ نام سازمان مجاهدین خلق بهمان صورت که در گذشته بوده، بما داده شده است، رفا ابراز داشتند که حفظ این اسم بخاطر نشان دادن سابقه کار و تکامل آیدئولوژی پیشین سازمان به آیدئولوژی فعلی است. این ابراز و نیز نکته فوق (اجتناب از اظهار نفس مارکسیست ها) بما نشان میدهد که رفا هنوز آنقدر نسبت بسابقه آیدئولوژی گذشته خود و خاصیت رشد یابندگی و تکامل آن تعلق و اعتقاد دارند که حتی عدم ذکر پاره ای از مسائل و از آن مهمتر ابراز نادرست تکامل آیدئولوژیک را مجاز میدانند. بسدون وجود چنین تعلق ذهنی، ممکن نیست یک کمونیست آیدئولوژی پرولتاریا را نتیجه تکامل آیدئولوژی خرد بورژوازی بنامد! کوچکترین توجهی به تاریخ و نحوه تکامل ماتریالیسم دیالکتیک نشان میدهد که این آیدئولوژی در نتیجه تکامل رئالیسم خرد بورژوازی بوجود نیامد و یا حتی بدتر، در اثر انتقاد از خود دو ساله آیدئالیست ها تکوین نیافت. تعلق خاطر رفا به آیدئولوژی - سابق خود، کوشش در دادن اعتباری به آن است که ماهیتا دارا نیست، تاریخ تکامل ماتریالیسم دیالکتیک را بنادرست معرفی میکند و پرولتاریا را نه طبقه ای تاریخی نوین بلکه محصول رادیکالیزه شدن خرد بورژوازی، و آیدئولوژی پرولتاریا را نتیجه تکامل آیدئولوژی خرد بورژوازی قلمداد میکند و اینها البته همه نادرست است.

اکنون که سخن از حفظ نام سازمان مجاهدین خلق رفت ضروری است به دلیل دیگری که رفا ارائه دادند نیز توجه کنیم و آن لزوم بزرگداشت رفقا شهید، توسط حفظ نام سازمان آنها و نشان دادن اعتبار و سابقه مبارزاتی سازمان کونی است.

ما این دلائل را نیز بکلی نادرست میدانیم. اعتبار و سابقه مبارزاتی کمونیست ها، در مبارزه کمونیستهای سابق و فعلی است و نه در سابقه مبارزه معتقدین به آیدئولوژیهای دیگر. رفقای مجاهد تعلق عاطفی خود را به شهدای ارزنده گذشته سازمان، فوق تعلق آیدئولوژیک خود به کمونیستهای گذشته و حال گذاشته اند. سوابق اعتبار کمونیستهای فعلی از هر سازمانی، در مبارزات خسرو روزه ها، حیدر عموتلی ها، پویان ها، احمدزاده ها و ... است، نه در مبارزه حنیف نژادها و سعید محسن ها یا تمام آنج و احترام بحق که برای مبارزه و صداقت آنها قائلند. هنگامی که سازمانی دچار چنان تحول عمیقی بشود که کیفیت آنرا بنگفته اعضا سازمان بکلی عور کند، در حقیقت سازمان جدیدی آفریده شده است و حفظ نام گذشته، علاوه بر زیانهای که بدان اشاره خواهیم کرد، معرفت حفظ بخشی از علائق آیدئولوژیک گذشته و - نبریدن کامن از آن است. ما ده ها و ده ها نمونه دیگر از این تعلق آیدئولوژیک را بسهولت

در ابرازات رفقا میتوانیم نشان دهیم \*

رفقا علاوه بر عدم ذکر مطالبی که بدان اشاره رفت، توجیهاتی نیز در توضیح ضرورت عینی حرکت

خود میاورند که از چند جهت نا درست است \*

رفقا کوشش کرده اند که تغییر ایدئولوژی خود را با تغییر مناسبات تولیدی در ایران مقارن دانسته و بدینوسیله بر آن حقانیت تاریخی قائل شوند. \* صرف نظر از اینکه نحوه بیان رفقا حاکی از صراحت فوق العاده نیست، صرف بیان این موضوع نشانه تفوق مطلق مکانیسم در این ابراز است. \* با در نظر گرفتن آنکه عناصر تشکیل دهنده سازمانهای انقلابی و منجمله سازمانها مارکسیست - لنینیست بطور عمد از میان قشر خرده بورژوازی برخاسته اند، و این امر در مرحله تدارک کاملاً طبیعی است، رفقا با ابراز خود چنین شبهه ای را بوجود میاورند که گویی مسئله خلاف آن است و سازمان آنها متشکل از پرولترهائی است که فقط در این مرحله از رشد سرمایه داری میتوانند بوجود آمده باشند و این بسیار عجیب است. \* این ابراز نه تنها گذشته ایدئولوژیک سازمان را توجیه میکند - چه بنا بر آن اظهار، در گذشته که مناسبات سرمایه داری غالب نبود بر التقاط ایدئولوژیک سازمان حرجی نبود - و سازمان بحق بود، بلکه آگاهانه یا نا آگاهانه بمنزله کم کردن ارزش و ضرورت عینی وجود کمونیستهای سابق ایران است. \* بنا بر این تفسیر، شرایط عینی ایران در گذشته حکم به وجود عناصر کمونیست نمیکرده است. \* در همین روال شرایط عینی ویتنام که از ایران نیز از نظر رشد مناسبات تولید عقب تر بوده است، حکم به وجود سازمانهای کمونیست و بطریق اولی حزب کمونیست نمیکرده است. \* و بنا بر استدلال رفقا، قاعدتاً نمی بایستی کمونیستهای ویتنامی وجود داشته باشند و حال که وجود شان قایل گمان نیست فقط میتوانند حاصل یک سلسله جریانات ذهنی باشند و ریشه ئی در شرایط عینی جامعه خود و جهان ندارند و این واقعا ابراز شکست آورت است. \* تصور میکنم که این تنها میتوانند نشانه برداشتی بشدت مکانیستی و اکونومیستی از تشکیل سازمانهای کمونیست باشد. \* رفقا ما مجاهد اگر تعمق میکردند هرگز چنین ابرازی را نمیکردند و این همه بنظر ما نشانه تعلق رفقا به "سازمان" بمثابه "سازمان خود" است. \* رفقا گذشته خود را حقانیت تاریخی میدهند (و - گذشته سایر کمونیستها را نه منبعث از شرایط عینی جامعه بلکه ذهنی کرایانه میخوانند)، حرکت کنونی خود را تکامل ایدئولوژی گذشته خود قلمداد میکنند و سازمان کنونی خود را تنها سازمانی که بر مبنای ضروریات جامعه و شرایط عینی بوجود آمده است قلمداد میکنند. \* زیاد نخواهد بود اگر اظهار داریم رفقا در هر مرحله سازمان خود را فوق ایدئولوژی خود قرار داده اند. \* ما بر سر این مسئله که پایه پاره ای از این ابرازات حتی از نقطه نظر فاکتی درست نیست نمیشویم. \* روابط سرمایه داری در همین چند ساله اخیر در ایران آغاز نشده است و روابط تولیدی چنان ناگهان زیر و رو نشده است که حتی بر مبنای دید مکانیستی و اکونومیستی، هم

مذهبی بودن رفقا را در گذشته دور، هم وجود التقاط را در گذشته نزدیک سازمان و هم  
گروش کنونی کمونیستی آنرا توجیه کند. رفقا فاکتور بنیادی تغییر ایدئولوژیک خود ابراز کرده اند و نه برعکس  
پیش از خاتمه این بخش به مسئله دیگری که رفقای مجاهد اشاره کرده اند و باید میکردند  
توجه میکنیم و آن اثری است که فعالیت سازمانهای کمونیستی خان از سازمان مجاهدین بر  
اشاعه کمونیسم و مقبولیت وسیع آن در میان روشنفکران داشته است و بنا بر این بطور غیر مستقیم  
— ولی ملموس و موثر — بر مسیر حرکت رفقا اثر گذاشته است. رفقای مجاهد بخوبی میدانند که  
فعالیت سازمانهای نظیر چریکهای فدائی خلق و گروه آرمان خلق و گروه گل سرخی و دانشیان  
و نیز از لحاظی ساکا و ستاره سخ — در این زمینه تاثیر کمی نداشته است. عدم اشاره باین  
نیز نشانه تعلق رفقا به توضیح همه چیز از درون خود است.

تجدید نظر در فرس

ما در قسمت اول این مقاله فرس را برای قرار دادیم که ایدئولوژی نوین سازمان نه بصورتی  
که رفقا میگویند، ولی لاقلاً بصورت دیگری که شرح آنرا دادیم، در میان اکثریت مطلق اعضا  
سازمان مقبولیت یافته باشد. متأسفانه اصل این فرس با ابراز صریح رفقا کاملاً مورد تردید قرار  
میگیرد. رفقا در بیانیه پس از آنکه براحتی عنوان میکنند که جنبش ایدئولوژیک در سازمان از  
بالا به پائین راه افتاد و شرحی از اصلاح شدگان و "سرسختان کوردل" میدهند بالاخره در  
یک پاروقی بطور معترضه و ضمنی میگویند:

"مجموعاً در تمام طول دو سال "مبارزه ایدئولوژیک" قریب ۵٪ از کادرها مورد  
تصفیه قرار گرفته و [علاوه بر آن] بسیاری از کادرها از مواضع مسئول تا کسب  
صلاحیتهای لازمه کنار گذاشته شدند."

اگر هیچ دلیل دیگری هم در دست نبود، این فاکتور بنیادی نشان میداد که چگونه اساس  
فرض کلی متزلزل شده و ایدئولوژی مارکسیسم-نفس سازمان را بنیادیه یک کل در بر گرفته بود، بلکه متنهای بخشی  
از سازمان مورد قبول واقع شده است. مابدهون آنکه در صداقت آن بخش از رفقای که همراه با  
تأسیس ایدئولوژی سازمان حرکت کرده اند تردیدی کنیم؛ معیناً چون بهمان دلائلی که در فوق  
بر شمردیم معتقدیم که لاقلاً برای عده ای از این رفقا مسئله تعلق به سازمان در فوق اعتقادات  
ایدئولوژیک قرار میگیرد، بنا بر این عمیقاً معتقدیم که همین بخش در خود عناصر بسیار را نیز  
مشمتم است که در صورت عدم ایجاد این حرکت نیز باز در سازمان میمانند. بعبارت روشنتر  
رفقانی وجود دارند که میتوانند تحت هر دو موضع ایدئولوژیک سازمان حرکت کنند. یعنی  
موضع روشنی اتخاذ کرده بودند. اگر این رفقا را در محاسبه صفت بندی نیروها روم سازمان  
از این بخش کم کنیم (که ضرورتاً چنین است) با این واقعیت مواجه میشویم که رفقان مارکسیست  
— لنینیست سازمان، قبل از تصفیه سایر افراد در اقلیت آشکار بوده اند و این امر مسئله

تصفیه رفقای که ایدئولوژی جدید را نپذیرفته اند را مورد ایراد شدید قرار می دهد ، این کار  
علا چیزی نیست جز تصفیه مخالفین - یعنی اکثریت - توسط يك اقلیت کوچک .

### تصفیه

هیچ کمونیستی نیست که در تصفیه سازمان و حرکت در جهت ایجاد تجانس ایدئولوژیک بیشتر  
آن ، تردیدی داشته باشد . ولی هیچ کمونیستی نیز - بشرط آنکه حرکت خود را بر مبنای تحلیل  
ماتریالیستی صحیح انجام دهد - در نادرستی تصفیه اکثریت افراد يك سازمان مذهبی از آن -  
سازمان و سپس اعلام تغییر ایدئولوژی آن سازمان بنام و با استفاده سیاسی از سنت آن سازمان ،  
تردیدی نمیتواند داشته باشد . هیچ توجیهی ، و هیچ اندازه اشتیاق فوی العاده و بحسب  
کمونیستها برای تشکیل سازمان کمونیستی نمیتواند این شیوه کار را درست بنامد . این امر در هر  
شرایطی نادرست است بخصوص در شرایطی که هیچ اجباری نیز در کار نبوده است . ما بایسن  
مسئله نبودن اجبار در پایان همین مقاله اشاره می کنیم .

کمونیستها ، دموکراتترین عناصر نیز هستند . خواست آنان در برقراری دیکتاتوری پرولتاریا ،  
که بنا بر شرایط خاص مادی - جهانی وسیعترین دموکراسی است ، و اشتیاق بحق آنان در کسب  
هژمونی برای طبقه کارگر ، نه تنها برای اتخاذ این شیوه عمل توجیهی نیست ، بلکه اصرار بر آن  
نمایشگر عدم توجه به ابتدائی ترین مفاهیم کمونیستی است . رفقای مجاهد با اتخاذ این شیوه  
عمل ، علیرغم خواست خود کمکی به تبلیغ کمونیسم و نشان دادن محتوا و شیوه عمل کمونیستها  
نکرده اند .

تصفیه بصورتی که رفقا کرده اند نه تنها از نقطه نظر حرکت کمونیستها نادرست است بلکه -  
نشانه بی توجهی مطلق به سرنوشت عناصر مبارز و ضد رژیمی است که سوسیالیسم علمی را نپذیر-  
فته یا نمی توانستند بپذیرند ، ولی در این مرحله از مبارزه ، بخشی از بار را بدوش دارند .  
در شرایط وحشتناک و خفقانی ایران ، در حالیکه اعضا و سازمانهای انقلابی بین از دو سه نفر  
از رفقای سازمانی خود را نمی شناسند ، در حالیکه اکثریت آنها بخشی از آشنائی همسای  
خصوصی گذشته خود را در اختیار سازمان گذاشته و با بقیه قطع رابطه کرده اند ، تصفیه این  
افراد مبارز از سازمان بدون کمک به ایجاد آلترناتیو برای فعالیت های آینده و حفظ آنها از  
دسترس پلیس ، خطای بسیار عظیمی است که هیچ انسانی و بالاخص هیچ کمونیستی نمیتواند  
از تجسم آن متأثر و خشمناک ننهد . اخلاق کمونیستی با اخلاق بورژوائی متفاوت است و لیس  
کمونیست " بد اخلاق " نیست ! و اینرا رفقای مجاهد نیز در ضمیمه بیانیه خود بخوبی نوشته اند  
و بنابراین ، عد مرعایت همین موازین را بچه چیزی میتوان تعبیر کرد بجز عمل بر مبنای انگاشتن وجود آنها -  
گونیم بین موجودیت يك سازمان کمونیستی و موجودیت يك سازمان مذهبی در مرحله تدارک .  
تصوری که آنقدر خطاست که به توضیح احتیاج ندارد .

به کجای جنبش کمونیستی لطمه وارد می‌آید اگر رفقای رهبری سازمان ، با آشنائی که به همه افرادی که تغییر ایدئولوژی را نپذیرفته بودند داشتند ، به آنها کمک میکردند تا در نوعی ارتباط سازمانی با هم قرار گیرند و از این طریق تشکل عناصر ضد رژیم حفظ میشد ؟ از چه زمانی آن کمونیست‌هایی که معتقد به انقلاب دموکراتیک نوین هستند وجود سازمان‌هایی با ایدئولوژی غیر پرولتری را منافی ادامه فعالیت خود میدانند ؟ اگر این نیست آیا این تردید بجا نخواهد بود که تصور کنیم اشتیاق رفقا به حفظ اسم سازمان که سنت مقاومت حماسه آفرین دارد ، تحت رهبری خود ، موجب شده است که امکان ایجاد سازمان دیگری بهمین نام را ، بشیوه ای غیر اصولی از بین ببرند ؟ آیا این کار نیز بزرگترین نمایشگر تفوق عشق به سازمان و نام آن بر مواضع ایدئولوژیک نیست ؟ کمونیست‌ها چنین برخورد‌هایی را جلوه ای از فتیشیسم سازمانی و استفساد و جوئی غیر اصولی میدانند و بس . برداشتن تاریخ تاسیس سازمان مجاهدین ( ۱۳۴۴ ) از آم - سازمان نشان میدهد که تعیین کننده برای رفقا نام سازمان بود ، نه حتی سنت‌های آن . چنین متد و بینشی و چنین برداشتن درست از برخورد دموکراتیک کمونیست‌ها ، طبیعی است که در روند خود به " تصفیه نهائی " یعنی اعدام افراد نیز منجر شود . هر سازمان ، انقلابی در هر نقطه از جهان ، و علی‌الخصوص هر سازمان مسلحی که در جنگ رویاروی با دشمن است در مواردی اجرای حکم اعدام را در مورد دشمن و یا دوستان سابق ضروری می‌شمارد و به آن قاطعانه اقدام میکند ، ولی اعدام چه کسانی ؟ اعدام عناصری از دشمن که مانع مهمی در حرکت جنبش ایجاد کرد باشند ( و یا اعدام آنها مانع شد ) ، اعدام عناصری از دشمن که اثر تضعیف کننده بر روحیه دشمن و تقویت کننده بر روحیه خلق داشته باشد . . . و اعدام عناصر سابقاً مبارزی که به صفوف دشمن پیوسته یا در شرف پیوستن هستند و در مقام دشمنی به جنبش لطمه می‌زنند و یا مورد سوءاستفاده دشمن واقع میشوند و یا فی‌المثل حامل اطلاعات مهم غیر قابل تعویضی که افشای آنها لطمه‌شده‌ای به سازمان زد و جان انسان‌های مبارزی را در معرض خطر قرار میدهد . هستند ( یعنی بطور روشن خائنند ) ، اعدام مجید شریف واقعی حتی به شرطی که در بیانیه آمده است در هیچیک از این مقولات نمی‌گنجد . مجید شریف واقعی در تصویری که خود مجاهدین ارائه میدهند ، انسان مبارزی بود ، است که بخاطر ایدئولوژی و اعتقاد خود مبارزه میکرد و میخواست است که از امکاناتی که سازمان در اختیارش گذاشته بوده - سازمانی که او خود در فعالیت‌ها و امکان‌سازیهایی شریک بود - بخاطر سازماندهی بر مبنای ایدئولوژی خود و مبارزه علیه رژیم استفاده کند . عدم توافق ما با ایدئولوژی شریف واقعی ندره ای از قضاوت ما . منسی - بشدت نادرست و وخامت آمیز بودن عمل سازمان مجاهدین منسی کاهد ، این حق هر مبارز ضد رژیم است که بر اساس بینش و اعتقادات خود مبارزه کند و حاضر نباشد اعتقادات دیگری را بپذیرد . پامال کردن این حق با اعمال قهر و بکمک اسلحه گرایشی مسموم و غیر کمونیستی است و بیانگر دید نادرستی از کمونیسم و مبارزه طبقاتی می باشد و در واقع

ادامه طرز فکری است که تحت شعارهایی مانند هر که چون ما نیست دشمن ماست، سرشت و ویژهای برای کمونیستها قائل است و گمان دارد بنام رهبری پرولتاریا و بنام کمونیست میتواند فرمان برانسد و مخالفین را با هر متد ممکن نابود سازد. سازمان مجاهدین یا باید اعلام کند که زمانی کس که کوشش برای حفظ امکانات و یا بدست گرفتن امکانات از طرف عناصر مبارز و ضد رژیم با ایدئولوژی های مختلف، بهم تلاقی میکند راه را در اعدام میبیند و یا بشدت از این عمل خود و بینشی که منجر بآن شد انتقاد کند.

در رابطه با تصفیه ها گاه گفته میشود که "این عناصر و امانده بوده اند"، "اهل مبارزه نبودند" اند "متزلزل بوده اند" و نظائر آن. این ابرازات حکایت از خود راست بینی مغرطی میکند که حاضر است برای توجیه عمل نادرست خویش، خود را بر مسند قضاوت خدا چگونه قرار دهد. هر کس ایدئولوژی من پرولتر را نپذیرفت اصلا اهل مبارزه نیست، هر کس با هر حرکتی که من میگویم موافق نبود خرد بورژواست، و خرد بورژوا نیز که البته همه میدانند متزلزل است، و بنا بر این خویش حلال میباشد.

اگر تجربیات تاریخ وجود نداشت شاید این قبیل احکام را تنها نادرست می خواندیم. با دیدن اینهمه تجربه، صدور چنین حکم های قاضی مابانه ای وخیم است. آری، خرد بورژوازی بعنوان یک طبقه از نظر ایدئولوژیک متزلزل است ولی آیا این بمعنای آنست که بطور مشخص بدیع زادگانها در زیر شکجه های رژیم متزلزل بودند؟ و بنا بر این باید امکان سازماندهی از آنها سلب میشد باین ترتیب میخواهند بما بگویند که همه مذهبی هائی که کمونیست نمیشوند بطور مشخص خائن و متزلزند و این قاعدتا شامل همه مذهبی ها چه در داخل و چه در خارج از سازمان مجاهدین - مطابق این "استدلال" - صادق است اگر این نیست و رفقا در تناقض با "استدلال" خود بوجود گروه های مذهبی صادقی هم معترفند در این حال باید پرسید چه شده است که همه مذهبی هائی که در سازمان مجاهدین بودند و از عقاید خود دست برنداشتند متزلزل و مرتجع بودند ولی آنها که عضو مجاهدین نبودند مترقی هستند! و این "استدلال" انقدر مخدوش است، انقدر متناقض و بی پایه است که افسانه ایست. رفقا متزلزل طبقاتی را با متزلزل در مبارزه سیاسی و در مقابل دشمن یکسان می پندارند. در ادبیات سیاسی مارکسیستی متزلزل افراد فقط بمعنای متزلزل در مقابل دشمن بکار میرود و نه متزلزل تاریخی - طبقاتی. اگر جز این بود، هر سازمانی تحت نام مارکسیسم غیر متزلزل و هر سازمان غیر مارکسیستی متزلزل بحساب می آمد و دیگر بحث میان مارکسیستها بی فایده بود و علامت عدم متزلزل اتیکت وابستگی به پرولتاریا قرار میگرفت. از جانب دیگر اگر قرار باشد متزلزل تاریخی - طبقاتی را در مورد حتی سازمانهای با ادعای کمونیسم بحساب آوریم آنوقت معلوم نیست که کدام سازمان بر اساس تحلیل طبقاتی و اجتماعی خود متزلزل و کدام غیر متزلزل باقی

خواهند ماند. حتی بر فرض که افرادی از نظر تاریخی متزلزلند، فردی که خورد بورژوازی قشر قشر مبارزه روی میاورد و خرد بورژواهای واقعا متزلزل قشر قشر از مبارزه روی برمی تابند، کار کمونیستها از میان بردن قشر قشر مردم است؟ این است طرز کار کمونیستها که کسانی از خلق را بخاطر اختلافات ایدئولوژیک بطور فیزیکی نابود کنند؟ نه نه نه و هزار بار نه! کمونیستها فقط دشمنان و خائنین را میکشند و خائن کسی است که اسرار جنبه را بدشمن دهد.

### تاثیر اجتماعی حرکت

کمونیستها موجوداتی از سرشت ویژه و تنها انسانهای روی زمین که از مصالح خاص برش یافته باشند نیستند. آنها آگاه ترین انسانها هستند و نسبت به تمام انسانهای دیگر - گروهها اجتماعی - احساس تعهد میکنند. آنها حرکات خود را نه بصورت مجزا بلکه در رابطه اجتماعی در نظر میگیرند. آنها مجموعه ای از افراد نیستند، بخشی از اجتماعند و خود را فقط در آئینه جامعه نظاره میکنند.

بدین جهت اولین کار در بررسی این حرکت مشخص، با تحلیل عملکرد و اثر اجتماعی آن شروع میشود. و این دقیقا کاری است که رفقای مجاهد نکرده اند و اگر هم کرده اند علائق خود را فوق آن قرار داده اند.

سازمان مجاهدین خلق ایران در گذشته توسط مبارزینی از صفوف خرد بورژوازی بوجود آمد، بیانگر خواستهای طبقاتی آنان بود و بحق مورد حمایت آن قشر. برای رفقای از این سازمان که بتدریج مارکسیست شدند بسیار طبیعی بود که حمایت این قشر را که با چشمداشت گذشت ایدئولوژیک همراه بود دیگر پذیرا نباشند و در حقیقت اگر این شرایط را پذیرا می ماندند در همه گفته هایشان باید تردید میشد. قطع رابطه سنتی طبیعی، ضروری و اجتناب ناپذیر بود. باید بند ناف قطع میشد. ولی رفقا این کار را بطور صحیح انجام ندادند. امکاناتی که خرد بورژوازی برای مبارزه خود فراهم آورده بود در عمل توسط این رفقا گرفته شد، عناصر وابسته باین قشر تصفیه شدند، و لاجرم هیچ راهی برای این قشر حامی سازمان، بجز احساس غبن و خشم و بیشتر از آن باقی نماند. الفاظ رکیکی که پاره ای از نمایندگان این قشر در وصف عمل مجاهدین بکار برده اند گرچه حاکی از دانات کاسبکارانه این نمایندگانست، ولی بیانگر احساسی است که دقیقا قابل پیسی بینی - وقابلی اجتناب - بود، اگر به شیوه کمونیستی و درست عمل میشد. رفقای مجاهد که تکیه بر متزلزل خرد بورژوازی میکنند چگونه عکس العمل این اقدام خود را، بمثابه یکی از عوامل ذهنی در سوت بخشی از این قشر بدامان غد کمونیسم ندیده گرفتند؟ آیا دلیلی که رفقای مجاهد صرفا برای توجیه عمل خود میاورند حاکی از نهایت بسی توجهی آنان به تنظیم حرکات خود در رابطه با روابط اجتماعی نیست؟ رفقا اظهار میدارند که

شرایط عینی جامعه تعیین کنند، مسیر حرکت خرد، بورژوازی است (و بنا بر این نباید نگران بود) تاسف آور است که رفقای که بمثابة کمونیست این مسئله ابتدائی را باید بدانند که فعالیت کمونیستها در جهت ایجاد شرایط ذهنی مساعد در جامعه است و میدانند که فعالیت کمونیستی و تشکیل حزب کمونیست اساسا بمنظور آماده کردن شرایط ذهنی انقلاب است، ناگهان چنان این مسئله را بفراموشی می سپارند که گوئی جامعه به طرفی که باید حرکت کند میکند و فعالیت های ما در تعیین مسیر آن بی تاثیر است! ما امید داریم که آن بخش از فعالیت های رفقا که مضر بوده بی تاثیر باشد ولی این امیدی بیش نیست! واقعیت این است که حرکات نادرست ما بهمان اندازه موثر است که فعالیت های درست ما، منتها در جهت معکوس. تنها شرایط عینی نیست که مسیر حرکت خرد، بورژوازی و موضعگیری های سیاسی آنرا مشخص میکند، حرکات اجتماعی و سیاست های متخذه از طرف مبارزین و بخصوص سازمان مجاهدین که وابستگی سنتی به آن داشته است، در این جهت گیری بسیار موثر است. رفقای مجاهد! ما باور نداریم که شما باین مسائل اینقدر بی توجه هستید، عقیده ما باز هم بر اینست که شما شناخت داشته اید - و حتی در سر خورد های عقلی با این پدیده مواجه شده اید - ولی بخاطر ملاحظاتی که قبلا ذکر کرده ایم آنرا عمدا و عملا نادیده گرفته اید و اکنون نیز با پیش کشیدن "شرایط عینی" آنرا صرفا نوجیهه میکیند.

### آیا این همه غیر قابل اجتناب بود؟

تاسف ما هنگامی بیشتر میشود که می بینیم این مسائل همگی قابل پیش بینی، و پیش بینی شده بودند و اجتناب از آن میسر بود. ما تا چندی پیش در مورد طرق اجرای صحیح این حرکت نظراتی داشتیم ولی بخاطر عدم آشنائی با جزئیات امر نمیتوانستیم نظرات خود را الزاما صحیح و ممکن بشماریم. برای آشنائی و اطمینان بیشتر در دست داشتن جواب در مورد سئوالاتی را که در همان ابتدا مطرح کردیم ضروری میدانستیم تا قضاوت عاجولانه نکرد باشیم. عملا ما ثابت شد است که سئولا تبجا بود هر رفقای مجاهد دلیلی بر رد آنها ندارند. و این مسئله بیش از هر چیز اعتقاد ما را منی بر تعلق خاطر رفقا به گذشته و حال سازمان خود بجای حرکت بر مبنای تحلیل کمونیستی، واضح تر میکند. این سئولا تنهتها برای ما، بلکه پس از انتشار بیانیه برای بسیاری دیگر - کمونیست و غیر کمونیست - مطرح شده بود و ما پس از آنکه این مسائل همگانی شد بود در باختر امروز شماره ۷۱ این سئولا تهگانی را مطرح کردیم. در آن زمان ما هنوز به صحت کامل آنان و بلا جواب بودن آنان اطمینان نداشتیم و بنا بر این هنوز موضعگیری رسمی و ظنی را درست نمیدانستیم. این سئولا تی پیشنهادات بصورت های مختلف ارائه میشوند یا میشدند ولی صرف نظر از شکل دو مسئله را مطرح میکنند.

۱- چرا سازمان مجاهدین، پس از گروس بخشی از اعضاء آن به کمونیسم یا هنگامی که

تعداد این رفقا قابل ملاحظه شد بد و بخش ایدئولوژیک تقسیم نشد و کمونیستها و مذهبی ها هر یک سازمانهای مستقل خود را تشکیل ندادند . هر یک از این دو سازمان میتوانند امکاناتی را بخود اختصاص دهد و رفقای مجاهد کمونیست که میگویند معتقد به تشکیل جبهه واحد توده‌ای هستند ، اتحاد را با رفقای سابق خود با حفظ استقلال سازمانی آغاز نکردند .

در این حال تصفیه ها ، عکس‌العمل نامساعد در میان توده های مردم ، بهره برداری دشمن ، تشدید تضاد درون نیروهای ضد رژیم و ضد امپریالیست و . . . بکلی یا عمدتاً قابل اجتناب میباشد .

۲ - بتدریج که افرادی از مجاهدین سابق کمونیست میشدند چه عاملی موجب شد که این رفقا در ارتباط با سازمانی که از نظر ایدئولوژیک بآنها بسیار نزدیکتر بود - ولو اینکه تفاوت‌هایی هم داشت - قرار داده نشوند . چه عاملی موجب میشود که کمونیست‌هایی در درون یک سازمان مذهبی به فعالیت خود ادامه دهند ولی با یک سازمان کمونیستی دیگر در این مورد رابطه نگیرند . چه عاملی بجز تعلق خاطر به سازمان بآن صورت که گفتیم موجب چنین اقدامی است .

ما معتقدیم که این سئوالات وارد هستند ، و چنین تدابیری عملی بود . بسیاری از حرکات نادرست و بسیاری از عکس‌العمل‌های نادرست قابل اجتناب بود . ولی مجاهدین چنین نکردند .

ما در این مقاله برخورد مختصری به این شعار مطرحه از طرف مجاهدین را ضروری می بینیم این کار عمدتاً بخاطر بررسی محتوای این شعار نیست، بلکه بخاطر نشان دادن ادامه برخورد نادرست رفقای مجاهد - حتی در طرح شعارهایشان است .

از مهمترین و اساسی ترین کارهای يك سازمان سیاسی تحلیل جامع از شرایط جامعه و

مناسبات تولیدی حاکم بر آن ، بررسی شیوه ها و اشکال مختلف مبارزه ، تحلیل و تبیین ماهیت

انقلاب، تشخیص مرحله موجود مبارزه و سپس بر مبنای این تحلیل ها، طرح و تنظیم شعار استرا

تژیک مرحله ایست . رفقای مجاهد هیچیک از این کارها را انجام نداده ، یکشنبه ره صد ساله رفته اند و این کار لااقل از نظر مارکسیست ها غیر علمی است و غیر ممکن و علاوه بر آن سئوالاتی را در رابطه با انگیزه رفقای مجاهد در طرح این شعار مطرح میکند که به آن خواهیم پرداخت . در گذشته از قوون رفیق ناصر صادقی گفته میشد که " ما توانائی تعیین استراتژی جنب را نداریم ولی توانائی آنرا داریم که این توانائی را کسب کنیم ". این گفته که نشانه از صداقت ناصر صادقی ها دارد در عین حال معرف اینست که آنان ، هنگامی که بی عملی بر محافل روشنفکری غالب شد ، و عدم قدرت تشخیص موجب و توجیهی بران خانه نشینی و بحث های سترون گشته بود ، بدرستی به وظیفه انقلابی خویش پی برده و فعالیت در جهت کسب این توانائی را ضروری و در محدوده قدرت انقلابی خود میدیدند . معیناً امروز با رویه ای که رفقای مجاهد پیش گرفته اند بنظر میرسد که آنان این فعالیت خاص را غیر ضروری تلقی کرده و بدون کوشش در جهت آن و بدون ارائه نظرات خود ، تصور کرده اند که میتوانند استراتژی جنب را تعیین کنند و این امر البته غیر واقعی است و نادرست .

يك مارکسیست بدون شناخت جامعه و تحلیل مشخص روابط تولیدی حاکم باید در دادن رهنمود از خود سلب صلاحیت کند و بهتر بگوئیم اولین حرکت خود را در جهت کسب این شناخت و ارائه تحلیل مشخص قرار دهد . رفقای مجاهد گویا چنین امری را غیر ضروری تلقی کرده اند . يك مارکسیست پس از شناخت جامعه و تحلیل مشخص مناسبات تولیدی غالب ، آرای طبقات و تعیین تضاد های جامعه ، ماهیت انقلاب آن جامعه را بررسی و تحلیل میکند . باز رفقای مجاهد چنین امری را غیر ضروری دانسته اند .

يك مارکسیست . . . . مرحله کنونی مبارزه را در رابطه با شرایط انقلاب بررسی و تحلیل می کند . و باز رفقای مجاهد اینها را غیر ضروری دانسته اند .  
يك مارکسیست . . . . پس از تشخیص و تعیین مرحله کنونی مبارزه ، شیوه های مختلف مبارزاتی

و شیوه عمده ( انقلابی ) مبارزه را مشخص میکند . و باز اینها همه رارقای مجاهد غیر ضروری دانسته اند و این از همه آنها - لاقلاً در رابطه با رفاقای مجاهد - عجیب تر است . تعجب در اینجاست که رفقائی که در چهار چوب سازمان مجاهدین گذشته و اکنون در سازمان مجاهدین تغییر ایدئولوژی یافته چندین سال است مبارزه مسلحانه میکنند یک تحلیل در ضرورت مبارزه مسلحانه نکرده اند . ممکن نیست بتوان یک سازمان انقلابی دیگری را در جهان شناخت که نگوید چرابه شیوه خاصی - مسلحانه یا غیر مسلحانه - مبارزه میکند . اگر این امر در ابتدای مبارزه ، هنگامی که حرکات اولیه در جهات مختلف میشود ، زمانی که ناصر صادق ها خود باین مسئله اذعان داشتند ، عجیب نبود ، امروز پس از شش سال مبارزه مسلحانه ، پس از آنکه رفاقای مجاهد بگفته خود دو سال مبارزه ایدئولوژیک داشته اند ، بسیار شگفت انگیز است . این امر چیزی نیست که گفته شود " فرصت آنرا نداشتیم " چیزی نیست که " از قلم افتاده باشد " ، بلکه به صراحت نشانه از ایرادات بینشی اساسی دارد . ایراداتی که بر همه شئون حرکت یک جریان مشهود است . ایراداتی که نه در عالم " نظر " بلکه در " عمل " و در همین " دنیای خاکی " اثر آن خود را بجای گذاشته و خواهند گذاشت .

میگوئیم عدم تعیین شیوه ها و شیوه عمده مبارزه و ارائه تحلیل مشخص عجیب است ، راسی عجیب تر ، در رابطه با اظهارات رفاقای مجاهد ، اینست که در "بیانیه " مسائلی آمده است که اساساً از پایه مسئله ای را که بنظر میرسد رفاقای مجاهد عملاً به آن تعلق نشان داده بودند ، در زیر سؤال میگذارد .

در صفحه ۳۹ " بیانیه میخوانیم "

" گروهها و سازمانهای انقلابی داخل ( چه معتقدین به مشی مسلحانه و چه بقیه [ یعنی غیر معتقدین ] از یکطرف و گروهها و عناصر انقلابی جامعه [ که معلوم نیست فرق " داخل " و " جامعه " بنظر رفقای چیست ] از طرف دیگر هر کدام به تنهایی به راه خود میروند . "

ایضا در صفحه ۴۹ ، بعد از آنکه راجع به مارکسیستهای معتقد به مشی مسلحانه صحبت میشود ، سخن از بخش دومی میروند که بمبارزه مسلحانه معتقد نیست و گفته میشود :

" گویه عناصر و گروههای مارکسیست - لنینیست که بطور مشخص به کار ترویج سیاسی تبلیغ و نشر و اشاعه اندیشه سوسیالیستی در میان طبقات زحمتکش خلق مشغولند میتوانند مستقلاً و یا در اشکالی از ارتباط با سازمان واحد مسلح پیشتاز متشکلی از مارکسیست - لنینیست های معتقد به خط مشی مسلحانه ، کار انقلابی خود را دنبال نمایند . " ( تاکیدها از ماست )

آیا این اظهارها بر استیغزش قلم است و یا بیان يك اعتقاد . چرا رفقای مجاهد بیه  
صراحت اعتقاد خود را نمیگویند و مسئله ای چنین اساسی و حیاتی را بصورت معترضه مبهمی  
 ذکر میکنند و از آن در میگذرند ؟ آیا واقعا رفقای مجاهد معتقدند که میتوان در شرایط جامعه  
 ایران انقلابی بود و کار سیاسی - نظامی نکرد و با آن مخالف بود ؟ آیا رفقا چند راه برای  
 انقلاب ایران می شناسند ؟ اگر چنین است چرا به صراحت نمیگویند . اگر در اعتقاد به شیوه  
 مبارزات گذشته تجدید نظر شده است - که به خودی خود حق هر فرد و هر سازمانی است -  
 چرا آنرا با مردم در میان نمی گذارند ؟ اگر میشود از راه غیر مسلحانه هم انقلاب کرد و انقلابی  
 بود ، اگر بدون خون و خونریزی هم میشود در ایران انقلاب کرد ، اگر مرحله تدارک را میتوان  
 با کار صرفا سیاسی به انجام رساند ، ارتکاب به مبارزات مسلحانه - با این استدلال - فقط  
 ناشی از "عشق به تفنگ" خواهد بود و لاجرم نادرست . و اگر اینها مورد نظر نیست ، معنای  
 واقعی این اظهارات رفقای مجاهد چیست ؟ چرا باید با این جملات بظاهر مبهم - و در واقع  
 بسیار روشن - با اعتقادات مردم بازی کرد . این عبارات برای چه نوشته میشود و برای چه  
 کسانی بسیج کننده تشخیص داده شده است . سازمانهای انقلابی ایران ، سنت قاطعیت ،  
 جسارت و صداقت انقلابی را در اظهار و در عمل پایه گذاری کردند . به روشنی و صراحت  
 اعتقادات خود را بیان کردند . این روشها و این اظهارات ، این سنت را مخدوش میکنند .  
 حرفهای دوپهلوی و کشدار ، غیر دقیق و مبهم ، "سیاسی" و نه ایدئولوژیک ، هیچگاه در -  
 تاریخ گرهی را نگشوده است . عناصری که بوسیله این ابهامات جلب شوند بهمین ترتیب هم  
 خواهند رفت . چرا

اینها همه عجیب است و البته هیچ امر عجیبی هم بدون علت نیست . هنگامی که حرکت اجتماع  
 نه بر مبنای شناخت جامعه و تحلیل ایدئولوژیک ، بلکه بر مبنای تعلق به سازمان صورت گیرد ، بروز  
 این قبیل اشکالات غیر قابل اجتناب خواهند بود . هنگامی که انگیزه پیروزی گرایشی در سازمان بر  
 گرایش دیگر و "تقویت" - آری و نه تقویت - بخشی باشد ، یعنی معیار پراگماتیستی صرف و نه  
 معیار ایدئولوژیک انتخاب شود ، توسل به این ابهامات ، انتخاب این شیوه عمل و نظائر آن ،  
 موجه جلوه خواهد کرد . اینها نه تنها از ضروریات مارکسیست - لنینیست شدن نیست ، بلکه  
 در تضاد با آن قرار دارد . اینها همه نشانه از پراگماتیسم و از تعلقات به مسائل و نقطه نظرهای  
 غیر علمی و ناعصاب دارد .

در جنبش سوسیال دموکراسی ( کمونیستی ) اوائل قرن بیستم ، در کشورهایی که مناسبات  
 سرمایه داری به آن درجه از رشد نرسیده بود که انقلاب سوسیالیستی را بلافاصله در دستور  
 کار قرار دهد ، جدال درونی عمده سوسیال دموکراتها بر سر "ماهیت انقلاب" آن جوامع بود .

لنینیسم عمدتا از همین نظر تکامل مارکسیسم محسوب شد. تحلیل مشخص شرایط اجتماعی روسیه، بینش‌های منشویک‌ها، بلشویکها و گرایش‌های دیگری نظیر تروتسکی - پاوروس در همین رابطه - یعنی در تعیین نوع انقلاب و موضع طبقات مختلف در این انقلاب - تفاوت‌های اساسی خود را آشکار ساختند. اینها بخاطر حرف و نظریازی نبود، اینها تئوری‌های مختلف انقلاب در شرایط یک جامعه مشخص را نشان میدادند، ضروری بودند چون نحوه عمل آینده را معین میکردند. همه این گرایش‌ها معتقد به "انقلاب بورژوا" دموکراتیک بودند ولی نشان دادند که این اصطلاح معرف یک مفهوم نیست. لنین و تروتسکی و مارتف یک برداشت نداشتند. ابراز یک اصطلاح، هیچ چیز را نشان نمیداد. تحلیلها و بررسی‌ها معرف و روشنگر بینش و گرایش ایدئولوژیک بود.

در این رابطه رفقای مجاهد در مورد انقلاب ایران بجز ابراز اصطلاح "انقلاب دموکراتیک نوین" چه تحلیل و بررسی ارائه داده‌اند؟ برداشت آنها چیست؟ انطباق مشخص آن را با جامعه ایران چگونه میبینند؟ آرایش طبقاتی در جامعه را چگونه؟ به کدامیک از صدها سئوالی که در این رابطه مطرح است جواب داده‌اند؟ کدام یک را حتی مطرح کرده‌اند؟ و چگونه تصور میکنند که کمونیستها باید با شنیدن این اصطلاح، نظر مجاهدین و برداشت خاص آنها را بشناسند؟

ممکن است گفته شود فرصت این کار نبوده است ولی این مسئله ادا درست نیست:

اولا شش سال از مبارزه مسلحانه میگذرد و این مدت کوتاهی نیست.

ثانیا رفقا حتی آگاهی خود را به ضرورت طرح این سئوالات نشان نداده‌اند.

ثالثا - و از همه مهمتر - وعلیرغم این همه، خود را قادر به طرح شعار استراتژیک مرحله‌ای می‌بینند!

رابعا - و از همه بدتر - سنت‌های عملا پذیرفته شده را با ابرازات مبهم و دوپهلواز اعتبار می‌اندازند و خود را موظف نمی‌بینند که در این مورد هیچگونه توضیحی بدهند.

آیا رفقای مجاهد واقعا تصور میکنند این سئوالها برای سایر کمونیست‌ها هم نباید مطرح

شود و صرفا بخاطر اینکه رفقای مجاهد شعاری را مطرح کرده‌اند، و باعتبار مبارزاتی که رفقای

مجاهد معتقد به ایدئولوژی دیگر کرده و حیثیتی انقلابی و بحق برای سازمان کسب کرده‌اند،

این شعار را پذیرا باشند؟ آیا این عملا همان نمیشود که اعتبار و نام سازمان مجاهدین، وثیقه

ای برای طرح نادرست شعارهایی شود و "بسج" عمده‌ای بدور آن که بدون اینکه ادا دانسته

شود که تحلیلی که این شعار بر مبنای آن مطرح شده چه بوده است؟ نه رفقای مجاهد ارائه

چنین تحلیلی را در حق مردم بدانند و نه دیگران چنین تحلیلی را از آنها بخواهند؟

آنچه در عمل اتفاق افتاد همین بود. چند فرصت طلب حرفه‌ای که دشمنی دیرینه شان بسا

جنبش مسلحانه منجر به انزوايشان شده بود ، برای بهره برداری از نام سازمان مجاهدين ، ناگهان با يك چرخش ۱۸۰ درجه ای بصورت مدافعین پرويا قرص مجاهدین به میان صحنه پریدند . تحلیل های گذشته نزدیک خود را مبنی بر نادرستی مبارزه مسلحانه ، تشکیل "فوری" حزب کمونیست ، بدست "خود فراموشی" سپردند . از چریک چریک تر و از جبهه تودهای خواه آتشین مزاج تر شدند . آیا این بود نتیجه ای که مجاهدین میخواستند بگیرند ؟ قاعدتا نه . ولی عمل مجاهدین ، نحوه برخورد آنها ، این میدان را بدست فرصت طلبان داد . مسئولیت اینکه افرادی که جنبش مسلحانه را جنبش لومپن پرولتاریا میخواندند ، امروزه همان نظرات پلید خود را در لافاه دفاع از سازمان مجاهدین پنهان میکنند ، و نظرات انحرافی خود را بهتر به خورد مردم میدهند با کیست ؟ با این افراد فرصت طلب است ؟ نه . اینها در هر حال فرصت طلب های بی مسئولیت و منحرفی هستند . مسئولیت با آن سازمان سیاسی است که بدون تحلیل و برخورد ، بدون ارائه بررسی ، نظر میدهد ، شعار مرحله ای مطرح میکند و در ظاهر هم آنچه برایین مهم می نماید این است که این شعار پذیرفته میشود یا نه ؛ ماهیت و انگیزه قبول یا رد این شعار را تعیین کننده نمیداند ( و یا لااقل چنین می نماید ) . مسئولیت با مجاهدین است چون آنها باید بدانند که وقتی بدون تحلیل شعاری را مطرح میکنند ، هر کس بنحوی که میخواهد آنها را تحلیل میکند و هر اپورتونیستی آنها پوشش مناسبی برای پنهان کردن خود می یابد . اپورتونیستها شعارهای بدون تحلیل را "می پذیرند" ( تا بمیل خود آنها تفسیر کنند ) ، کمونیستها هیچ شعاری و هیچ ابرازی را بدون شناخت کامل محتوای آن ، انگیزه طرح آن ، و رابطه اجتماعی ای که در آن مطرح میشود نمی پذیرند .

مشکل است بتوان تصور کرد که رفقای مجاهد با این بدیهی ترین مسائل آشنائی ندارند . چنین چیزی تقریباً غیر ممکن است . در این حال این سؤال پیش میاید که چرا چنین کرده اند ؟ جواب باین سؤال دشوار است . جوابی بذهن میآید - و بنظر میرسد که با در نظر گرفتن کل جریانات اخیر نامعقول نباشد - ولی ما خود صمیمانه بحد کافی به سحت آن مطمئن نیستیم . دست کم امیدواریم که چنین نباشد . جواب اینست که طرح این شعار ، تاکیکی بوده است برای جلوگیری از طرح يك سری سئوالات خاص ( که مطرح خواهیم کرد ) و نیز برای پیش بردن در کشمکش رونی و بیرونی سازمان بهر قیمتی :

هنگامی که يك سازمان کمونیستی در جامعه وجود دارد ، وظیفه هر کمونیست دیگری اینست که ابتدا کوشش کند که به آن سازمان پیوندد . تنها پس از عدم امکان چنین حرکتی ( عدم امکان تماس ، اختلافات فاحش ایدئولوژیک ) ، حرکت مستقل ضروری و مجاز است . در این حال ایمن سؤال بسیار مهم مطرح میشود که رفقای مجاهدی که کمونیست شدند چرا اولین کوشش خود را - صرف پیوستن به سازمان چریکهای فدائی خلق نکردند . و سئوالی که بلافاصله بدنبال آن مطرح

میشود اینست که صرفنظر از دلیل عدم انجام این عمل در همان ابتدا، این رفقا پس از تشکیل سازمان کمونیستی چرا اولین اقدام خود را - قبل از طرح شعار تشکیل جبهه واحد توده‌ای - حرکت جبهت وحدت با سازمان چریکهای فدائی خلق قرارند اند. چه عاملی موجب میشود که يك سازمان کمونیستی قبل از حرکت و تعیین تکلیف در این مورد، قبل از کوشش برای وحدت کمونیستها، شعار اتحاد همه را با هم بدهد؟ آیا باز هم این امر نشانه آن نیست که رفقا تعلق خاطر به داشتن سازمانی برای خود - با همان نام و مشخصات - داشته‌اند؟ آیا طرح شعار جبهه واحد توده‌ای - با آنهمه کمبودهایی که شمرديم - صرفاً در اذهانی طرح این سری سئوالات را بعقب نمی‌راند و قصد مجاهدین نیز چنین نبوده است؟ گفتیم و باز امیدواریم که چنین نباشد. ولی مسئول طرح این مسائل هم خود رفقای مجاهد هستند و نه کسانی که این ایرادات را وارد می‌آورند. طرح این سئوالات طبیعی و درست است. امیدواریم جواب آن جز این باشد.

برای يك لحظه فرض کنیم که مسئله جز این بوده و اساساً چنین نبوده است. ببینیم عملکرد رفقای مجاهد چه چیزی را بنا نشان می‌دهد.

۱- رفقای معتقد به تشکیل جبهه واحد توده‌ای، کسانی که معتقدند باید با همه گرایشهای ضد رژیم متحد شد. خود در عمل بدترین برخورد ممکنه را با رفقای مذهبی سابق خود کرده‌اند. ما در این مورد توضیح داده‌ایم، ولی واقعاً حیرت‌انگیز خواهد بود که از این افراد مذهبی اکنون خواسته شود که با رفقای مجاهد در جبهه واحد توده‌ای متحد شوند. مجاهدین نه تنها مسئول غدیت این افراد با سازمان مجاهدین کنونی هستند، بلکه بخشی از مسئولیت تشدید تضاد مذهبی‌ها با کمونیستها را بطورکلی به عهد دارند. مجاهدین به احساسات ضد کمونیستی پاره‌ای از مذهبی‌ها دامن می‌زنند و بعد از آنها برای شرکت در جبهه واحد توده‌ای دعوت میکنند.

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق سازمانی بود که مبارزه مسلحانه را آغاز کرد و سپس همراه سازمان مجاهدین آنرا ادامه داد. آیا حداقل وظیفه‌ای که سازمان مجاهدین کنونی برای خود قائل بود این نبود که قبل از طرح شعار، آنرا با این سازمان مطرح کند، بکوشد تا هم فکری و هم نظری و هماهنگی بوجود آورد. این شعار که دیگر مال سازمان مجاهدین نبود. شعاری بود که در سطح جنبش و برای جنبش مطرح میشد. بنظر ما درست آن بود که با سازمانهای مسئول در جنبش، مشورت میشد. شاید از طرح آن صرفنظر میشد. شاید هم با قاطعیت بیشتری مطرح میشد. چرا رفقای مجاهد چنین نکردند؟

در همینجا ضروری است که گفته شود تاکید ما بر ضرورت اتحاد و تماس با سازمان چریکهای فدائی خلق، قبل از اعلام موضع و طرح شعار، تاکید کلی است و نه خاص باین معنی که اگر بجا و یا علاوه بر سازمان چریکهای فدائی خلق، سازمان کمونیستی دیگری نیز

در ایران مبارزه میکرد ما همین استدلال را در مورد آن نیز صادق میدانستیم و تصمیم  
میدادیم .

۳- سکوت مجاهدین در مورد یکی دو گروهك چند عنصری فرصت طلب خارج از کشوری که  
شعار را " با آغوش باز " (!) پذیرا شدند ، عدم پذیرش این شعار از طرف سازمانها یا گروه های  
داخل کشور ( تا آنجا که میدانیم ) نیز سؤال آفرین است و نشانه از نادرستی برخورد رفقا  
( علاوه بر نادرستی اصل قضیه ) دارد .

۴- ابرازاتی که آن دسته از عناصر فرصت طلب خارج کشوری که هنوز هم با مبارزه مسلحانه  
مخالفتند ، در تائید شعار جبهه واحد توده ای میکنند و مدعی " تفاهم " هم هستند ، و مطالب  
دیگری که بدانها اشاره کردیم ، همه و همه نشان میدهند که رفقای مجاهد تا چه حد بطور  
غیر علمی ، غیر واقع بینانه ، عجولانه برخورد کرده اند . در حقیقت برخورد پراگماتیستی در آنها  
حتما از نظر پراتیک هم نارساست ، و این را همه کمونیستها میدانند !

این همه مسائل و اشکالات را مجاهدین نادیده گرفته و بامید آنکه این شعار همه مسائل را  
حل کند آنرا مطرح کرده اند ولی چون بعنوان انسانهایی که در پراتیک مبارزه بوده اند بتجربه  
دریافته اند که همیشه وضع منطبق با امیدها نیست ، راه مفروضی برای خود باقی گذاشته اند که  
براستی تاسف انگیز است .

رفقا در بیانیه در مورد آلترناتیوهای مختلف در مورد نحوه برخورد به مسئله تغییر ایدئولوژی  
و اعلام آن (۱) ، پس از قیاس نادرستی که از کار خود با کار پیامبر اسلام و امیلیو جورانو و غیره  
میکند اظهار میدارند که :

" بدین ترتیب ، مانه تنها نمیتوانستیم به چنین وجدانهای مردد و متزلزلی تسلیم شویم  
بلکه مصمم بودیم که اگر تنها پژواک صدای حقیقت جویانه خود ما ، جواب ما باشد ، بابانگی  
رسانا چنین حقیقتی را اعلام کنیم . "

---

( ۱ ) - رفقا در همین بخش اشاره به کسانی میکنند که مجاهدین را از اعلام تغییر ایدئولوژی  
بر حذر داشته اند و گفته اند که اگر مجاهدین چنین کنند آنها " ممکن است از حمایت سازمان  
و جنبش مسلحانه دست بردارند ! " البته اگر چنین کسانی وجود داشته بودند فرصت  
طلبان شیادی بیش نیستند که حمایت از جنبش مسلحانه را مشروط به نحوه عمل یکی از سازمانهای  
جنبش میکنند و یا از مجاهدین " مخفی کاری ایدئولوژیک " طلبیده اند . ولی رفقا برخاش  
درست باین فرصت طلبان را استتار کرده اند برای ندادن جواب به کسانی که در نحوه حرکت  
و اعلام پیشنهاداتی داشته اند ( تشکیل هسته های مارکسیست و مذهبی مستقل ) البته قبل  
از " تصفیه مذهبی ها " (!) و یا پیوستن به چریکهای فدائی و . . . . )

توسل به منطق صوری بجای استدلال درست بهمین خاطر مضر است که فرد را به نتیجه  
گیربھائی وادار میکند خلاف و نادرست . همین منطق و بہتر بگوئیم همین بینش در رابطہ  
با طرح شعار جبہہ واحد تودہای وجود دارد و حرکت از خود را بعنوان اصل رفقا ظاہری  
سازد و این براستی حیرت انگیز است ! این امر نشان میدہد کہ این رفقا بہ تنها چیزی کہ در این  
مورد اندیشیدہ اند مسئلہ سازمان خود و نام خود بودہ است . ممکن نیست در جہان مبارزی  
را یافت - انقلابی کمونیست کہ بجای خود - کہ مسئلہ اساسی اش عکس العمل اجتماعی یک طرح و  
برنامہ نباشد ، چگونہ میتوان حتی تصور اینرا نمود کہ مبارزی بگوید برای من مہم نیست کہ جنبش  
و مردم چہ میگویند ، من شعارم را میدہم ! مگر این شعار برای جنبش و مردم نیست ؟ اگر در  
قاموس مارکسیستی کفری وجود میداشت ہمین میبود ! مگر این نیست کہ ہر مبارزی و ہر مارکسیستی  
جامعہ و جنبش را باید بشناسد و بر حسب شرایط مشخص جامعہ و جنبش ، شعار مطرح کند ؟  
مگر " شعارہای " جاودانی متافیزیکی ہم داریم ؟ مگر صرف نظر از شرایط مشخص جامعہ و بررسی  
آرای طبقات و جہت حرکت و نوع مبارزہ آنها میتوان گہت شعار تشکیل جبہہ واحد تودہای  
خوب است یا بد ؟ این شعار در شرایطی و در جامعہ ای میتواند خوب باشد ، و در شرایط و  
جامعہ ای بسیار بد و ارتجاعی . عجیب تر از این ممکن نیست کہ رفقای کہ خود را کمونیست می  
دانند در ابتدا بدون ارائه تحلیل شعاری بدہند و این دید را ہمداشتہ باشند کہ مہم این نیست کہ این  
بذیرفتہ شود یا نہ ، مہم اینست کہ ما آنرا گہتہ باشیم . این برخورد خاص رفقا کمونیستی کہ  
نیست ہیچ ، " واقع بینانہ " پراگماتیستی ہم نیست . حرفی است برای خالی نبودن عریضہ .  
زمینہ ایست برای رشد انواع انحرافات . و براستی امری است تا سفاک آور و تاثر انگیز .  
رفقای مجاہد ! ناصر صادق کمونیست نبود ولی فروتنی انقلابی ، و اعتقاد بہ توانائی انقلابی  
ہر دورا داشت . ایکس ہمہ ما در ہر لحظہ محدودیت های توانائی خود را در نظر می گرفتیم .  
ایکس ہنگامی کہ می گفتیم سازمان ہستیم و ہنوز حزب کمونیست نیستیم ، بہمان اندازہ ہم مدعی  
بودیم و نہ اینکه خود را جانشین معاصر حزب کمونیست بدانیم و چنان عمل کنیم و چنان سخن  
گوئیم کہ گویا ہمہ مسائل را دیدہ ایم ، ہمہ را حل کردہ ایم ، نتیجہ اشرا ہم جمع بندی کردہ ایم  
و بہ پیروزی آن اعتماد داریم . و بعد ہم گوئی عقل سلیم بما ہشدار دادہ است کہ پیروزی آن  
چنان مسلم نیست ، ناگہان مانند وارستگان ایدہ آلیست بگوئیم ، ما در بند پیروزی نیستیم . اگر  
ہم نشد ، نشد !

خواست مبارزاتی و انقلابی رفقا ، و سنت حماسہ آفرین سازمان مجاہدین خلق آنقدر بدیہس و  
روشن است کہ احتیاج بہ تاکید و تکرار ندارد ولی درست بدلیل ہمین محسنات ، وظیفہ شما  
رفقا نیز بسیار سنگین است و ہر حرکتتان معنای اجتماعی بیش از توانائی بالفعل شما می یابد ، بہمین  
جہت تعمق و رہائی از ہرگونہ تعلقات نادرست اہمیتی چنین تعیین کنندہ پیدا میکند .

جنبش کونی ما جوان و سازمانهای جنبش نیز بسیار جوان هستند . هر گاه این واقعیت در نظر گرفته نشود ، غرور بحق از دستاورد های گذشته تبدیل به غرور ناحق در مورد صحت نظرات و راه های ارائه شده میگردد . و اگر چیزی روزی بتواند جنبش را نابود کند ، دشمن نیست ؟ حرکات و روشهای نادرست خود جنبش است . تا آنجا که در تعیین این خطوط ناتوانیم بر ما حرجی نیست . بشرط آنکه ناتوانی را تشخیص دهیم و در رفع آن بکوشیم . تا آنجا که اشتباهات اجتناب ناپذیر است نیز بر ما حرجی نیست . ولی آن زمانی - از نظر تاریخی و مشخص مقصوم - که اشتباهاتمان اجتناب پذیر باشد . ما حرکات اشتباه آمیز رفقا را در مواردی که بر شمرده ایم غیر قابل اجتناب نمیدانستیم و نمیدانیم .

ما معتقدیم که سازمان مجاهدین باید باین مسائل برخورد کند و از خود انتقاد نماید . نه تنها در نوشته بلکه در عمل از خود انتقاد کند . این حق ما و همه مردم ایران است که چنین بخواهند و این وظیفه مجاهدین است که آنها انجام دهند . این ما نیستیم که حق و وظیفه را معین میکنیم ، حق و وظیفه هر دو با هم در رابطه با یکدیگر حرکت میکنند و سازمانی نیز که در رابطه با اجتماع میباشد حرکت کند ، در رابطه حق و وظیفه ای مشخص با اجتماع قرار میگیرد .

\* \* \*

در مورد موضع یا عدم موضعگیری رسمی ما در مورد این مسائل در سال گذشته سئوالاتی مطرح شده است که اشاره به آنرا ضروری میدانیم . ما در ابتدای مقاله پاره ای از ظل تاخیر در موضعگیری را بیان داشتیم ولی سئوال دیگری را که در این رابطه شده است تاکنون در این مقاله بلا جواب گذاشته ایم و آن اینست که بکرات از ما سئوال شده - و چه بسیار با دشنام همراه بوده است - که چرا سازمان کونی مجاهدین خلق و آرم آنها بعنوان ادامه سازمان گذشته مجاهدین پذیرفته ایم . در این مورد باید بگوئیم که ما تصور میکنیم که از ما چیزی خواسته میشود که در ظرفیت هیچ سازمانی در خارج از کشور نیست . ما میتوانیم نسبت به مآقع ایراد داشته باشیم - که داریم - ولی در هر حال وظیفه خود میدانیم که از سازمان کونی مجاهدین ، که آنها سازمانی انقلابی میدانیم با تمام قوا در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع دفاع کنیم .

اگر کوشش های رفقای مجاهد مذهبی برای تجدید تشکل و ایجاد سازمان واحد تاکنون به نتیجه رسیده باشد ، ما اطلاعی نداریم ولی ابد تردید نمیتواند وجود داشته باشد که در صورت ایجاد تشکل ، ما از آنان نیز در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع ، تحت هر نامی که بخواهند ، دفاع میکنیم . اگر آنان نام سازمان مجاهدین خلق را بر خود بگذارند ، بجای آنکه خوانندگان بخواهند قضاوت را بر دوش سازمان ما نهند ، باید امیدوار باشند که خود این سازمانها مسئله را بنحوی حل کنند و سازمان ما را که حداکثر کمیته پشت جبهه ای

است ، در کاری که بآن مربوط نیست وارد نکنند .

ما در شماره های گذشته خبر زخمی شدن و دستگیری دو نفر از رفقای مجاهد مذهبی را نوشتیم و در آینده نیز اینگونه اخبار را درج خواهیم کرد .  
در همین رابطه باید به پاره ای از اظهار نظرها برخورد کنیم . در مورد موضع " مشتاقین عجول " و فرصت طلب تذکری دادیم ، توضیحی در مورد نظرات پاره ای از مخالفین نیز ضروری است . و آن اظهار نظر در مورد موضع عده معدودی تبلیغاتچی است که اختلاف نظر خود را با مجاهدین - از جهت ایدئولوژیک - مستمرگی برای حمله به کمونیسم قرار داده اند و ماهیت ارتجاعی خود را آشکار کرده اند . این افراد که در گذشته از قبل مجاهدین بهره میکرده اند اکنون با تخییر ایدئولوژن آنان ، بهره برداری تبلیغاتی خود را در معرض نابودی می بینند و لهذا عنان گسیخته حمله را آغاز کرده اند . نه تنها موضع آنها علیه کمونیسم بطور کلی ارتجاعی است بلکه موضع آنها علیه سازمان مجاهدین بطور خاص نیز ارتجاعی است . آنها بدون در نظر گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی سازمان مجاهدین چنان بی پروا باین سازمان حمله کرده اند که شرم آور است . ما انتظاری جز این ، از این عناصر نداشتیم ، آنچه مورد نظر ماست یاد آوری به رفقای مذهبی صادق است - وجه بسیارند این رفقا - مبنی بر ضرورت جدا کردن انتقادات درست خود از مجاهدین با توطئه های این عناصر ، و برعکس ضرورت اقدام و کوشش بیکیفر در تنظیم و تقویت مبارزات ضد استعماری و ضد رژیم خود . انتقاد از سازمان مجاهدین باید با در نظر داشتن ماهیت مبارزاتی آن توأم باشد و نه مطلق دیدن اشتباهات آن .

\* \* \*

ما میدانیم که این نوشته ممکن است باعث بروز کدورت های بسیار شود . ما باین امکان آگاهی داریم ولی معهدا معتقدیم که کار درست را انجام میدهیم . ممکن است سازمان مجاهدین شدیداً باین پرخاش کنند ، عیوب ما و انتقادات کار ما را بشمارند . ما آن نوع برخورد را نادرست و گریز از جواب مشخص می شماریم ولی معهدا غیر ممکن نمیدانیم . ما یک سازمان خارج کشور هستیم . ایرادات بسیاری داریم و محاسنی اندک . ولی مسئله مورد بررسی فعلاً ما نیستیم . مسئله مطروحه ، تحلیل عملکرد سازمان مجاهدین در رابطه با امر تخییر ایدئولوژن و بررسی طرح شعار جبهه واحد توده ان است . مسئله ضرورت توضیح مسائل از سرب رفقا مجاهد و جواب به سئوالاتی است که کمونیستها ، ناسیونالیست ها مذهبی های مبارز . . . در سطح جنبه در داخل و خارج از کشور مطرح میکنند . مسئله ضرورت اعلام فاکت هایی است که جز مسائل امنیتی نیستند و همه ایرانیان متمدنی - صرف نظر از معتقدات

ایدئولوژیک یا سازمانی خود - حق دارند درباره آنها سؤال کنند و جواب بخواهند • سازمان در مقابل خلق مسئول است و یکی از وجوه مسئولیت ، روشن کردن و جواب سئوالاتی است که خلق یا سازمانها و عناصر آن مطرح میکنند • و از همه اینها مهمتر ، مسئله ضرورت انتقاد از خود ، در نظر و عمل و تصحیح جهت حرکت - باز هم در نظر و در عمل - است • و این امر نه تنها برای جنبش بطور کلی ضروری است بلکه برای سازمان مجاهدین ، اگر بخواهد بعنوان يك سازمان کمونیستی از طرف مردم شناخته شود ، بطور اخص واجب است .

\*

\*

\*

طرح این نوشته دو ماه قبل آماده شد ولی از آنجا که تصمیم گیری در مورد مطالب مطروحه احتیاج به مشورت با رفقای بیشتری داشت ، انتشار آن به تعویق افتاد . در این فاصله مطالب دیگری از طرف بخش خارج از کشور سازمان مجاهدین منتشر شد که نماینده و نمایندگان ادامه و تسلط بیشتر ایرادات فوق بر بینش این رفقا است . ما بجای آنکه جواب به مطالب اخیر را در همین نوشته بگنجانیم که خود موجب تعویق بیشتر در انتشار آن میشود - به این مطالب ضمن رسالات دیگری برخورد خواهیم کرد . قدر مسلم آنست که ما انتظار نداریم که صرفا با یکی دو مقاله ، لزوم توجهی را که رفقا باید به ایرادات خود مبذول میکردند و نکرده اند ، به آنها ثابت کنیم . این مسائل فقط طی يك پروسه طولانی برخورد نظری و پراتیک مبارزاتی میتوانند حل شوند .

انتشار جزوه ای تحت عنوان " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران " اختلافاتی که در درون سازمان مجاهدین خلق بروز کرده و منجر به برخورد مسلحانه بیسن دو جناح از آن سازمان شد باضافه رویداد های بعدی و از جمله برنامه تبلیغاتی رژیم با چند تن از اعضا، سازمان و بخصوص عکس العمل اجتماعی این حرکت در ارتباط با جنبش انقلابی ایران و اپوزیسیون مترقی لازم میدارد که هر سازمان و گروه مبارز و انقلابی موضعی روشن در قبال این رویداد های مهم داشته و اعلام دارد . ما نیز بنوبه خود ، وظیفه خود میدانیم که در این زمینه اظهار نظر کرده و مواضع و تحلیل خود را عرضه داریم تا مورد برخورد نقادانه اپوزیسیون قرار گیرد و به روشن شدن جریانات اخیر کمک کرده باشد . تحلیل از این رویداد ها و موضع درباره عمل و نظریات " سازمان مجاهدین خلق ایران " بالاخص برای کمونیستها از این نقطه نظر ضروری است که " سازمان مجاهدین خلق ایران " بعنوان يك سازمان مارکسیستی - لنینیستی اعلام شده است یعنی پدیده ای جدید در جنبش نوپا و نوین کمونیستی ایرانست و هم از این نظر که این سازمان بعنوان سازمانی انقلابی ، چپ و مذهبی با مبارزات پنجساله اس علییه رژیم شاه از پشتیبانی بخش نسبتا وسیعی از مردم برخورد کرده و تغییر مشی و ایدئولوژی این سازمان بیشك حادثه مهمی در جنبش انقلابی و دموکراتیک ایران است .

ما در بررسی نقادانه مواضع و عمل " سازمان مجاهدین خلق ایران " منعکس در " بیانیه مواضع ۰۰۰ " لازم دیدیم به دو مطلب اساسی برخورد کنیم :

۱- شیوه چگونگی عمل تغییر مشی و ایدئولوژی - برخورد به مخالفان

۲- مواضع امروز سازمان از نقطه نظر بررسی مارکسیستی

برخورد به مواضع تئوریک و تحلیلهای " بیانیه ۰۰۰ " محدود به پاره ای از نکات میشود که در مقدمه یعنی تا صفحه ۵۸ آمده است . چرا که " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران - جلد اول " هنوز ناتمام است و برخورد نقادانه جامع آنرا زمانی ممکن میگردد که از کل بیانیه بخصوص نظرات رفقا از سال ۵۰ تاکنون ، از سالی که " سازمان مجاهدین خلق ایران " با عملیات و فعالیت های انقلابی و دستگیری عده ای از اعضا، آن در جامعه اعلام شد انتشار یابد و بدست ما برسد . بنابراین برخورد ما نیز به کل این جزوه تا آنزمان ناقص خواهد ماند و تنها محدود به بخشی میشود که در خود بخشی کامل است یعنی مقدمه تا صفحه ۵۸ .

جزوه "بیانیه اعلام مواضع ۰۰۰" از سه بخش اصلی تشکیل شده است • بخش اول مقدمه ای بر "بیانیه اعلام مواضع ۰۰۰" است که با توضیح علل تاخیر انتشار بیانیه و هدف از آن به مبارزه داخلی سازمان مجاهدین و چگونگی آن اشاره میکند • این بخش ضمناً شامل چند تحلیل سیاسی از مهم ترین مسائل مرحله ، مناسبات میان جنبش مسلحانه و طبقات خلق ، وضعیت عمومی طبقه کارگر و در آخرت سازتن جبهه واحد توده ای است • بخش دوم که در واقع آغاز بیانیه اعلام مواضع ۰۰۰ است عمدتاً بتوضیح تاریخی و سیاسی - چگونگی تکامل سازمان مجاهدین خلق از سال ۴۴ تا سال ۴۹ پرداخته و ادامه دارد • تحلیل از سال ۴۹ تا باامروز آن - همانطور که اشاره کرده ایم منتشر نشده است • بخش سوم شامل غمیه هاست که در آن سه مقاله جدید آمده است و عبارتند از مقدمه بر چاپ دوم "انقلاب پرولتری و رویزیونیسم خروشچفنی" "منشاء اجتماعی ایدآلیسم ۰۰۰" ، "اخلاق ایدآلیستی و اخلاق کمونیستی" ما در مورد پاره ای از ابرازات درون این مقالات همراه برخورد به کل نظریات بیانیه پس از چاپ بقیه آن برخورد خواهیم کرد ، در اینجا فقط بطور خلاصه میگوئیم که هیچ یک از این سه مقال تحلیلی عمیق یا جدید در زمینه های رویزیونیسم جدید ، اخلاق ایدآلیستی یا منشاء ایدآلیسم و تفاوت آن با ماتریالیسم دیالکتیکی عرضه نداده اند و تنها توضیحات کلی و عمومی است که حتی در بسیاری موارد بدلیل سطحی و کلی بودن آن نادرست می باشد • بعنوان مثال تئوریک ترین این مقالات یعنی "منشاء اجتماعی ایدآلیسم ۰۰۰" چنین نشان میدهد که ایدآلیسم تفکر خرده بورژوازی و ماتریالیسم تفکر پرولتاریائیست و مدام از ماتریالیسم بطور کلی صحبت میکسند و فراموش مینمایند که ماتریالیسم بخودی خود کمونیستی نیست و بسیاری فلسفه های ماتریالیستی بورژوائی نیز وجود دارند و اساساً روشنفکران بورژوا ماتریالیسم فلسفی را بیس از هر نیروی دیگری تدوین کرده اند ، بنا براین ماتریالیسم در کل مساوی ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیک نیست که هیچ حتی اغلب ضد آنست • دیگر اینکه مثلاً در همین مقال از ایدئولوژی بینابینی خرده - بورژوازی ندگری بمیان آمده است که منظور نویسنده دقیقاً روشن نیست • ولی میتوان گفت که بیانیه سعی عاجل دارد تا نظر سابق سازمان مجاهدین خلق را تجدید تولید کند و آنرا بعنوان نوآوری تثبیت نماید • بیانیه میکوشد تقسیم بندی مبتدلی را مارکسیستی جلوه دهد و بگوید که بورژوازی ایدآلیست ، پرولتاریا ماتریالیست و خرده بورژوازی رئالیست<sup>۱</sup> است • برای اینکه این تقسیم بندی بی اصل و اساس مارکسیستی جلوه کند لغت بینابینی که مصطلح برای خرده بورژوازیست (آنها در قرارگاه اجتماعی) را بکمک میگیرد • از این کوشش ایدئولوژی بینا - بینی خرده بورژوازی سر راست میکند و بیرون میآید • در حالیکه ایدئولوژی و ایدئولوگهای خرده بورژوازی اگر چه تحلیلهای متفاوتی عرضه میکنند و اگر چه در این تحلیل ها تزلزل خود را -

منعکس میسازند ولی ماهیتا ایدئولوژی و ایدئولوگ بورژوازی هستند چرا که ایدئولوگهای رنگا - رنگ خرد بورژوازی ، چیزی جز مالکیت خصوصی " هر چند محدود " تقدس و تحکیم مالکیت " هر چند کوچک " بروسائل تولید را تبلیغ نمی کنند و در عصر ما طرفدار نوعی سرمایه داری هستند البته سرمایه داری عادلانه تر !!! . آنها نه تنها در مقابل سرمایه داری آلترناتیو واقعا انقلابی عرضه نمی کنند و پیشرو نیستند بلکه در ماهیت و خواستههایشان عقب گرایند و بگذشته نظر دارند . بخش کوچکی از ایدئولوگها و ایدئولوژیهای خرد بورژوازی در درون جنبش کارگری که دیگر جز تاریخ شده اند ( آنها نه سیستمهای ایدئولوژیک بر پایه مالکیت خصوصی محدود مانند اسلام که منظور بیانیه است ، بلکه سیستمهای ایدئولوژیک بنا شده بر نوعی مالکیت اشتراکی ) مانند پرودونست ها و ... خود را سوسیالیست می نامیدند و در جهت نفی هر نوع مالکیت خصوصی قدم بر میداشتند . اینان نیز ( نگاه شود به : انگلس ، سوسیالیسم از - اتوی تا علم ) به جایی تکیه داشتند و به مناسبات خاصی می اندیشیدند که اغلب تنها در ذهنشان قابل تجسم بود و در محدوده مغزشان واقع میشد . تکامل سرمایه داری همه این اندیشه های اندیشمندان خوش خیال را رویداد جهان واقعیت بردنیای خیالی غلبه کرد و پاهای شناور در میان زمین و آسمان بار دیگر بر خاک استوار شد . تازه این بیداری برکسانی رفت که خود را اصیل ترین سوسیالیستها ( نه رئالیست ) میدانستند و نفرت عمیق و خشم بسی پایان خود را به مالکیت خصوصی پنهان نمی داشتند . بنظر این جماعت ( که منظور بیانیه ابد نیست ) نیز ( همچنین بنظر مارکسیستها ) ایدئولوژی آنان بینابینی نبود چه " ماهیتا خصلت بینابینی " ( تکیه از ماست ) در مورد سیستمهای ایدئولوژیک معنا ندارد . آخرین نکته مورد مثال اینکه بیانیه در آخر همان مقال میآورد " بدین ترتیب و بدین قرار ، حرکت تکاملی اندیشه و تفکر ما که همراه با رشد و توسعه هسته ماتریالیستی آن بود ، یا میبایست در نقطه ای پوسته ایدئالیستی خود را بشکند ، و یا عقب گردی ارتجاعی و نابود کننده را پذیرا شود " در این ابراز بار دیگر برخورد سطحی رفقا به مقولات فلسفی و علمی بچشم میخورد . اولاً ماتریالیسم بار دیگر با عنوان ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیک گرفته شده است و یا منظور مشخص همان ماتریالیست است که در صورت اول میبایست دقیق میشد که در آن مورد نیز حرف داریم و در صورت دوم اساساً ابراز نادرست است چه همانطور که میدانیم هر ماتریالیستی پیشرو و مترقی نیست و انواع ماتریالیسم بورژوازی که عمده ترین وسیله فلسفی تحمیق و سرکوب زحمتکشان امروز جهان است نیز ماتریالیسم است و ارتجاعی . ثانیاً طبق ابرازات خود رفقا سازمان مجاهدین خلق تا سال ۵۲ سازمانی با مشی و ایدئولوژی اسلامی بود و از این سال تازه " مبارزه ایدئولوژیک " در سازمان آغاز شد ، حال در بیانیه چگونه میتوانند تفکر سازمانی مذهبی را در هسته ماتریالیستی ( کدام ماتریالیسم ؟ )<sup>۱</sup> و فقط در پوسته ایدئالیستی بدانند و نام این تحلیل را مارکسیستی

بگذارند برای ما موجب تعجب است • نویسندگان بیانیه فرق پوسته و هسته را می دانند و غیر مستقیم در این بخش ابراز میکنند که تفکر حاکم بر سازمان تفکری ماتریالیستی (چون در هسته ماتریالیستی) بوده و فقط پوسته ای آید آلیستی روی آنرا پوشانیده بوده است • در بوتانیک میتوان به چنین مثالهایی پرداخت لیکن در علم اجتماع و تحلیل طبقاتی و ایدئولوژیک چنین برخورد های سطحی خطاست و به مارکسیسم وولگر نزدیک است<sup>۱</sup> •

ما به تئوریک ترین مقالات از ضمام اشاره کردیم تا ادعای ما د اثر بر اینکه این مقالات کلی، نادقیق و سطحی هستند بعنوان توهین یا جسارت بنویسندگان آن که از مبارزین داخل کشور هستند تلقی نشود • اینگونه برخورد به مارکسیسم و تحلیل های مارکسیستی در کل بیانیه بچشم میخورد که به هر یک در جای خود اشاره خواهیم کرد •

پس همانطور که ذکر کردیم در این نوشته برخورد ما محدود به بخش اول "مقدمه ای بر •" خواهد بود و بالاخص بر اساس دو نکته اصلی که بیان داشتیم • اما قبل از ورود به بحث در مورد آن دو نکته در زمینه فوق یعنی برخورد سطحی، غیر دقیق و نا روشن به مسائل با تر- مینوژی مارکسیستی در ضمام لازم میدانیم نکاتی را در مقدمه مورد نقد قرار دهیم • بیانیه مینویسد: "این بورژوازی (منظور بورژوازی کمپرادور ایرانست - توضیح از ماست) اکنون با هزاران رشته به اقتصاد مسلط امپریالیستی وابسته است و از این نظر نمیتواند نقش مترقی یک سیستم طبیعی و معمول سرمایه داری را نیز داشته باشد (پاورقی صفحه ۸ - تکیه از ماست) •" در اینجا بدون توجه به مضمون و مرحله تاریخی جامعه و جهان گویا از یک اصل ثابت شده مارکسیستی سخن گفته میشود • در واقع اما اینطور نیست • از این جمله چنین بر میاید که امروزه بورژوازی ایران میتواند وابسته با امپریالیسم نباشد و دیگر اینکه اگر با هزاران رشته به امپریالیستی وابسته نبود می توانست نقش مترقی بازی کند و ثالثا یک سیستم طبیعی و معمول سرمایه داری (یعنی سیستمی با نقش مترقی) بود که همه اینها چه در حکم و چه در حقیقت مشخص اساسا نادرست است • اول اینکه بورژوازی ایران (بعنوان یک طبقه) "با هزاران رشته

---

۱- ما در اینجا از یک پدیده مشخص اجتماعی (سازمان مجاهدین) برخورد کرده ایم و روند تاریخی - اجتماعی تکامل اندیشه انسانی منظور ما نیست چه در روند تاریخی - اجتماعی تکامل اندیشه انسانی جوانه های ماتریالیسم در عصر حاکمیت کامل آید آلیسم و در جوانی آید آلیستی پیدا شده اند • اینجا نیز باید در نظر داشت که همواره (از عناصر استثنائی که بگذریم) با وقوع پایه های اجتماعی طالب ماتریالیسم توانست این جوانه های اندیشه رشد کند و با رور شود و سیستم های فکری بر این اساس که قادر به توضیح پدیده های جهان در خدمت عمل اجتماعی گروه های انسانی بود زائیده شد • پس این اصل که جوانه های ماتریالیستی در روند تکامل اجتماعی اندیشه در عصر حاکمیت کامل آید آلیسم پیدا شده اند درست است لیکن انطباق - مکانیکی به پدیده ای اجتماعی (سازمان) بصورت هسته و پوسته سطحی و نا درست میشود •

باقتصاد مسلط امپریالیستی وابسته است " از نقطه نظر تاریخی - جهانی امری ضروریست -  
یعنی کشوری با درجه رشد نیروهای مولد ایران ، با اوضاع و شرایط اجتماعی - جهانی و ...  
نمی‌تواند طبقه بورژوازی غیر وابسته سرمایه داری جهانی داشته باشد . قابل ذکر است که در  
چنین ابرازاتی گرایش عمده و اساسی سرمایه داری جهانی در نظر گرفته نمی‌شود . گرایش  
عمده و اساسی ادغام سرمایه در سطح جهانی ، سرمایه داری جهانی با درجه رشد و همه  
جا گیری امروز خود این امر را ضروری و حتمی ساخته است و وابستگی بورژوازی ایران با توجه  
بواقعیت امروز جهان امری طبیعی است . ثانیاً بورژوازی در عصر امپریالیسم و در حد امروز  
تکامل جوامع بشری نقش و رسالت مترقی ندارد و در نتیجه در دوران ما سرمایه داری بهیچ  
شکل و شیوه ای و با هیچ فهم و جهتی "جهت طبیعی و معمولی باشد و چه غیر طبیعی و غیر  
معمول" نقش مترقی برای ایران ندارد و نمی‌تواند داشته باشد . ما از دوران نیمه دوم قرن  
بیستم سخن می‌گوئیم ، از دوران آخرین درجات رشد سرمایه داری جهانی و بهم گره خوردن -  
بازارها و سرمایه در سطح جهان و نه از قرون ۱۸ و ۱۹ و نقش سرمایه داری در مقابله با  
حاکمیت فئودالیسم بر بسیاری جوامع . سرمایه داری امروز ایران اگر وابسته هم نبود (که عجیب  
و غیر طبیعی مینمود ، چه سیستم معمولی و طبیعی سرمایه داری در جهان امروز همین سرمایه -  
داری وابسته است ) بدلائل فوق باز نقشی مترقی نداشت . سرمایه داری در دوران فئودالیسم  
وقتی حامل مناسبات نوین ، حامل سیاست و فرهنگ ضد فئودالیسم است و فئودالیسم را بسه  
گور می‌فرستد ، نیروهای مولد را از قید و بند فئودالی آزاد میکند و تکامل میبخشد نقش تاریخی  
مترقی دارد و نه در عصر امپریالیسم جهانی . پس در دوران آخرین درجات رشد (پیری)  
سرمایه داری جهانی و همه جاگیر شدن نهائی آن ، اول اینکه سیستم طبیعی و معمول سرمایه -  
داری در کشورهای مانند ایران سیستم سرمایه داری وابسته است و لاغیر دیگر اینکه وقتی از  
جوامعی با سیستم سرمایه داری سخن می‌گوئیم و زمانیکه از دوران کهولت سرمایه داری جهانی  
سخن می‌رانیم نمی‌توانیم هیچ نوع سرمایه داری را دارای نقش مترقی بدانیم .

بیانیه در دنباله مطلب فوق مینویسد : " رشد اقتصادی در این قبیل کشورها (مثل ایران)  
رشدی ناقص یک جهته و غیر طبیعی است چرا که اصولاً نه در تحت تاثیر ضرورت‌های اقتصادی -  
داخلی ، بلکه بدنبال پاسخ به نیازهای اقتصاد مسلط امپریالیستی صورت می‌گیرد" (همان صفحه)  
این ابراز بار دیگر شبهه ای را که از ابراز قبلی حاصل شده است قوی تر میکند که گویا سیستم  
سرمایه داری غیر وابسته ؟<sup>۱</sup> در ایران امروز می‌توانست نقش تاریخی مترقی داشته باشد و  
گویا دو نوع سیستم سرمایه داری خوب و بد وجود دارد . اگر بخش "غیر طبیعی" نه تحت

۱- باید مفهوم وابستگی که مفهوم کلی است را از مفهوم کمپرادور (دلال واره ۰۰۰) جدا ساخت  
که اولی در کشورهای مانند ایران و در عصر امروز امپریالیسم قاعده عمومی است .

تاثیر ضرورت‌های اقتصادی داخلی " نبود خواننده با ابراز يك واقعیت روبرو بود لیکن از مجموعه این ابراز چنین برداشت میشود که بیانیه برای سیستم سرمایه داری (ملی) در امروز ایران نقش‌مترقی قائل است<sup>۱</sup> . سؤال ما اینست که اولاً کدام سیستم سرمایه داری (در این قبیل کشورها) امروزه رشدی کامل (۱۰۰٪) همه جانبه (۱۰۰٪) و طبیعی (۱۰۰٪) (که حتماً منظور رشد سرمایه داری در قرون گذشته در کشورهای مترویل است) میتواند داشته باشد ثانیاً مطلب "تحت تاثیر ضرورت‌های اقتصادی داخلی" چه معنایی دهد . ضرورت‌های اقتصادی داخلی از نظر سرمایه داری (ملی نه وابسته) چیست؟ آیا برای هر سرمایه دارن چه ملی، چه دولتی و چه وابسته معیار و محک ضرورت‌های اقتصاد داخلی بجز بر اساس انباشت سرمایه، آهنگ رشد سریع انباشت، گردش سریعتر و سودآوری بیشتر و... تعیین میشود؟ اگر ایسن طور است پس بیانیه چگونه به ذکر "تحت تاثیر ضرورت‌های اقتصادی داخلی" بعنوان نکته‌ان مثبت میردازد و با این برخورد غیر دقیق چنین می‌نمایند که گویا سرمایه داری (ملی) در جامعه امروز بر اساس ضرورت‌های اقتصادی داخلی تصمیم میگیرد و نتیجتاً خویست و سرمایه - داری (کمپرادور) چنین نمیکند و بد است . سؤال آخر اینکه "ضرورت‌های اقتصادی داخلی" از نظر چه کس و کدام نیروی اجتماعی، از نظر بورژوازی یا از نظر پرولتاریا؟ از نظر تئورسین های بورژوا یا از نقطه نظر کمونیستها مورد نظر بیانیه است؟ چه همه میدانند که هر يك از این دو طبقه و تئورسین های آنها در مناسبات سرمایه داری از ضرورت‌های اقتصادی داخلی چیز متضادی را میفهمند .

آنچه که بنظر بورژوازی ضرورت‌های اقتصادی داخلی است بنظر کمونیستها ادامه استثمار و تشدید آنست . پس میبینیم ابرازاتی که در عصر طلوع سرمایه دارن مورد استفاده انقلابیون قرار میگرفت اگر سرسری و بدون دقت و بصورت فرمول کلی امروزه بیان شود در تئوری به توجیه نوعی سرمایه داری میانجامد . نظر ما اینست که در دوران ما سیستم خوب و بد، مترقی و ارتجاعی سرمایه داری وجود ندارد .<sup>۲</sup> ضرورت‌های اقتصادی داخلی سرمایه دارن در شرایط امروز ایران و جهان همواره بضرر زحمتکشان و در خدمت استثمار و تشدید استثمار کارگران است . حال اگر سیستم استثمارگرانه ای را که تحت رهبری بورژوازی ملی (که در این عصر غیر ممکن است) کمتر از - سیستم استثمارگرانه ای تحت رهبری بورژوا کمپرادور است بد بدانیم و ابراز داریم که از نظر سیاسی در فلان جامعه اگر بورژواهای ملی قدرت سیاسی را بدست گیرند پروسه انقلاب اجتماعی

۱- زمانیکه از نقش‌مترقی يك سیستم تولیدی - اجتماعی سخن میگوئیم منظور فقط میتواند نقش تاریخی - اجتماعی آن باشد .  
 ۲- شك نیست که ما گامان در تحلیل تاریخی از تکامل جوامع بشری به نقش‌مترقی سرمایه داری در مقابل فتودالیزم همواره اشاره خواهیم کرد .  
 ۳- ما در اینجا به جوامعی که هنوز مناسبات عقب مانده ماقبل سرمایه داری در آنها حاکم است اشاره نکرده ایم .

تسریع میشود و این بفتح پرولتاریاست بحث دیگریست و نمی توانیم بعنوان کمونیستها از آن چنان قانون عامی بسازیم که در این دوران یعنی دوران انقلاب جهانی سوسیالیستی سیستم سرمایه - داری ملی<sup>۱</sup> را خوب و دارای نقش متری و سیستم سرمایه داری وابسته را بد و دارای نقش ارتجاعی بدانیم . زمانیکه يك کمونیست نظر میدهد با توجه بدوران اجتماعی خاص و اندازه ها و معیارهای براساس جهان بینی خود اظهار نظر میکند و برتریت تاریخی بورژوازی بر فئودا - لیسم در قرون گذشته معیارهای سنجش امروز او نیست . بعنوان مثال اگر ابراز داریم کسه وابستگی سبب غارت منابع ملی ین کشور میشود و اینرا بعنوان یکی از فاکتورهای ستمگرانه وابستگی بدانیم واقعیتی را ابراز کرده ایم ولی اگر از این واقعیت نتیجه بگیریم که سیستم سرمایه داری - (غیر وابسته) نقش متری در ایران یا کشورهای نظیر دارد و یا بگوئیم بورژوازی کمپرادور امروز ایران " نمیتواند نقش متری يك سیستم طبیعی و معمول سرمایه دارت را نیز داشته باشد " و - چنین ندانند هم که سیستم طبیعی و معمول سرمایه دارت با نقش متری امروزه يك آلترناتیو - ممکن است در آن صورت دچار انحرافی اساسی شده ایم .

حال باید توضیح داده شود که چرا ما باین نکات تا این درجه تکیه میکنیم ؟ بخشهای بعدی بیانیه که منتشر خواهد شد امید داریم درباره مناسبات تولیدی حاکم در جامعه ما ، آرایش نیروها و جنگ طبقاتی خاص آن و همچنین در زمینه ، مترین و اصلی ترین بخش تئوریهای انقلابی یعنی خصلت انقلاب ایران بحث خواهند کرد . در دفترى که اکنون مورد بحث ماست از این نکات سخنی نرفته است و اعلام موضع حتى خلاصه هم نشده است . فقط در صفحه - آمده است که انقلاب ایران انقلاب دموکراتیک نوین است . ما نمیدانیم که بیانیه از انقلاب دموکرا - تیک نوین چه برداشت خاصی دارد . اطلاعات ما در مورد انقلاب دموکراتیک نوین عمدتاً مربوط بآن تحلیلها و تئوریهائىست که مائوتسه دون و دیگر تئوريسين های جمهوری توده ای - چین تدوین کرده اند . در این تئوریهها بورژوازی ملی قرارگاه خاصی دارد و انقلاب دموکراتیک نوین طبق این تئوریهها به استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق (کارگران ، دهقانان ، بورژوازی ملی ، خرده بورژوازی و ... ) من انجامد . در نتیجه وقتیکه بیانیه از انقلاب دموکراتیک نوین سخن میراند و سپس در برخورد به جامعه از " نقش متری يك سیستم طبیعی و معمول سرمایه دارت " ذکری بمیان میآورد این مطالب بظاهر کوچک جان میکینند و قرارگاهی در تئوری و خصلت انقلاب ایران میانند . پس روشن است که در این ابرازات رفقا می بایست دقیق شد چه ایسن مطالب نتایجی در زمینه تئوری و خصلت انقلاب ایران بجا میگذارد . البته نمیدانیم که بیانیه با اعتقاد باینکه ایران جامعه ای سرمایه دارىست چگونه انقلاب دموکراتیک نوین را که بنظر مائوتسه دون مختص جوامعی با مناسبات فئودالی خاص است انقلاب اجتماعی ورهائى بخش جامعه - میشناسند و تحلیل میکنند که امید داریم بزودی روشن شود .

اکنون لازم است نکات مورد انتقاد را ادامه دهیم چه این نکات در برگیرنده بخش‌های اصلی تحلیل تئوریک بیانیه در مورد مناسبات حاکم بر جامعه است. بیانیه راجع به سرمایه داری ایران بدنبال نکاتی که نقل قول کردیم چنین ادامه میدهد: "از این نظر (نوشته) حرکت نیروهای مولد که معمولاً در دوران سرمایه داری تکامل قابل ملاحظه‌ای می‌یابند، در این نوع سیستم‌های وابسته سرعت به بن بست میرسند. بحرانهای ذاتی سرمایه داری خیلی شدیدتر و زودتر گریبان این رژیمها را میگیرد و آسیب‌پذیری سیاسی به دلیل نداشتن یک پایه محکم و طبیعی اقتصادی بشدت بالا میرود" (صفحه ۸) این بخش نیز نا دقیق و نادرست است. اولاً من باب تذکر میگوئیم که حرکت نیروهای مولد نیست که تکامل می‌یابد بلکه نیروهای مولدند که تکامل می‌یابند و اساساً حرکت نیروهای مولد فقط میتواند تکامل نیروهای مولد را معنا دهد. ثانیاً بار دیگر با عدم پایه طبیعی اقتصادی بورژوازی وابسته روبرو هستیم که بآن صفت محکم هم افزوده شده است و دلیل آسیب‌پذیری سیاسی این رژیمها ی وابسته گویا باین خاطر است که پایه محکم و طبیعی اقتصادی ندارند. اگر این روش تحلیل را دنبال کنیم باین نتیجه خواهیم رسید که هر چه رژیم کمتر وابسته باشد و پایه محکم و طبیعی اقتصادی داشته باشد از نظر سیاسی آسیب‌ناپذیرتر است. این تحلیل با اصطلاح مارکسیستی از هر طرف که در نظر گرفته شود نادرست است. برزیل را مثلاً با افغانستان در نظر بگیریم. افغانستان از نظر تولیدی آنقدر عقب افتاده است که بحرانهای ذاتی سرمایه دارن بسیار دیرتر و ضعیف‌تر یقه او را میگیرد. پایه محکم<sup>۱</sup> و طبیعی اقتصاد عقب مانده دارد بنابراین میبایست آسیب‌پذیری سیاسی این رژیم از برزیل کمتر باشد در حالیکه میدانیم اینطور نیست و بورژوازی وابسته برزیل بسیار مقاومتر آماده تر و قدرتمندتر است و بهتر از حکومت فئودالهای افغانستان یا فلان شیخ (ملی) قبیلش در مقابل فشارهای سیاسی میتواند مقاومت کند. اقتصاد افغانستان نیز بسیار کمتر از اقتصاد برزیل وابسته سرمایه داری جهانیست و در نتیجه دیرتر می‌بایست تکامل نیروهای مولدش برسد بن بست برسد" و بن بست اقتصادی و تکاملی افغانستان با ایران، برزیل و... قابل مقایسه نیست. سوم اینکه این سیستم‌های وابسته نه باین خاطر که "رشد اقتصادی در این قبیل کشورها (مثل ایران) رشدی ناقص، یکجته و غیر طبیعی است" و نه باین خاطر که از ضرورت‌های اقتصادی داخلی سرچشمه نمیگیرد دچار بحران میشوند بلکه بدلیل وابستگی‌شان به سیستم جهانی سرمایه داری، بحرانهای جهانی سرمایه داری را سرعت در خود منعکس می‌سازند.<sup>۲</sup> تازه این نیز مکانیکی و حتمی نیست. در دوران بحران شدید جهانی سالهای ۷۰ اقتصاد ایران

۱- آنقدر محکم که در مقابل هر جریان جدیدی مقاومت میکند

۲- باید گفت که مکانیسم دفاعی و دفع بحران این کشورها از کشورهای امپریالیستی بهر رو ضعیف تر است.

در هیچ زمینه ای مانند انگلستان، ایتالیا، آمریکا و ۰۰۰ د چار بحران نشد. بیانیه باردیگر  
 بمسئله سرمایه داری جهان و آهنگ رشد نیروهای مولد در عصر ما توجه ندارد و گمان میکشد  
 سیستمهای سرمایه داری وابسته بدلیل وابستگی و فقط بدلیل وابستگی سریعتر د چار بحران  
 میشوند. و عالمانه چنین میگوید " این رژیمها هنوز وارد دوران جوانی نشده، پیر میشوند. —  
 بعنوان مثال اگر ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال گذشت زمان لازم بود که اولین بحرانهای اقتصاد د ی  
 ونتیجتا سیاسی — اقتصادی سرمایه داری انگلستان خود را نشان دهد و اگر این سرمایه داری  
 ۱۵۰ سال دیگر با اتخاذ یک سیاست امپریالیستی دوام آورد تا بالاخره باین فلاکت و اضمحلال  
 رسید، برای رژیمی مثل ایران، چنین سرنوشتی برای ۱۰، ۲۰ و یا حداکثر ۳۰ سال دیگر  
 بخوبی قابل پیشبینی است، در حالیکه هنوز ده پانزده سالی بیشتر از حاکمیت رژیم سرمایه  
 داری ایران نمی گذرد. (۹ صفحه) بیانیه نمیداند که اگر برای انگلستان دهها سال لازم بود  
 تا بانباشت تجربه و صنعت امروز برزیل برسد برزیل یکسده صد ساله رفت. آهنگ تکامل  
 رشد نیروهای مولد، آهنگ انباشت، تکامل دستاوردهای علمی صنعتی که خود جزو نشاندند  
 رشد نیروهای مولد است، گشایش بازارهای مصرفی جهانی با آهنگ و سرعتی بی مانند و دهها  
 فاکتور دیگر باعث میشود که تضاد های درونی سیستم های سرمایه داری سریعتر رشد کنند و نه  
 اینکه وابستگی خالق این تضاد است. تضاد های بحران زای سرمایه داری نتیجه پایه اجتماعی  
 یا اقتصادی " طبیعی " یا غیر طبیعی نیستند نتیجه رشد نیروهای مولد و ناهمگونی آنها بسا  
 مناسبات حاکم است. اگر سرمایه داری انگلستان یک قرن و نیم لازم داشت تا بدرجه خاصی  
 از تکامل برسد ژاپن در کمتر از ۳۰ سال از او جلو افتاد. حال اگر بحران شکننده ای ژاپن  
 را فرا گیرد بگوئیم باین دلیل بوده است که ژاپن " تحت تاثیر ضرورتها اقتصاد د داخلی " عمل  
 نکرده است؟ در قیاس با ژاپن و برزیل که با هزار بند به امپریالیسم آمریکا بسته اند چرا  
 انگلستان د چار بحران میشود؟ چرا بحرانهای " پرودیک " انگلستان و ایتالیا از ژاپن و برزیل  
 سریعتر، مداوم تر، همه جانبه تر و شکننده ترند. بدلیل اینکه انگلستان و ایتالیا " بدنبال —  
 پاسخ به نیازهای اقتصادی مسلط امپریالیستی " اقتصاد خود را بنا نهادند؟ ایندو که خود  
 از کشورهای امپریالیستیند و از کشورهایی هستند که رشد طبیعی کرده اند؟! می بینیم که اگر  
 بخواهیم " تحلیل طبقاتی مارکسیستی " را سرسری بگیریم در واقع نه تنها مارکسیستی سرخورد  
 نکرده ایم بلکه احکامی را عرضه کرده ایم که بران توضیح تجربی واقعیات جهان هم بکار نمی آیند،  
 ذهنی و پوچند. برای توضیح مناسبات تولیدی و تضاد های اجتماعی یک جامعه بکار برد  
 لذاتی مانند بحران، طبقه، اقتصاد و غیره کافی نیستند. همه این اصطلاحات قبل از مارکس  
 از طرف تئوریسین های بورژوازی بکار گرفته شده است. مسئله بر سرفهم دقیق از ماتریالیسم  
 تاریخی و اقتصاد سیاسی مارکسیستی است که ما در این تحلیل بیانیه اثری از آن نمی بینیم.

بیانیه در برخورد وولگر به اقتصاد سیاسی مارکسیستی تا آنجا پیش می‌رود که پیش‌بینی می‌کند "بعنوان مثال اگر ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال گذشت زمان لازم بود که اولین بحرانهای اقتصادی و نتیجتاً سیاسی - اقتصادی سرمایه داری انگلستان خود را نشان دهد و اگر این سرمایه داری ۱۵۰ سال دیگر با اتخاذ یک سیاست امپریالیستی دوام آورد ( ۱۵۰ سال سیاست امپریالیستی ؟ ! ) تا بالاخره باین فلاکت و اضمحلال رسید ، برای رژیمی مثل ایران چنین سرنوشتی برای ۱۰ - ۲۰ و یا حد اکثر ۳۰ سال دیگر بخوبی قابل پیش‌بینی است ، در حالیکه هنوز ده پانزده سالی بیشتر از حاکمیت سرمایه داری ایران نمیگذرد " و اینهمه را بدلیل وابستگی سرمایه داری ایران به امپریالیسم جهانی و اینکه رشد این سیستمهای وابسته "تحت تاثیر ضرورتهای اقتصادی داخلی" نیست و پایه طبیعی محکم ندارد میدانند . یعنی بحران سرمایه داری ایران نه بدلیل درجه رشد نیروهای مولد و تضاد آنها با مناسبات تولید ، نه بدلیل شرائط امروز سرمایه داری جهانی که ایران نیز بخشی از آنست بلکه بدلیل تحت تاثیر ضرورتهای اقتصادی داخلی نبودن ( مثل اینکه سرمایه داری واقعا تحت تاثیر ضرورتهای اقتصادی داخلی بنفع تکامل جامعه و مردم عمل میکند ) قلمداد میشود به بینیم مارکس و لنین درباره بحرانهای سرمایه داری و علل اساسی آنها چه میگویند ، بنظر مارکس ، انگلس ، لنین بحران اقتصادی که با ساده ترین تعریف عبارت از وقفه در روند تجدید تولید طبیعی جامعه است از زوایای مختلف مورد بررسی قرار میگردد و میتوان گفت که انواع متفاوتی دارد ، مثلاً بحران اقتصادی سامانی سرمایه داری ، بحران عمومی سرمایه داری ، بحران پرودیک سرمایه داری ، - بحران اقتصادی غیر سامانی ( پولی ، ارضی ۰۰۰ ) ۰۰۰ اگرچه علت بلافاصله هر کدام از این بحرانها و دامنه و عمق آنها متفاوت است لیکن اصل اساسی و منشاء آنچه که بعنوان بحران اقتصادی در ادبیات مارکسیستی بکار می‌رود یکی است برای روشن شدن مطلب یک مثال میاوریم . یکی از انواع بحرانهای اقتصادی در کشورهای متروپل بحران اضافه تولید است . اضافه تولید نه بمعنای تولید اضافی یا افزایش یابنده بلکه بمعنای افزایش تولیدی است که ظاهراً وجود دارد و برای اجتماع غیر قابل جذب و سبب اخلال تولیدی میشود .

بحران اضافه تولید Überproduktionskrise بر اثر تضاد موجود در کالا یعنی تضاد میان ارزش مبادله و ارزش مصرف بوجود می‌آید که سبب دو برابر شدن کالا بکالا و پول میشود . این دو برابر شدن کالا پیش شرط بحران سرمایه داری ، بحران اضافه تولید است و تظاهر خارجی آن وجود میلیونها تن کالائی که خریدار ندارد و هزاران کارگری که کار و قدرت خرید ندارند خود را نشان میدهد . در اینجا نیز میبینیم که تضاد موجود در کالای سرمایه داری خود منشاء بحران است .

در مثال فوق اگر به عمق رویم خواهیم دید که تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید که غصب دستاورد تولید و ... سبب میشود در واقع اساسی است. این نوع بحران با تولید سرمایه داری صنعتی همزمان بود و اگر بگوئیم مثلا ایران با این نوع بحرانهای سرمایه داری سریعتر از انگلستان روبرو خواهد شد بدلیل تضادی است که در سیستم سرمایه داری نهفته و با آن عجین شده است و نه بخاطر وابستگی ایران.

مارکس میگوید: "بحرانها همیشه فقط راه حلهای قهرآمیز لحظه ای برای تضاد های موجود میباشند. انفجارات قهرآمیزی که وظیفه دارند برای يك لحظه تعادل را بوجود آورند."

لنین مینویسد: "بحران نشان میدهد که جامعه مدرن میتواند مقدار فوق العاده ای کالاها را بیشتر برای بهبود وضع زندگی همه زحمتکشان تولید کند اگر زمین، کارخانه ها، ماشین آلات و غیره توسط مشتی مالک خصوصی که میلیونها سود از فقر مردم بچنگ میآورند غصب نشده بود."

ما میتوانستیم لیست نقل قول از مارکس، لنین و دیگر کمونیستهای گیتی را بسیار طولی کنیم تا نشان دهیم که کمونیستها منشاء بحرانهای اقتصادی را در تضاد های درونی - ماهیتی سرمایه داری میدانند و نه در روابط وابستگی و عدم وابستگی.

نه مارکس و نه انگلی و لنین هیچیک جز رویزیونیستهای کهنه و نو و یا تئوریسین های سرمایه داری علت بحران را در جایی خارج از توتالیتیه سیستم سرمایه داری جستجو نکرده اند.

ما در مورد پیش بینیهای بیانیه که سرمایه داری ایران ۱۰، ۲۰ یا حداکثر ۳۰ سال دچار بحرانهای نظیر انگلستان خواهد شد اظهار نظر نمی کنیم فقط میگوئیم که ۱۰، ۲۰ یا حد - اکثر ۳۰ سال بلکه در ۱۰ سال آینده اگر آهنگ رشد سرمایه داری ایران بدرجه امروز ادامه یابد ایجاد بحران اقتصادی وسیع در ایران امری حتمی است و البته منظور در "نظیر" سابق النعل بالنعل آن نیست. بنا بر آنچه که گفته شد این آهنگ رشد اقتصادی، سرمایه داری است، و در لوای آن بخاطر شرائط امروز سرمایه داری جهانی گونه این رشد اقتصاد است که بحرانهای اقتصادی شکنده را بدنبال خود خواهد داشت و دیگر اینکه آسیب پذیری سیاسی نه بدلیل پایه محکم و طبیعی اقتصادی نداشتن است بلکه از طرفی مربوط بوضع سرمایه داری - جهانی و بحرانهای خود این جوامع و از طرفی دیگر مربوط به انفراد سیاسی این رژیمهاست که ریشه تاریخی و علت مشخص دارد و فاکتورهای مختلفی باعث آنند و از پایه اقتصادی بطور

۱- به نقل از لینتیف - لنین مجموعه آثار، جلد ۵، مسکو، ص ۹۲.

۲- "حرکت پر تضاد جامعه سرمایه داری، بوسیله تخیراتی که از گردش اداری صنعت جدید ناشی میشوند و نقضه اعتلاء آن بحران عمومی است، خویشتن را بشدیدترین وجهی به بورژوازی دست اندر کار می شناساند. این بحران اگرچه هنوز مراحل اولیه خود را میبیماید باز در راه راست و در نتیجه همه جانبه بودن میدان عمل خود و شدت تاثیر لاجرم دیاکتیک را در مغز خوشبختان نواقبال امپراطوری جدید پرو و آلمانی هم فرو خواهد کرد." کارل مارکس، لندن، ۲۴ ژانویه ۱۸۷۳

به نقل از "پی گفتار برای چاپ دوم" کاپیتال

بلافاصله نتیجه نمی شود .

اینگونه برخورد به ماتریالیسم تاریخی و اقتصاد سیاسی مارکسیستی در ابرازات دیگر بیانیه نیز بچشم میخورد و با يك مثال دیگر این مطلب را خاتمه میدهم . بیانیه بدنبال مطالب فوق می نویسد : " وجود دیکتاتوری که از يك طرف برای بقای سیستم ارتجاعی مانند رژیم ایران حیاتی است و از طرف دیگر خود عاملی است در جهت تشدید تضاد های اجتماعی ، اوجگیری مبارزات انقلابی و بحرانی تر کردن شرایط بحرانی ناشی از مبارزه نیروهای مترقی اجتماعس و بحرانهای درون خود سرمایه داری " ( صفحه ۹ تکیه از ماست ) . بحرانی تر کردن شرایط - بحران ناشی از مبارزه نیروهای مترقی اجتماعی و بحرانهای درونی خود سرمایه داری یعنی چه؟ بحران سرمایه داری یعنی بحران درونی سیستم حال این سیستم سرمایه داری بحران زده می تواند در زمینه سیاسی - اجتماعی نیز دچار بحران سیاسی باشد و در نتیجه میگوئیم جامعه با بحران اقتصادی و سیاسی روبروست یا بحران اقتصادی سبب بحران سیاسی نیز شده است و . . .

حال منظور بیانیه از بحرانی تر شدن بحران و بحران درونی چیست و این چه مقوله جدیدی است بر ما نا روشن است . دیگر اینکه دیکتاتوری لزوماً و همیشه به اوجگیری مبارزات انقلابی و تشدید بحران نمی انجامد . دیکتاتوری شاه در ۲۰ سال اخیر موجب اوجگیری مبارزات انقلابی ( منظور ما در سطوح توده ای است چه در سطح دیگر اوجگیری مبارزات انقلابی بطور کلی معنا نمی دهد ) و تشدید بحران اقتصادی سیستم نشده است بلکه بخاطر نفت و فاکتورهای دیگر همانطور که خود بیانیه نیز در جای دیگر می آورد " . . . . . بوزروازی وابسته " . می بینیم که برخورد نادقیق به يك مطلب واحد چه تناقضاتی را با خود به همراه می آورد و اگر بیانیه مراحل مختلف تاثیر دیکتاتوری را در شرایط اجتماعی مشخص میکرد و مثلاً می نوشت دیکتاتوری . . . خود عاملی خواهد شد که در مرحله ای از رشد سرمایه داری قادر به صاف کردن جاده برای این رشد نباشد و در نتیجه با آن مرحله از رشد دچار تضاد و تناقض می شود ما با مطلب دیگری روبرو بودیم لیکن زمانیکه بیانیه بسادگی از سربك مطلب مهم ( که ما مدتها پیش از انتشار بیانیه در نشریات مختلف بآن اشاره کرده ایم ) میگذرد جز سردرگمی حاصلی به بار نمی آورد . ما این نکات را باین خاطر آوردیم که نشاندیم که برخی از اصطلاحات مارکسیستی و تحلیلهای موجود در اپوزیسیون در بیانیه به گونه ای نقل شده است که گویا با مطالب عمیق و تحلیلهای دقیقی روبرو هستیم و از آنجمله این مطالب نادقیق و در هم آمده اند نادرست و غیرعلمیند . این برخورد به ترمینولوژی مارکسیستی متأسفانه در کل بیانیه دیده میشود که بیان عدم آگاهی دقیق بیانیه باین اصطلاحات است . بعنوان مثال رفا چنان در بکار برد اصطلاحات مارکسیستی جهد کرده اند که برای آدمها و سازمانها نیز زیر بنا و رو بنا

ساخته اند. بیانیه در صفحه شانزدهمینویسد: " بسیاری از ضعفهای خود را که جنبه اصولی  
 اما روبنایی داشتند، یعنی در واقع باهیت فلسفی اعتقادات ما بازگشت مینمود، در یابیم " یا  
 در صفحه ۱۹ می نویسد: " همانطور که قبلا گفتیم ما بر بسیاری از این مواضع انحرافی، از این  
 مقاومت و پایداریهان ارتجاعی، با اتخاذ يك سیاست پر حوصله دراز مدت و زیر بنائی " اصلاح  
 و آموزش " ۰۰۰ پیروز شدیم " از نقل قول صفحه ۱۶ چنین بر می آید که منظور از ضعفهای  
 که جنبه روبنایی داشتند ضعفهای نظری و در صفحه ۱۹ نیز منظور از سیاست پر حوصله زیر  
 بنائی، سیاست ریشه ای است و این ابرازات ساده را شاید بخاطر اینکه مارکسیستی جلوه کند  
 بغلط یا بکار برد زیر بنا و روبنا عرضه کرده است. بیانیه غافل است که با بکار برد غلط اصطلاحات  
 مانند زیر بنا و روبنا هیچ تحلیلی مارکسیستی نمی شود. باید دید اساسا چه مانعی  
 وجود دارد که رفقا بجای عمیق و ریشه ای زیر بنا و بجای نظری و تئوریک روبنا را بکار ببرند.  
 از دو حال خارج نیست یا رفقا مفهوم دقیق و مارکسیستی روبنا و زیر بنا را نمی دانند و گمان  
 میکنند ضعفهای مشخص زیر بنائی و روبنایی وجود دارد و خود دارای زیر بنا و روبناست و یا  
 آگاه باین مقولات بغلط آنها بکار میبرند که دومی بسیار موهن است و می تواند بعنوان تظاهر  
 به تعلق به مارکسیسم و آب و رنگ زدن مارکسیستی به مطالب معمولی و غیر مارکسیستی  
 برداشت شود. این شیوه بیانیه فقط به نکاتی که ما در اینجا آوردیم  
 خلاصه نمی شود. در صفحات ۱۶ و ۱۷ بیانیه از مبارزه ایدئولوژیک ابتدا در شکل تشکیلاتی  
 - سیاسی آن تا یکسال و نیم و سپس در بعد فلسفی آن در شش ماه آخر سخن می گویند.  
 در اینجا این تصور برای ما بوجود می آید که رفقا مفهوم ایدئولوژی را نیز نمی دانند و گمان می  
 کنند مبارزه ایدئولوژیک بدون " بعد فلسفی " ! ! " میتواند وجود داشته باشد که ما در بخش  
 برخورد به نظرات رفقا باین نکته اشاره خواهیم کرد. کلیه این نکات نشان میدهد که برداشت  
 رفقا از مارکسیسم - لنینیسم در چه سطحی است و بیان بیانیه با جهل و کوششی غیر قابل فهم  
 و بکمک فرمولهای بظاهر پیچیده و مارکسیستی کوشش دارد مارکسیست بودن سازمان مجاهدین  
 را اثبات کند. وقتی خواننده این رنگ و روغن لفظی را از محتوی پاک کند (مثال روبنا و زیر بنا  
 است) با مطالب بسیار کلی و معمولی روبروست که يك سازمان غیر مارکسیستی نیز می تواند  
 آنها را طرح کند.

برای اینکه از اطاله کلام جلوگیری کنیم، به بخشهای بعدی بحث می  
 پردازیم.

## هدف از انتشار بیانییه

بیانییه پس از توضیحاتی مقدماتی که ما بنکاتی از آنها اشاره کردیم وارد مرحله توضیح اهدا می‌شود. م از انتشار بیانییه می‌شود و می‌نویسد: "این بیانییه نشان می‌دهد که ما چگونه با ریشه‌های نظرات غلط و شیوه‌های نادرست کار در سازمان به مبارزه برخاسته‌ایم، چگونه توانستیم صفای باطن و وحدت عمیق تر ایدئولوژیک را در سازمان برقرار نماییم و چگونه در روند مبارزه ان آشتی ناپذیر علیه رژیم مزدور حاکم، و در جریان صادقانه‌ترین کوششها برای حل اساسی ترین مسائل انقلاب، به حقیقت مارکسیسم - لنینیسم نائل آئیم" (صفحه ۱۱ - تکیه ارماس) بعبارت دیگر اگر مطلب صفای باطن را کنار بگذاریم، هدف از انتشار بیانییه دو اصل اساسی است:

الف - چگونگی مبارزه با ریشه‌های نظرات غلط و شیوه‌های نادرست کار در سازمان، یعنی نشان دادن متد، متد صحیح برخورد.

ب - چگونگی نائل آمدن به حقیقت مارکسیسم - لنینیسم، اثبات و اعلام اینکه م از این پس سازمانی مارکسیستی - لنینیستی است. بنا بر این ما نیز همانطور که گفتیم برای د و ادعای اساسی "بیانییه ۰۰۰" یعنی روش برخورد به ریشه‌های نادرست درون سازمانی و مخالفان تا اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک و مواضع تئوریک بیانییه از نقطه نظر مارکسیستی برخورد می‌کنیم. صرف نظر از اینکه در مدخل این نوشته به شیوه‌های ضح مطالب و برداشت رفقا از مارکسیسم و بکار بردن اصطلاحات مارکسیستی اشاره کردیم. تاکید میکنیم که پس از انتشار جلد بعسندی بیانییه و ریشرو داشتن تحلیل‌های تئوریک رفقا بین از آنچه که در این نوشته بدلیل نقصانهای فوق ممکن است به نقد خواهیم نشست.

۲- در زمینه چگونگی مبارزه با ریشه‌های

نظرات غلط (روش برخورد به مخالفان، به

مسائل سازمانی و سامان آن)

و

روش تصفیه سازمانی

بیانییه برای توضیح چگونگی بوجود آمدن سازمان مارکسیستی - لنینیستی مجاهدین از - درون سازمان مذهبی مجاهدین یکی از اساسی ترین شیوه‌های برخورد درون سازمانی، به ایدئولوژی و اعضای سازمان مجاهدین را تحت عنوان "مبارزه ایدئولوژیک و مراحل مختلف آن" مطرح میکند. طرح مفصل این شیوه برخورد و متد کار در بیانییه ضمناً از این نقطه نظر صورت

میگیرد که نشان دهد، سازمان مجاهدین در پراتیکی انقلابی و بکار برد شیوه های اصولی به سازمانی مارکسیستی بدل شده است. شرح چگونگی دسترسی به ایدئولوژی جدید، روند مارکسیستی شدن سازمان و روشهای اعمال شده را در پیش‌دیدگان خوانندگان می‌گشاید و ارزیابی از آنها را ممکن می‌سازد. توضیحات این بیانیه در مورد برخورد به مخالفان و مبارزه داخلی، چگونگی برخورد به همراهان و رفقای گذشته با اضافه بسیاری خبرها و موضع‌گیریهای بعدی سازمان مجاهدین میتواند به ما نشان دهد که از نظر فکری و ایدئولوژیک از نقطه نظر متد کار و روس‌برخورد این سازمان در چه وضعی قرار گرفته است. از اینرو لازم است به حلاجی ابرازات بیانیه در مورد روند تغییر ایدئولوژیک سازمان و روشهای بکار برده شده بپردازیم. بیانیه می‌نویسد: "قدری بیشتر از دو سال پیش وقتی مبارزه ایدئولوژیک بعنوان اصلی‌ترین محتوای جنبش نوین "اصلاح و آموزش" در دستور کار سازمانی قرار گرفت، هیچکس گمان نمی‌برد که ابعاد این مبارزه تا این درجه گسترش یابد و آثار و نتایج آن به این سرعت شئون فکری و عملی سازمان مارا دچار دگرگونی نماید" (صفحه ۱۴). کمی بروی همین نکته اول تأمل کنیم. ما در صفحات قبل اشاره کردیم که منظور رفقا از مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی مبارزه تشکیلاتی - سیاسی بود و بقول بیانیه پس از یکسال و نیم تازه "بعد فلسفی" بآن اضافه شد و تئیکه در مبارزه "ایدئولوژیک سیاسی - تشکیلاتی" ریشه همه بلایا در ایدئالیسم سازمان کشف شد. حال بر می‌خوریم باینکه مبارزه "ایدئولوژیک" تشکیلاتی - سیاسی آغاز شده در سازمان مجاهدین آنچنان آغاز شد که از همان ابتدا نه حاملین آن مشخص بودند و نه هیچکس گمان می‌برد "که ابعاد این مبارزه تا این درجه گسترش یابد و آثار و نتایج آن به این سرعت شئون فکری و عملی سازمان" را دچار دگرگونی نماید. این مبارزه ایدئولوژیک بعنوان اصلی‌ترین محتوای جنبش نوین "اصلاح و آموزش" از طرف چه کسی یا کسانی در دستور کار سازمانی قرار گرفت؟ آیا رهبری سازمان آنرا در دستور کار قرار داد؟ بخشی از پایه پیشنهاد کردند؟ بخشی از رهبری باین مهم دست یافتند؟ همه این سئوالات از همان ابتدای طرح مسائل برای خواننده مطرح میشود. از توضیحات صفحات بعد آنهم نه مستقیم و روشن بلکه غیر مستقیم و در لفافه چنین بر می‌آید که عدم پیشبرد کارها و خرابیها و نابسامانیهای سازمان مجاهدین باعث شد که رهبری سازمان (بخش از رهبری یا کل آن - روشن نیست) بفکر کشف علل این خرابیها افتاد و گویا پس از جمع‌بندی، جنبش نوین "اصلاح و آموزش" را پیشنهاد کرد که بنظر بیانیه مبارزه ایدئولوژیک بعنوان اصلی‌ترین محتوای این جنبش نوین است. اینرا تازه میتوان جسته و گریخته حدس زد و از آنجائیکه حدسیات نمیتوانند پایه برخورد و تحلیل اصولی قرار گیرد همواره سئوالات در مورد حاملین این مبارزه ایدئولوژیک باقی خواهد ماند. جملات بعدی قاعدتا می‌بایست وظیفه توضیح ناروشنیهای ابرازات فوق را بعهده داشته باشد و ما می‌خوانیم "در این مدت ما توانستیم با بسیاری از نقطه نظرهای -

نادرست ، با بسیاری از شیوه های غلط کار مبارزه کنیم ، منشاء ایدئولوژیک آنها را در ایدئالیسم  
 موجود در بطن تفکر سازمان کشف نمائیم و برای نابودی آن ، نیروهای انقلابی سازمان را بسیج  
 کنیم " ( همانجا - تکیه از ماست ) برخلاف انتظار ابراز بعدی نه تنها فاعل نامرئی مبارزه ایدئولوژیک را  
 ایدئولوژیک را مرئی نساخت بلکه با فاعلی نامرئی تر ما را روبرو ساخت که می توان در او همه چیز  
 و همه کس را دید و هیچ چیز و هیچکس را ندید . این " ما " کشف که منشاء ایدئولوژیک بسیاری  
 از نقطه نظرهای نادرست و شیوه های کار غلط را پس از یکسال و نیم مبارزه " ایدئولوژیک " -  
 تشکیلاتی - سیاسی در ایدئالیسم موجود در بطن تفکر سازمان کشف کرد کیست و چیست ؟ بخشی  
 از اعضا سازمان است ؟ بخشی از رهبری یا کل رهبری است ؟ و ... سوال دیگری که  
 به سئوالات گذشته اضافه میشود اینست که مگر در سازمان مجاهدین از همان ابتدای آغاز مبارزه  
 " ایدئولوژیک " تشکیلاتی - سیاسی نیروهای ضد انقلابی یا غیرانقلابی وجود داشتند که " ما "  
 نامعلم پس از کشف تاریخی ! منشاء نقطه نظرهای نادرست و شیوه های غلط کار نه نیروی  
 سازمان بلکه " نیروهای انقلابی سازمان را " بسیج کرد . ( لابد علیه نیروهای ضد انقلابی  
 سازمان ) اینجاست که علت مبهم گوئی بیانیه در زمینه چگونگی آغاز تصفیه در سازمان و در خدمت  
 توجیه روشهای بعدی پیش گرفته شده علیه مخالفان روشن میشود . از همان جملات اول بخشی  
 از سازمان از طرف " ما " نامرئی و مبهم بعنوان نیروهای غیرانقلابی یا ضد انقلابی مشخص می  
 شوند و یا به ضد انقلابی بودن متهم میگردند تا بعد با آسانی بتوان با آنان تسویه حساب کرد .  
 از همان ابتدا بخواننده تلقین میشود که با کشف ماتریالیسم بعنوان اساس ایدئولوژیک و رد -  
 ایدئالیسم مسبب همه نابسامانیها و خرابیها ، در واقع ماتریالیستها ( آنهایی که خود اسمشان  
 را ماتریالیست میگذارند ) انقلابی و محق و ایدئالیستهای ضد انقلابی و مردودند . از همان ابتدا برنامه های  
 " اصلاح و آموزش " جنبش نامیده شد و مبارزه ایدئولوژیک میان نیروهای انقلابی پرولتری و ضد  
 انقلابی غیر پرولتری قلمداد شد ( و آنهم نه با صراحت بلکه در لفافه ) تا ایدئالیستهای ضد  
 انقلابی که در مقابل جنبش " اصلاح و آموزش " در سر راه مبارزه ایدئولوژیک ماتریالیستهای دشمنان ایدئولوژیک  
 آلیستها ایستاده اند بنظر خواننده لایق هر برخوردی حتی لایق مرگ هم باشند و جرات  
 سراسر کردن و دفاع از خود را نداشته باشند . سرنوشت این نبرد بروی کاغذ ، قبل از آغاز  
 مشخص شده است . لیکن واقعیات خونین تصفیه سازمان تا این درجه بدیهی و ساده جریان  
 نیافت و جریان نمی یابد . متدهای نادرست و برخورد غیرانقلابی به انسانها را نمی توان با -  
 ذکر دو کلمه با اشاره به دو مقوله کلی ماتریالیسم و ایدئالیسم توجیه کرد . برای اینکه ماهیت و  
 خصوصیات و روشهای " ماتریالیستها " را هر چه دقیقتر بنسازیم و به بینیم که بیانیه از جنبشی  
 که در متن خود براه انداخته است چه میفهمد به خود بیانیه رجوع میکنیم . بیانیه در ادامه  
 مطالب فوق گویا برای مشخص ساختن چگونگی عملکرد " ما " در سازمان می نویسد :

"جنبش اصلاح و آموزش و تجدید تربیت ایدئولوژیک کادرها از بالا به پائین برآه افتاد".  
این ابراز تا حدودی پرده از روی واقعیات پس میزند. خوب توجه شود که منظور بیانیه جنبش آموزش و تجدید تربیت کادرهاست (در ابتدا شاید نه همه اعضا)<sup>۱</sup> و آنهم از بالا. حال این بالا که کادرها نمی توانند باشند چه کادرها خود در معرض جنبش اصلاح و آموزشند، اعضا سازمان بطور کلی نیز منظور نیست چه در اینصورت جنبش از بالا به پائین نبود بلکه جنبش درون سازمانی (از پائین - اعضا و کادرهای سازمان - به بالا کادرهای مسئول و رهبری) می بایست نامیده میشد، پس تنها نتیجه ای که میتوان گرفت اینست که منظور از بالا رهبری مرکزی سازمانست. بقراری که میدانیم از رهبری نیزیک یا چند تن کنار گذاشته شده اند پس فقط میتواند منظور بیانیه از بالا بخش یا اکثریت رهبری مرکزی سازمان باشد و درست بر اساس فاکتور اخیر است که بیانیه مدام از ما و نه از رهبری مرکزی سازمان صحبت میکند و با اینهمه کنش و قوس ناگهان "ما" نامری اندام زمینی می یابد و غایب حاضر میشود و از آنجا که از - سحر و هلالهای نورانی، کلیت و استفهام پاک میگردد و ابعاد واقعیت ملموس بخود میگیرد میتوان بآن برخورد مشخص کرد، از او ارزیابی داد و درباره "ما" و عملکردهایش اظهار نظر نمود. تا زمانیکه "ما" همه چیز است و هیچ چیز نیست، کلیت سؤال آفرینی است بی جواب، نامری و غیر مشخص است میتواند جای همه چیز بنشیند، رهبری باشد و توده باشد، نیروئی چپ و ماتریالیست و کل سازمان باشد، اساسا قابل بررسی نیست. حال لازم است این سؤال یکبار دیگر طرح شود که بیانیه چرا آنقدر از "ما" بی نام و نشان صحبت میکند جواب بایستن سؤال با برخورد به "ما" مشخص و اعمال او داده میشود. اگر این نتیجه گیری بر اساس فاکتورهای داده شده در بیانیه درست است و منظور از "ما" بخشی از رهبری است (که با وجود دلائل کافی نفی آن غیر ممکن است) حاشا باید دید که بیانیه چرا اینهمه بروی کلمات "ما" و جنبش تکیه میکند و میخواهد آنچه را که "ما" بآن رسیده و اعمال کرده است جنبش اصلاح و آموزش بداند، و عملکردهای "ما" را جنبش و عملکردهای مخالفین "ما" را غند جنبش قلمداد کند؟ این سؤال را هر خواننده میتواند پس از وقوف به کم و کیف کار براحتمس جواب بدهد. اما هنوز قضیه ما و جنبش را نمیتوان رد کرد. جنبش اصولا و معمولاد را در بیات سیاسی در حرکت پایه یا توده معنا می یابد. جنبش را از بالا به پائین برآه نمی اندازند و از همان ابتدا که بالا مصمم شد برنامه ای را پیاده کند نام این حرکت را جنبش نمی نهند، تا

بیانیه در صفحه ۱۸ (زیرنویس) از افراد کادرها صحبت میکند و بنا بر این میان اعضا و کادرها تفاوت قائل میشود. برداشت ما اینست که کادرها بنظر رفقا اعضا<sup>۲</sup> آحاد ضروری مسئول یعنی اعضای با خصوصیات مبارزاتی بهتر و برترند چه در غیر اینصورت جمله (مجموعه اد تمام طول د و سال "مبارزه ایدئولوژیک"، قریب ۵۰٪ از کادرها مورد تصفیه قرار گرفته و بسیاری از کادرها از مواضع مسئول تا کسب صلاحیتهای لازمه کنار گذاشته شدند) معنا ندارد.

زمانیکه حرکتی در پایه یا توده منعکس نشد و پایه یا توده حاملینش نیستند نامش جنبش نیست و تا زمانیکه حرکت یا برنامه‌ای در محدوده بالائی‌ها باشد و بخواهد به پائین برده شود نامش برنامه، دستور، تصمیم رهبری و غیره است. حال مشخصاً به جنبش "اصلاح و آموزش" کادرها میرد ازیم و ببینیم که این جنبش، چگونه جنبشی بود. بیانیه خود اشاره میکند پس از اینکه رهبری و کادرها به خود برخورد کردند و بسیاری کسان خواستند خود را اصلاح کنند مانند کسانیکه نخواستند خود را اصلاح کنند تصفیه شدند. نتیجه این جنبش را بطور خلاصه بیانیه در زیر نویس صفحه ۱۸ چنین آورده است: "مجموعاً در تمام طول دو سال "مبارزه اید یولوژیک" قریب ۵۰٪ از کادرها مورد تصفیه قرار گرفته و بسیاری از کادرها از مواضع مسئول تا کسب صلاحیتها کنار گذاشته شدند" (تکیه از ماست) عبارت دیگر آنچه که بعنوان جنبش از بالا به پائین در بیانیه ذکر شده است تنها بخشی از آن درست و دقیق است و آن از بالا به پائین بودن این حرکت است و آنچه که نادرست است جنبش بودن آنست که در واقع چیزی نبود جز تصفیه اکثریت بیس از ۵۰٪ (کنار گذاشتن از مسئولیتها و بیرون ریختن از سازمان) بدست اقلیت. نام مظمن و با وقار و حثیت این تصفیه اکثریت بدست اقلیت، جنبش و آنهم جنبش از بالا به پائین نهاده شده است، اینست داستان جنبش از بالا به پائین (اصلاح و آموزش) کادر که در واقع همانطور که گفته ایم چیزی جز تصفیه مخالفین نبوده است. اما حال که حاملین این جنبش و کاراکتر آنها شناختیم به بینیم که وقوع و روند این "جنبش" (تصفیه) چگونه بوده است. بیانیه پس از توضیح کشف اید آلیسم بعنوان ام الفساد و ذکر براه انداختن "جنبش" از بالا به پائین چنین ادامه میدهد: "رهبری سازمان ضمن انتقاد از خود، شروع به جمع‌بندی روشنی از انتقادات وارد بدورانهای گذشته کرد و بمرور بالاترین کادرها در معرض انتقادات حال و گذشته خود قرار گرفتند. در این میان، بسیاری از کادرها با مجاهدتی انقلابی بسوا اصلاح نظرات و خصائل خود پرداختند." (صفحه ۱۴ - تکیه از ماست) قبل از اینکه نقل قول را ادامه دهیم اشاره بهمین بخش از ابرازات رفقا را لازم میدانیم. ما همه نوع معجزه<sup>۱</sup> و تاثیر از انتقاد و انتقاد از خود دیده و شنیده بودیم جز این تاثیر معجزه آسا که کادرهای یک سازمان انقلابی، کادرهایی که سالها سلاح برک بر اساس عقیده مذهبی و دید اسلامی خود کوشیده اند و حاضر بفرمان جان خود بوده اند با انتقاد و انتقاد از خود نظرات و خصائل خود را اصلاح کنند و منظور از اصلاح اینست که مارکسیست شوند و اگر تا دیروز بر اساس نظرات خصائل و عقاید خود یعنی نظرات و عقاید مذهبی و اسلامی کوشش انقلابی میورزیدند با انتقاد و انتقاد از خود کمونیست انقلابی شوند. این برخورد دیگر برخوردی در مقولات - کمونیسم علمی نیست این شبه مارکسیسم<sup>۱</sup> و ولگر است. این همان "صفای باطن" است کسه بیانیه در همان ابتدا با تقدسی مذهبی از آن سخن میراند. بیانیه از انتقاد و انتقاد از خود

چنان سلاح معجزه آفرین ساخته است که کادرهای مذهبی يك سازمان را تبدیل به مارکسیست میکند . در اینجا صحبت از این یا آن فرد نیست که امکان تغییر نظر این یا آن فرد بهر شکل و شیوه ای همیشه وجود دارد و امری استثنائی است ، سخن بر سر تغییر نظرات و خصائل کادر های يك سازمان مذهبی به کادرهای يك سازمان کمونیستی است . مارکسیسم بعنوان علم آزاد آییخش ، شریعت و فرمولهای مذهبی نیست که وقتی از مذهبی بریدی باین "مذهب" روآوری و آنرا با صفای باطن پذیری . کادرهای يك سازمان انقلابی ، دسته بت پرستان نیستند که با پی بری به بلایاومصیبتها ، بر اساس صفای باطن زمانیکه به خوبها و عظمت خدای احد و واحد ، خدای کریم و رحیم و . . . بدین اسلام درآیند . انتقاد و انتقاد از خود نیز نقوش لاله الااله را در مارکسیسم بازی نمیکند . انتقاد و انتقاد از خود برای بیانیه حکم تزکیه نفس را در ادیان دارد . در اینجا انتقاد و انتقاد از خود به بدترین شیوه های اقرار به مصیبت ادیان نزدیک میشود ، صورت استغفار و سپس بیعت را بخود میگیرد . "وقتی درون را - از ناپاکیها با رجوع بدرون خود پاک کردی " یعنی پس از اینکه "بسیاری کادرها" درون خود را از ناپاکیهای ایدئولوژیک قدیمی با انتقاد و انتقاد از خود (رجوع بدرون خود) پاک کردند و صفای باطن حاصل شد در آنان "نور حقیقت تابیدن گرفت و با حرکت از ناپاکیها به پاکی مطلق دست یافتند " در این جریان روحانی آنچه که نقش ندارد مارکسیسم بمثابه علم است . آنچه که تاثیر نگذاشته است . پیسآمدهای کوچک خاکی مانند انقلابات آزاد آییخش ، مبارزه طبقاتی و . . . است ، آن پیسآمدهای کوچک خاکی ! که در ایران و جهان جریان دارد . آنچه که "بسیاری از کادرها" برای تزکیه نفس بآن احتیاج نداشتند آموختن علم اجتماعی رهائی بخش ، آشنائی بقوانین ماتریالیستی تکامل تاریخ ، شناخت عمیق از سیستم استثمار و نتیجه گیری از واقعیت خاکی مبارزه طبقاتی در ایران و در سطح جهان در خدمت انقلاب - جهانی پرولتاریائی بود . بجای این چیزهای کوچک خاکی برخورد افراد باعمال خود ، به حال و گذشته خود برای رسیدن به کمونیسم علمی اساسی و کافی بود . نتیجه ، با معیارهای ذهنی و اعتقاد مذهبی به حال و گذشته خود برخورد کردن (البته صادقانه و با صفای باطن) کمونیست شدن ، "تجدید نظر در نظرات و خصائل خود" است . این نوع توضیحات بر چگونگی مارکسیست شدن سازمان مجاهدین اگر چه روشنگر محتوا و درک بیانیه از مارکسیسم است ، لیکن دقیقاً با ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی هیچ نزدیکی ندارد . اگر از نقطه نظر ذهنی ارزیابی کنیم ایدآلیسم و اگر در جریان عملی آن بخواهیم اظهار نظر کنیم "دید عملی" بیانیه از پراگماتیسم مدرن بورژوائی عقب افتاده تر و در حد "ارز عمل و تجربه" است . لیکن برای اینکه خواننده از مطالب مربوط به شیوه های برخورد به مخالفین و روش تصفیه سازمان بدور نیافتد ما نقل قولی را که آغاز کرده بودیم ادامه میدهم و برای اینکه متهم به حذف و خدشه نشویم نقل قول

ذکر شده را از ابتدا تکرار می‌کیم بیانیه مینویسد: "رهبری سازمان ضمن انتقاد از خود، شروع به جمع‌بندی روشنی از انتقادات وارد به دورانهای گذشته کرد و به مرور بالاترین کادرها در معرض انتقادات حال و گذشته خود قرار گرفتند. در این میان، بسیاری از کادرها با مجاهدتی انقلابی به اصلاح نظرات و خصائل خود پرداختند، شیوه‌های عمیقتر و انقلابی تر انتقاد و انتقاد از خود در سازمان راه باز کرد و معیارهای جدید جایگزین معیارهای کهنه و از کار افتاده شد (یعنی شیوه‌های گذشته نیز عمیق و انقلابی بود منتهی این یکی عمیقتر و انقلابی تر است؟ نمی‌دانیم این در هم گوئی چه معنا دارد "جمله پرانتز از ماست) . آن دسته از افراد و کادرهایی که حاضر با اصلاح و تغییر خود بودند، بهترین نتایج را در اصلاح خود و نظرات خود گرفتند و توانستند به دخیره انقلابی سازمان در ادامه و گسترش مبارزه ایدئولوژیستیک تبدیل شوند. سخت سران، اصلاح ناپذیران و کج اندیشانی که بر مواضع نادرست و انحرافی خود اصرار می‌ورزیدند و علی‌رغم همه شرایط مساعد آموزشی بدلیل چسبیدن به منافع را توجیه می‌کرد، حاضر به رفع نقائص و عیوب خود نبودند، قاطعانه از عضویت سازمان کنار گذاشته شدند. اینهمه بخاطر آن بود که دگرگونیهای عمیقی در نظرات اصولی و جهان بینی سازمان در شرف تکوین بود" (تکیه از ماست). بعبارت دیگر زمانیکه "دگرگونیهای عمیقی در نقطه نظرات اصولی و جهان بینی سازمان" هنوز در شرف تکوین بود یعنی گویا هنوز خط مشی و تئوریهای جدید سازمان تنظیم نشده و دگرگونیهای عمیق و ریشه‌ای بوقوع نپیوسته بودند سخت سران و اصلاح ناپذیران و کج اندیشانی که بر مواضع نادرست و انحرافی خود اصرار می‌ورزیدند (آنها تازه علیرغم همه شرایط مساعد آموزشی که لابد منظور انتقاد و انتقاد از خود عمیق تر و انقلابی تر است) قاطعانه از عضویت سازمان کنار گذاشته شدند. خوب دقت شود که هنوز دگرگونیهای عمیق ریشه‌ای در شرف تکوین بود و سخت سران و اصلاح ناپذیران یعنی کسانی که در شرف تکوین بسودن جریانات را حدس می‌زدند و سپس بینی میکردند قاطعانه تصفیه شدند. هنوز مواضع سازمان قاطع نبود که تصفیه قاطع صورت گرفت. سخت سران و اصلاح ناپذیران کسانی بودند که نقطه نظرات و جهان بینی سازمان مجاهدین خلق را قبول داشتند و نمی‌خواستند خود را اصلاح کنند و بر نظرات و شیوه‌های عمل گذشته خود سخت سری میکردند. اگر ایسین جملات در ظاهر پیچیده و پرمغز را از آب و رزق جمله پردازیسریا کیم چیزی که می‌ماند مطلب بسیار ساده‌ای است و آن اینکه هر کس نظرات در حال تکوین "ما" را پذیرفت و گفت که "ما" درست می‌گوید و مذهب و نظریات گذشته سازمان چیز می‌خورد و دست و پا گیر است فردی انقلابی شد و عضو سازمانی که هنوز عمدتاً تلمذ هیبیست (آرم - اعلامیه و فعالیت‌های عمومی او با مضمون و تفکر مذهبی با سوره و بنام خدا صورت می‌گرفت) باقی ماند هر کس که در مقابل نظریات در

شرف تکوین بوده "ما" مقاومت کرد و سخت سری نمود قاطعانه از عضویت سازمان کنار گذاشته شد. نام يك چنین تصفيه ای در يك سازمان مذهبی + انتقاد و انتقاد از خود "عمیقتر و - انقلابی تر" جنبش "اصلاح و آموزش" مارکسیستی - کمونیستی است. حال اگر این "ما" که نظریات و جهان بینی اش در شرف تکوین بود، نظریات و جهان بینی خود را پس از تکوین یافتگی مدون میساخت و سازمانی بر اساس نظریات و جهان بینی جدید خود بنامینهاد چه میشد مطلب دیگریست و ما بآن در مقاله دیگر اشاره کردیم. ولی آنچه که مسلم است این است که در آنصورت نه تصفيه بیش از ۵۰٪ کادرها و افراد و مسئولین لازم بود و نه "اعدام انقلابی" سخت سران و اصلاح ناپذیران. لیکن نظر بیانیه چیز دیگریست و این قصه سردراز دارد. پراتیک بعدی در سازمان مجاهدین نشان داد که حفظ این اسم و سنتهای مقاومت این سازمان بهر قیمت برای "ما" مورد نظر است. نتیجه چنین برخوردی اعدام چند عضو (که عدم خیانت یکی از آنان مسجل و خیانت یکی دیگر نیز مسجل است)، تصفيه بیش از ۵۰٪ اعضا، و مسئولین و دم دادن به آتش آنتی کمونیسم و برپا داشتن موج آنتی کمونیستی در میان مذهبیون و بوجود آوردن یاس و نومیدی در میان خانواده زندانیان سیاسی مذهبی - بود. می بینیم چیزیکه با اسم مورد احترام جنبش، جنبش "اصلاح و آموزش" قلمداد شد تصفيه و حتی در صورت لزوم اعدام کادرهای مذهبی مخالف رهبری است. آنچه که جنبش از بالا به پائین (که هر جنبش از بالا به پائین در خود مظلومانه است) نام گرفت تصفيه از بالا به پائین، رهبری کادرها و ... می باشد. این جنبش! از بالا به پائین، این جنبش! "اصلاح و آموزش" مدعیست از سازمان مجاهدین خلق مذهبی، سازمان مجاهدین خلق کمونیستی ساخته است. بیانیه فراموش میکند که با روس تحمیل اقلیت باکثرت با روش تصفيه و ارباب از سازمان مذهبی سازمان کمونیستی نمی توان ساخت. روشهای غیر کمونیستی را در خدمت کمونیسم جهانی نمی توان بکار برد. حال با آخرین نکته مهم ابرازات بیانیه برای توضیح و توجیه متدهای بکار - برده شده میپردازیم. بیانیه در صفحات ۱۶ و ۱۷ خود مدام از مبارزه ایدئولوژیک سخن میگوید. از نظر روانی با تکرار مکرر این اصطلاح میخواهد ارزیابی خواننده را متوجه مبارزه - ایدئولوژیک امری که مثلاً لنین هم بر آن تکیه کرده است بسازد و هر رفتار و کرداری را تحت لوای مبارزه ایدئولوژیک موجه جلوه دهد، بیانیه اشتباه میکند که تصفيه و تغییر نظریه از بالای يك سازمان مذهبی را مساوی مبارزه ایدئولوژیک میدانند. مبارزه ایدئولوژیک در يك سازمان - هرگز باین معنا نیست که ما نظر "مارکسیستی" اقلیت را در مقابل اکثریت اعضا، مذهبی قرار دهیم و از آنها بخواهیم که آنها بپذیرند، که ما افراد را در مقابل نظریاتی قرار دهیم و اگر نپذیرفتند بیش از ۵۰٪ آنها را تصفيه کنیم. مبارزه ایدئولوژیک داخلی باید لزوماً با آزادی برخورد نظریات و عقاید همراه باشد و نظر سازمان نظر اکثریت سازمانست و اگر اقلیت نخواست

سازمان خود را میسازد و مبارزه ایدئولوژیک را با سازمان دیگر در سطح وسیع خارجی ادامه می‌دهد. کجای این مبارزه ایدئولوژیک است که ما کادرهای مذهبی یک سازمان را در معرض انتقادات حال و گذشته خود قرار دهیم، هر کس از خود انتقاد کرد و نظریات جدید را پذیرفت انقلابی بدانیم و هر کس که نظر ما را نپذیرفت تصفیه کنیم؟ کجای این مبارزه ایدئولوژیک است که اقلیتی به اکثریت مخالف بگوید از خود بخاطر ایدئولوژی، نظریات و اشتباهات گذشته استوار بآن جهان بینی و نظریات انتقاد کن و ایدئولوژی و نظریات و روشهای جدید را بپذیر و اگر نمی‌پذیری عضو سازمان نیستی، اجازه نداری از امکانات سازمان برای ادامه مبارزه خود استفاده کنی؟ و اگر انسانهایی بخواهند امکانات سازمان را خلاف نظر رهبری جدید در خدمت نظرات خود مورد استفاده قرار دهند خائن نامیده شوند؟ این فشار از بالا و سکتاریسم بسیار کهنه است و در شیوه و بینس با کمونیسم علمی و مبارزه ایدئولوژیک که لنین از آن نام میبرد قرابتی ندارد. این آب به آسیاب آخوند منشان آنتی کمونیست، مذهبیون کوردل، راست روان طرفدار دموکراسی دروغین است که اینان خود را موجه و کمونیستهای انقلابی را زورگو بنامند. حال که نظر خود را درباره جنبش از بالا به پائین و مبارزه ایدئولوژیک صورت گرفته گفتیم — بینیم یک چنین جنبشی! صرف نظر از تاثیرات سیاسی مختلف که اشاره کردیم چگونه تاثیر از نقطه نظر مبارزات سازمان مجاهدین خلق داشته است، بیانیه مینویسد: "بهمین دلائل، بسا آنکه محتوای سیاسی و نتیجتاً شیوه مبارزه ای که ما در درون سازمان داشتیم، اساساً و از پایه با محتوا و شیوه مبارزه با رژیم تفاوت داشت، اما مشکلات و موانع آن — یعنی مشکلات و موانعی که در جبهه داخلی با آن روبرو بودیم — نه تنها ساده تر و کم خطرتر و کوچکتر از جنبه خارج نبود، بلکه بمراتب پیچیده تر، خطرتر و عظیم تر بود." تجربیات بعدی نیز نشان داد — اهمیتی که ما در ابتدا برای این مبارزه قائل شدیم، بهیچوجه زیاد از اندازه نبود، چراکه بقاء یا عدم ما سرانجام به نتیجه این مبارزه درونی بستگی داشت "این" ما که در ابتدا ابزار میدارد محتوا و شیوه مبارزه درون سازمانی با محتوا و شیوه مبارزه علیه رژیم تفاوت داشت (که تعارفی بیانی و لفظی بیس نیست و بکاربرد اسلحه علیه مخالفین بیان چگونگی محتوای شیوه — مبارزه درون سازمانی "ما" بود) خود اذعان میکند که مبارزه داخلی "نه تنها ساده تر و کم خطرتر و کوچکتر از جنبه خارج نبود بلکه بمراتب پیچیده تر، خطرتر و عظیم تر بود" یعنی در دو سال مبارزه داخلی سازمان پیشرو مجاهدین خلق مبارزه داخلی را پر خطرتر و عظیم تر از مبارزه علیه رژیم شاه میدانست و پیدا است که بیشترین نیروی خود را نیز صرف مبارزه پیچیده تر، پر خطرتر و عظیم تر کند و مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه مرتبه ثانوی داشته باشد و جای دوست و دشمن عوض شود. این نتیجه دیگر شیوه هائی است که بیانیه بر آنها صحه گذاشته است و آنرا جنبش و مبارزه ایدئولوژیک نامیده است. خلاصه کنیم: شیوه اعمال شده در سازمان مجاهدین خلق

تحت لوای تغییر ایدئولوژی شیوه تصفیه اکثریت بدست اقلیت، سرکوب مخالفین و اعضای پایبند به مشی سازمان توسط اقلیتی که بنظرات جدید رسیده بود تا درجه ای آنچنان شدید که بکاربرد اسلحه علیه مخالفین نیز صورت گرفته است، منفرد ساختن مخالفین و مضمحل کردن تشکل مبارزاتی اکثریت تا درجه ای که قادر بمبارزه علیه رژیم شاه نیز نباشند، است. نتیجه آن عمده شدن مبارزه داخلی در شرائطی است که بنظر خود بیانیه (تزجبهه واحد توده ای) بیشترین وحدت نیروها علیه رژیم غرورست، پراکنده کردن بخشی از نیروهای مبارز ضد رژیم، آب یأساب آخوند های ارتجاعی و آنتی کمونیستها ریختن، از مبارزان مذهبی ناآگاه زمینه تاثیرپذیر، مذهبیون سیاست باز آنتی کمونیست ساختن و ناامید ساختن زندانیان سیاسی و خانواده آنان بود. نه آن شیوه ها و نه این نتایج هیچ کدام نمی تواند از موضع کمونیستی و بنفع مبارزه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران باشد. هیچکدام از این شیوه ها شیوه عمل انقلابی و ضروری علیه آنتی کمونیسم و سیستم های نظری ارتجاعی و عقب مانده نیست. اگر مارکسیستمان سازمان مجاهدین خلق سازمان مارکسیستی خود را بنا مینهادند بسیاری از این نتایج بطور مثبت قابل تغییر بود، اگر آن بخش از سازمان مجاهدین که ضرورت پراتیک انقلابی را بر اساس جهان بینی پرولتری دریافته بود بعنوان یک سازمان کمونیستی اعلام موجودیت میکرد و به برخورد تئوریک - ایدئولوژیک با نظرات و روش های کهنه مذهبی میپرداخت آن نه تنها ایرادی نبود بلکه با یکی از اصولی ترین قدمها روبرو بودیم و این واقعه در جنبش کمونیستی ایران می بایست مورد استقبال قرار میگرفت، اما روش سرکوب، بازداشتن مذهبیون از مبارزه و پاشاندن تشکل ضد امپریالیستی آنان، تبدیل سازمان مذهبی به سازمان کمونیستی با تصفیه اکثریت تحت هر لوا، شعار و نام و عنوانی که صورت بگیرد هر قدر که عناوین و نامهای مارکسیسم و کمونیسم داشته باشد با منافع پرولتاریا و با مضمون و شیوه های کمونیستها سازگار نیست، مردود است. نباید فراموش کرد که چه بسا سرکوبهای غیردموکراتیک فریاد های دکماتیستی یا وولگر، بنام آزادی و بنام کمونیسم و مارکسیسم صورت گرفته اند و تاریخ لبریز از این مثالهاست.

۳- آیس. س. م. ادامه سازمان مجاهدین خلق ایران

ادامه دهند سنت های آن سازمان و وارث دستاوردهای آنست؟

در ابتدا باید مختصراً توضیح دهیم که چرا اساساً سؤال فوق مهم است و برخورد با آن به روشن شدن بسیاری مطالب کمک میکند. این سؤال مطرح نمی بود اگر سازمان مجاهدین خلق ایران بنام دیگری اعلام سازمان میکردند و معتقدین به مشی گذشته سازمان را که در واقع وارث سنتهای سازمان و ادامه دهند راه آن بودند بحال خود می گذاشتند لیکن جریان واقعیت جز این ادامه یافت.

"بیانیه اعلام مواضع ۰۰۰" نیز در اثبات این اصل کوشش دارد که سازمان مجاهدین خلق فعلی ادامه سازمان مجاهدین خلقی هستند که با دهها شهید، عملیات مسلحانه، کار سیاسی در میان مردم خود را تثبیت کرده است و سنت والائی در مبارزه مسلحانه بجا نهاده است.

باضافه اینکه این سازمان جهشی کیفی و نظری نیز کرده است و سازمانی مارکسیستی شده است. حال این سؤال در مقابل کمونیستها قرار میگیرد که آیا مارکسیستی شدن یک سازمان مدهبی بضرر جنبش است؟ منفی و قابل انتقاد است؟ و آنوقت است که هلپله بسیاری ساده گرایان باسما ن بلند میشود و هر کس را که بکل جریان و چگونگی شیوه ها و روشها اعتراض داشته باشد مدافع مدهبی ها در مقابل کمونیست ها قلمداد کرده و با این طرفداری میخواهد دلسوزی خود را - نسبت به کمونیسم و کمونیست بودن خود را در افواه عمومی ثابت کند. ولی اصل مسئله جای دیگر است سؤال این نیست که آیا سازمان مارکسیستی بهتر است یا سازمان مدهبی؟ مسئله اینجا است که این سازمان مارکسیستی چگونه سازمانیست، متدهای حاکم بر آن چه شیوه هائی هستند، چه مشی را تعقیب میکند و چرا هنوز اسم سازمان مدهبی را بی کم و کاست حفظ مینماید و طرف داران مشی گذشته آن سازمان را قلع و قمع میکند؟ این مطلبیست که باید بان جواب داد. جواب داد که آیا میشود بنام کمونیسم و مارکسیسم مدهبیون مبارز را پراکنده ساخت، انسان مبارزی را که با "ما" مخالف است بجزم مخالفت با "ما" و پافشاری بر مشی گذشته سازمان اعدام کرد؟

چنان جوی را حاکم ساخت که انقی کمونیسم از آن بهره بگیرد و روش سرکوب غیر دموکراتیک و ضد کمونیستی اعدام بخاطر تفاوت نظر، اخراج و بهم زدن تشکل عناصر انقلابی مبارز را روشهای کمونیستی بحساب آورد و صدها زندانی سیاسی را ناامید و پریشانحال کرد، تنها باین خاطر که نام سازمان را حفظ و تصور کنیم که بدینوسیله سنت مبارزاتی سازمان را از آن خود کرده ایم؟ اگر بخاطر مطلب اخیر نبود بیگمان "مارکسیستهای" سازمان مجاهدین احتیاجی به اخراج، سرکوب و اعدام اعضا<sup>۱</sup> و رهبران مدهبی که ضد بخشی از رهبری بودند نداشتند و سازمان مستقل خود را بنیان مینهادند و بنام سازمان مارکسیستی مجاهدین بمیدان مبارزه انقلابی وارد میشدند و مدهبیون را بحال خود مینهادند. اگر جز این بود جنبش مسلحانه امروزه د و سازمان مجاهدین مارکسیست و مجاهدین مدهبی داشت، که اولی جزئی از جنبش انقلابی - سوسیالیستی ایران بشمار میرفت و دومی جزئی از جنبش انقلابی ضد امپریالیستی. درست به خاطر اینکه چنین عمل نشد و درست باین خاطر که کوشش میشود سازمان مجاهدین خلق فعلی سازمان با سنتهای مبارزاتی گذشته باغافه نکه مثبت مارکسیست بودن سازمان بشمار آید و برای ایجاد چنین جوی اعدام اعضا<sup>۱</sup> و سرکوب بیساز ۵۰٪ اعضا<sup>۱</sup> و بوجود آوردن چنان جوی که

۱ - همانطور که توضیح دادیم درباره روش اعدام مخالفین که مورد اعتراض شدید و انتقادات اساسی ماست در نوشته دیگری سخن گفته ایم از اینرو این مسئله مهم را بار دیگر بطور وسیع مورد بررسی قرار نداده و بان فقط اشاره میکنیم.

دگر کردیم و تضعیف همه جانبه جنبش نتیجه آن بود توجیه میگردد لازم است که به مسئله فوق  
برخورد شود .

همانطور که در بیانیه آمده است پایه گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۴۴ آغاز  
شد . پایه گزاران سازمان را بنا به نظر بیانیه گروهی " معتقد به مبانی اسلامی " تشکیل میدادند  
مشی و اهداف و عضو گیری سازمان نیز بر اساس مبانی ایدئولوژیک اسلامی تنظیم شده بود . چه  
در دوره اول یعنی سالهای ۴۴ تا ۴۷ و چه در دوره دوم اواخر سال ۴۷ تا ۴۹ بنا بنظر  
نویسندگان خود بیانیه ، سازمان مجاهدین خلق سازمانی با مشی و برنامه و هدف و ایدئولوژی  
اسلامی بود . پس از این دوره نیز تا چند ماه قبل از انتشار بیانیه همه شواهد ، از دفاعیات رفقا<sup>ی</sup>  
مجاهد تا اعلامیه ها ، موضع گیریها ، نشریات و غیره دال بر اینست که سازمان مجاهدین خلق  
سازمانی با تحلیل و ایدئولوژی اسلامیست . در بیس از چهار سال مبارزه مسلحانه سازمان  
مجاهدین خلق خود را بعنوان سازمانی انقلابی با بینس مدهی - اسلامی معرفی کرده است .  
بنابر این چه حنیف نژادها و باکری ها و چه رضائی ها و مفیدی ها همه با حرکت از این دید و  
بینس ، با حرکت از ایدالهای اسلامی و اعتقادات مدهی خود دست بمبارزه زده اند و سازمانیکه  
عملیات اعدام و مستشار امریکائی ۵۴ / ۲ / ۳۱ عملیات نیکسون سال ۱۳۵۱ را تدارک دیده و  
انجام داده بود ، نشریات داخلی و خارجی را منتشر میکرد ، افرادی مانند مجید شریف واقفی  
و امثال آنها تشکیل داده و اعلامیه های متعددی را منتشر ساخته و در میان کسبه و  
بازار ، دانشگاه و بخشهای مختلف مدهی از وجهه اعتبار برخوردار بود سازمانی با دید و بینش  
و اعتقادات مدهی - اسلامی بود . حال بیانیه اعلام مواضع میخواهد بگوید که همان سازمان ،  
سازمان مارکسیستی شده است . ادامه دهند همان سنتهاست . همان سازمان رزمنده و پسر  
اعتبار باضافه جهان بینی کمونیستی است . اما این دیگر همان نیست ادامه آن نیست . نه تنها  
مارکسیسم نتیجه مذهب + مبارزه صادقانه + صفای باطن + انتقاد از خود نمی باشد ، نه تنها  
هرگز سازمانی کمونیستی ادامه و نتیجه یک سازمان مدهی نیست بلکه در کل روند موصول ، دید  
و جهان بینی نتیجه و ادامه جریانهای دیگر است که عمده ترین آنها مبارزه طبقاتی و آگاهی  
دهنی به تئوریهای انقلابیست . از رئالیسم ( ایدالیسم ) مدهی نمی توان به ماتریالیسم  
دیالکتیک دست یافت ، تئوری مالکیت محدود و رفاه عمومی با انقلاب پرولتاریائی و ساختمان جمله  
بی طبقه و رفع هر نوع ستم و استثمار و از خود بیگانگی و شکفتگی انسانیت از نظر تاریخی با یکدیگر  
مرتبط نیستند ، هر یک نظریات طبقه و اقشار خاص ، زائیده شرایط اجتماعی متفاوتند ، یکی بسه  
گذشته و دیگری باینده نظر دارد . بنما همه با مفهوم سازمان سیاسی - انقلابی این پدیده  
اجتماعی آشنائی دارند و ما نمی خواهیم در برخورد خود به توضیح مفهوم سازمان پردازیم

لیکن بر اساس نکاتی که بیان داشتیم و با توجه به مفهوم سازمان بروشنی پیدا است که نمی تواند یک سازمان مذهبی بیک سازمان مارکسیستی بدل شود. یک سازمان کمونیستی دنباله و ادامه یک سازمان مذهبی نمیتواند باشد، پدیده جدیدیست، کیفیت و روابط درونی و برونی جدید دارد، مخاطبینش دیگرند، اعضا و سمپاتها و پشتیبانان آن توفیر اساسی کردند و اساساً با هدف دیگری کار می کنند و جهان بینی دیگر دارند. حال اثر بخشی از یک سازمان مذهبی بهر شکل و شیوه ای خود را کمونیست بدانند و سازمان مذهبی را از مذهب بیون تصفیه کنند ساده پندارانه است اگر گمان شود که این همان سازمان منتهی امروزه با اعتقاد کمونیستی است و باز خود را بهمان نام بنامند. این چنین سازمان کمونیستی هیچ وجه اشتراك با آن سازمان مذهبی ندارد بجز اینکه بخشی از اعضا سابق سازمان مذهبی اکنون با اعتقادات مارکسیستی عضو سازمان کمونیستی جدید هستند. هر سازمان به مشی، استراتژی، جهان بینی، تحلیلها و اعمال در خدمت اهداف خاص خود مشخص میشود و نه مانند یک شرکت از طریق ثبت سهام مالکین یا سهامداران آن. یکی بودن فیزیکی عده ای از اعضا تنها وجه اشتراك میان دو سازمان است و در تعیین چگونگی سازمان غیر عمد. حنیف نژادها و باکری ها شهدای یک سازمان مارکسیستی نیستند شهدای سازمان مجاهدین خلقی هستند که مشی و جهان بینی و شیوه ها و اهداف خود را داشت همانطور که بعنوان مثال مائوتسه دون ادامه سون یاتسن نیست، سنتها و تاریخ مبارزاتی سون یاتسن را نیز نمی توان جزئی از سنتها و تاریخ حزب کمونیست چین بحساب آورد. اگر چه برای توضیح تاریخی یک پدیده مشخص اجتماعی توضیح شرائط گذشته و پدیده های مختلفی که نفی شده و با نفی خود به تشکیل پدیده جدید کمک کرده اند ضروریست و لسی یکی دانستن آنها سما و رسماً خطای محسوس است (ولی همانطور که توضیح دادیم بیانیه معتقد است که سازمان مجاهدین خلق فعلی تکامل و ادامه همان سازمان گذشته + طرز فکر انقلابی کمونیستی است. این انچیزیست که مورد ایراد اساسی ماست. بحث در اینجا بر سر فقط یک نام نیست بلکه بر سر نامی است که مفهومی اجتماعی، تاریخی انقلابی را پشتوانه خود دارد. بحث بر سر روشن ساختن حفظ نام یک سازمان مذهبی توسط جمعی که خود را مارکسیست می نامند، به قیمت تصفیه بیس از ۵۰٪ و اعدام و انفراد اعضای یک سازمان انقلابی است. لابد می بایست نامی که با این شیوه ها و بقیمتی چنین گران حفظ شده است برای بیانیه نیز ارزش اجتماعی داشته باشد و مقصود خاصی را دنبال کند. وقتیه بر میخوریم باینکه پس از اعلام مواضع جدید، مجاهدین خلق از شهدا و عملیات سالهای پیس سازمان بنام شهدای سازمان

۱- این فقط یک مثال برای فهم مطلب است و نه مقایسه سازمان مجاهدین قدیم به جبهه سون-یاتسن و سازمان جدید با حزب کمونیست چین.

ما و عملیات سازمان ما سخن میگویند آنوقت این گمان بی پایه نیست که حفظ بی کم و کاست نام گذشته در افکار عمومی برای متعلق دانستن کل عملیات و کوششها، کل تاریخ گذشته به سازمان جدید مجاهدین خلق است. نتیجه عملی و سیاسی و تبلیغاتی آن چنین میشود، که سازمان مجاهدین خلق جدید اگر سالها دست به عملیات مسلحانه جدید نزند، سالها کوشش وسیع انقلابی نداشته باشد باز در افکار عمومی همان سازمان مجاهدین خلق است که صدها شهید داده، دهها اکسیون موفق گذاشته و صدها زندانی سیاسی دارد. از این نقطه نظر حفظ بی کم و کاست نام سازمان مجاهدین خلق ایران، توجیه بیانیه برای اینکه ثابت کند چگونه — تبدیل یک سازمان مدهبی به یک سازمان کمونیستی امری طبیعی است شکل مشخصی بخود میگیرد و برخورد باین مطلب که ظاهراً برخورد به یک نام است مهم میشود. خلاصه میگویم همانطور که توضیح دادیم ما سازمان جدید مجاهدین را همان سازمان مجاهدین قبلی + نکته بسیار مثبت حاکمیت جهان بینی کمونیستی نمی دانیم بلکه سازمانی جدید که اعلام مارکسیستی بودن — کرده است میدانیم، همانطور که اتحادیه کمونیستها را همان محفل هگلیهای جوان، حزب سوسیال دموکراسی را ادامه و نتیجه محافل سوسیالیستهای تخیلی روسیه نمیدانیم هر چند که مارکس زمانی جز محافل هگلیهای جوان بود و بسیاری از سوسیال دموکراتهای عضو حزب و بلشویکهای بعدی عضو تشکلهای سوسیالیستهای تخیلی بوده اند. در نتیجه با این تفاضیل:

۱- این را حق اعضای سابق و مدهبی سازمان مجاهدین خلق میدانیم که خود را ادامه ان سنتها و مبارزات با بین مدهبی — اسلامی بدانند.

۲- معتقدیم برخورد اصولی این می بود که مارکسیستهای سازمان مجاهدین خلق ایران سازمان مارکسیستی مجاهدین خلق ایران را بنامینهاد و چه در عنوان و چه در تبلیغات سیاسی این خط کشی را مشخصا نشان میدادند. مضافاً اینکه مدهبیون معتقد به مشی گذشته را بحال خود میگذاشتند تا با حفظ تشکیلات به مبارزه ضد رژیم ادامه دهند و با این ترتیب از عواقب منفی که ذکر کردیم جلوگیری میکردند و جلو میگرفتند از اینکه صدها عضو خانواده زندانیان سیاسی از زندانیان خود پشت میله های زندان سؤال کنند که برای چه نبرد میکردند و برای چه راهی میریزند<sup>۱</sup> و ...

۳- دستاورد های سازمان مجاهدین خلق بطور خاص<sup>۲</sup> دست آورد سازمان مجاهدین خلق فعلی نیست، اگر چه قابل ذکر و در خور تکیه مشخص است که این دستاوردها و مبارزات تاریخ گذشته مبارزاتی بسیاری از اعضای فعلی سازمان مجاهدین خلق را تشکیل میدهد.

۱- از شواهد عینی که در زندانها مشاهده شده است.

۲- چه بطور عام بهمه جنبش انقلابی متعلق است.

۴- فرمول سازمان مجاهدین خلق فعلی همان سازمان مجاهدین قبلی مدهبی - مذهب + مارکسیسم است<sup>۱</sup>، فرمولی ساختگی و در اساس نادرست است. درست اینست که سازمان مجاهدین خلق فعلی با تصفیه بیش از ۵۰٪ کادرها و اعضاء تغییر مشی و ساختمان داده و - امروزه اعلام میکند که بعنوان یک سازمان مارکسیستی جدید وارد میدان مبارزه شده است<sup>۲</sup>. بخود اختصاص دادن نام و سنتها و مبارزات سازمانی مدهبی بعنوان سازمانی کمونیستی هر قدر که حسن نیت و حسن تفاهم وجود داشته باشد، شبهه قوی سوء استفاده گری را باقی میگذارد.

اینست نظر ما در مورد حفظ نام سازمان و این مسئله که گویا فرمولی که ذکر کردیم بیان واقعیت روند مترقیانه و مثبت در جنبش انقلابی ایرانست و در نتیجه اپوزیسیون و ظیفه دارد اینرا بپذیرد و مبارزات گذشته سازمان را گذشته سازمان فعلی بحساب آورد و در نتیجه در خدمت چنین امر میمونی همه شیوه هائی را که گویا در خدمت دفاع از مارکسیسم و جلوگیری از خرابکاری مدهبیون است شیوه های اصولی ارزیابی شود.

---

۱- فرمولی که طبعاً مورد ستایش مارکسیست نماهای خارج کشور و سطحی گرایان و ساده پنداران شده است.

۲- در همه جا نظر ما سازمان مجاهدین است و نه افراد مجاهد.

پا

سازمان مجاهدین خلق فعلی چگونه سازمان مارکسیستی است

در این بخش کوشش خواهیم کرد به برخی از نقطه نظرات تئوریک و مواضع استراتژیک و - تحلیل های بیانیه برخورد کنیم . این تحلیل ها و مواضع از صفحه ۲۵ بیانیه تحت عنوان " جنبش انقلابی خلق و مبهم ترین مسائل مرحله ای آن " آغاز میشود و تا " جبهه واحد توده ای اولین گام وحدت " که در واقع نتیجه این بخش از تحلیل ها و رهنمود استراتژیکی آنست ، ادامه می یابد . " جبهه واحد توده ای - اولین گام وحدت " اگر رهنمود و پیشنهادی برای نیروهای دیگر است برای بیانیه بخشی از استراتژی مبارزاتی " سازمان مجاهدین خلق ایران " را تشکیل میدهد . کوشش ما در برخورد به مواضع و تحلیل های تئوریک بیانیه عمدتاً به برخورد باین بخش اختصاص می یابد و سپس به مطالب دیگر خواهیم رسید .

الف - " جبهه واحد توده ای - اولین گام وحدت " : بیانیه در مورد توضیح ضرورت - تاریخی وحدت چنین می نویسد : اما اگر امروز امر وحدت نیروهای انقلابی ، نه بدنبال تمایل این یا خواست آن گروه ، بلکه بدلیل ضروریات تاریخی ای الزام آور شده است که در یک طرف آن دیکتاتوری خون آشام و سرکوب رژیم مزدور شاه خائن و در طرف دیگر آن نیازهای رشد و - توسعه جنبش انقلابی نوین خلق قرار دارند ، آری در چنین صورتی آیا نمی توان آنرا امری لازم و در نتیجه ممکن دانست ؟ " ( بیانیه ۰۰۰ ص ۴۷ - تکیه از ماست ) . عبارت دیگر بیانیه امر وحدت نیروهای انقلابی را لازم دانسته است چه ضروریات تاریخی وحدت نیروهای انقلابی را الزام آور کرده اند و آنرا ممکن دانسته است باز بدلیل اینکه ضروریات تاریخی ای آنرا الزام آور ساخته اند و حال ضروریات تاریخی ای که وحدت را هم الزام آور و هم ممکن ساخته اند اینست که در یک طرف دیکتاتوری خون آشام و سرکوب گر رژیم و در طرف دیگر نیازهای رشد و توسعه جنبش انقلابی نوین خلق قرار دارند . این فرمولی است که طبق آن بیانیه لزوم و امکان وحدت نیروها را مدلل میسازد . لازم بتذکر است که بیانیه در جایی دیگر ( ص ۴۰ ) لزوم وحدت را از وجود پراکندگی میان نیروهای جنبش استنتاج میکند اما بآن نکته در جای خود اشاره خواهیم کرد و در اینجا مطلب فوق را بیشتر می شکافیم . این واقعیت که در صحنه نبرد در یک طرف دیکتاتوری خون آشام و سرکوبگر رژیم مزدور شاه و در طرف دیگر نیروهای اپوزیسیون با نیازهای رشد و توسعه جنبش قرار دارند بخودی خود ضرورت و امکان وحدت را آنهم بعنوان اولین گام ثابت نمی کند که هیچ حتی با ابراز فرمول وار و کلی بروی بسیاری از واقعیات صحنه نبرد طبقاتی سرپوش مینهد . میدانیم که وجود طبقه یا طبقات ارتجاعی در یک طرف و نیروهای جنبش ضد امپریالیستی دموکراتیک یا سوسیالیستی و انقلابی در طرف دیگری از پدیده های

معموله صحنه های نبرد طبقاتی است و بخودی خود نه ضرورت فوری و نه امکان وحدت نیروها<sup>ی</sup> انقلابی در مقابل ارتجاع را ثابت نمی کند . و باز میدانیم که وجود دیکتاتوری رژیم مزدور در يك طرف و نیازهای رشد و توسعه جنبش انقلابی نوین خلق بیان ضروریات تاریخی نیست بلکه بیان آرایش مشخص نیروهای در صحنه نبرد است . هر چیزی را نمی توان با وصل يك ضرورت تاریخی پر ارزش ساخت و حتمی و حتی ممکن جلوه داد . تحت فرمول بیانیه میتوان لزوم و امکان وحدت را در بسیاری جوامع جهان ثابت نمود در جوامعی که وحدت نه لزوم دارد و نه ممکن است . مثلا در آلمان فدرال سازمانهای چریکی (شهری) وجود دارند که دست به عملیات مختلف زده و میزنند این جنبش انقلابی نوین همانطور که همه میدانند داران نیازهای رشد و توسعه جنبش است . در طرف دیگر رژیم با اعمال فاشیستی ترین شیوه ها (به نسبت کشورهای متروپل و امپریالیستی) قرار گرفته است که بطور باور نکردنی ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک بورژوازی را از مردم سلب کرده است . طبق تحلیل بیانیه در آلمان فدرال نیز وحدت همه نیروهای انقلابی (که منظور بیانیه نیروهای انقلابی چریکی و حتی گروهها و سازمانهای غیر سیاسی - نظامی است که بآن برخورد خواهیم کرد) نه تنها امری الزام آور بلکه ممکن نیز هست . اوضاع فرانسه نیز چنین است در آنجا جنبش خود بخودی کارگران و جنبش سیاسی کارگری (اگرچه محدود لیکن بمراتب وسیعتر از ایران) تا اشغال کارخانه ها نیز پیس رفته است ، پس وحدت نیروهای انقلابی در فرانسه نیز ممکن و لازم است و "اولین گام - وحدت" نیز بنا بنظر اعلامیه "جبهه واحد توده ایست" . نادرستی چنین تحلیلی در این است که بیانیه وجود دیکتاتوری رژیم مزدور در يك طرف و نیاز رشد و توسعه جنبش انقلابی را در طرف دیگر شرط لازم و کافی برای وحدت و برای تشکیل جبهه واحد توده ای میدانند . در حالیکه امکان وحدت از آرایش و شرائط عینی ، مواضع و هدفهای نیروهای انقلابی و ضرورت وحدت از مرحله مبارزه طبقاتی و نیازهای مشخص مبارزه و چگونگی و درجه رشد و پیوند نیروهای انقلابی نتیجه میشود و نه بخودی خود از واقعیت وجود پراکندگی و معادله سطحی که بیانیه با آن به اثبات ضرورت تاریخی و امکان وحدت میپردازد .

برای اینکه دقیقتر این مطالب را مورد تحلیل قرار دهیم لازم است با مواضع بیانیه در مورد وحدت و جبهه واحد توده ای هر چه دقیقتر آشنا شویم . بیانیه قبل از ورود به قسمت - "جبهه واحد توده ای" و مسئله وحدت کوشش کرده است اثبات ضرورت و امکان وحدت را از تحلیل مشخص اوضاع داخلی و عمومی جنبش بیرون بکشد و اگر در این امر موفق نبوده و بسه نتایج نادرست و فرمول سطحی و غلطی که بان اشاره کردیم میرسد باین دلیل است که جان علل و معلولها را با هم عوض میکند ، معلول را بجای علت اساسی می نشاند و علتهای اجتماعی و سیاسی را نمی بیند و دیگر اینکه از شرائط واقعی سازمانهای انقلابی و جنبش مسلحانه

(زمانیکه به مسئله وحدت می‌رسد) درکی غیر واقعی دارد و با اینکه خود در صفحات دیگر از عدم پیوند با توده‌های مردم و توده طبقه سخن می‌گوید ناگهان جنبش مسلحانه را درآمده از کوره نبرد همچون حزی با پایه توده‌ای و تجربیات گران مبارزه طبقاتی می‌پندارد، و آخر اینکه از مرحله جنبش و انقلاب درکی درست ندارد و چنین میشود که گویا فقط کافی است گروتهگرائی بکناری نهاده شود و وحدت پیروزمند واقع گردد و جبهه توده‌ای قدم در راه بدست‌گرفتن قدرت گذارد. برای اینکه يك يك نکاتی را که گفته‌ایم در آئینه ابرازات بیانیه ثابت کنیم به تحلیل‌های بیانیه بر می‌گردیم.

همانطور که گفته شد بیانیه قبل از ورود به بحث "جبهه واحد توده‌ای" مسئله ضرورت و امکان وحدت را در بخش اوضاع داخلی جنبش بنظر خود اثبات کرده است. بنا بر این لازم است نگاهی همه جانبه باین بخش بیافکنیم.

۱- استنتاج ضرورت وحدت از وجود پراکندگی: بیانیه در توضیح اوضاع داخلی جنبش و اثبات ضرورت وحدت چنین مینویسد: "کمونیستهای ایرانی امروز در شرایط بدی بسر می‌برند، تنها نه از این نظر که بدترین نوع تعقیب، شکنجه و اعدام در پشت سرشان است، بلکه بیشتر از این نظر که در بدترین شکل دچار تفرقه و چند دستگی شده‌اند. گروه پرستی، "تعصبات گروهی"، گرایشات تجزیه طلبانه ضد وحدت و پارتمانالیستی بشدت جنبش کمونیستی ایران را تهدید میکند. نتیجه وجود چنین گرایشات مهلکی، پراکندگی کار و خرد کار عظیمی است که گروههای کمونیستی (و به تبع آنها گروههای انقلابی غیر کمونیست) بآن دچار شده‌اند. دو گروه عمده کمونیستهای معروف به معتقدین به خط مشی مسلحانه و معتقدین به خط مشی سیاسی (صرف نظر از تقسیم بندیهای جزئی دیگر) نه با یکدیگر و نه حتی در بین خود دارای هیچگونه وحدتی نیستند. گروهها و سازمانهای انقلابی داخلی (چه معتقدین به مشی مسلحانه و چه بقیه) از یکطرف و گروهها و عناصر انقلابی جامعه از طرف دیگر، هر کدام به تنهایی به راه خود میروند. در چنین شرایطی است که باید گفت که جنبش انقلابی ایران، و در راس آن کل جنبش کمونیستی ایران، در بدترین حالت تجزیه و تلاشی بسر می‌برند و دشمن که در عالی ترین شکل تمرکز و وحدت نیروهای خود قرار دارد، با استفاده از چنین موقعیتی، بدترین ضربات نابود کننده خود را بر نیروهای پراکنده جنبش وارد می‌سازد. اینک خرد کاری در متنوعترین اشکال، از چاپ کتاب و انتشار روزنامه گرفته تا محفل‌های کوچک و کتابخوانی یا سیاسی و حتی نظامی، در جنبش جریان دارد در حالیکه هیچکدام از آنها در یک چهارچوب معین سیاسی و در یک رشته مشخص سازمانی به نظم کشیده نشده‌اند. حتی بین دو گروه عمده مسلح شهری، بین ما و رفقای فدائی خلق تاکنون هیچگونه وحدتی بوجود نیامده است.

اکنون باید پرسید که چرا اقدامات همه و یا لاقلاً بخش غالب انقلابیون ما نباید تحت یک چهارچوب مشخص سیاسی - سازمانی محور پیدا کند؟ چرا تاکنون بین آن گروه رزمنده مسلحی که با منتهی ایمان در فلان منطقه دور افتاده روستائی با دشمن تا بن مسلح تا آخرین قطره خون خود میجنگد، با آن چریک رزمنده شهری ای که عاقده درخند و نت با رترین شرایط بکار تبلیغ مسلحانه میبرد از د و هر دو اینها با آن گروه صادقی که بکار سیاسی در میان طبقات زحمتکش خلق مشغول است و یا آن محفلی که پیگیرانه به نشر و پخش مطبوعات انقلابی مبادرت میورزد، آری بین این دسته های پراکنده انقلابیون - انقلابیونی که شما هرگز نمی توانید به صمیمیت و صداقت آنها شك کنید هیچگونه ارتباطی بوجود نیامده است؟ مسئول پیدایش چنین تفرقه ای چه کسانی جز خود ما میتوانیم باشیم؟ "۰۰۰" (صفحات ۳۹-۴۰ - بیانیه ۰۰۰ - تکیه از ماست) - عبارت دیگر تفرقه و چند دستگی، گروه پرستی و گرایشات تجزیه طلبانه لازم میسازد ضرورت وحدت را بازگو کنیم و از آن بالاتر بعنوان اولین قدم وحدت به تشکیل جبهه واحد توده ای دست آیم - بیانیه توجه ندارد که تفرقه و چند دستگی خود معلول اوضاع و شرائط تاریخی و خاص جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی ایران است، توجه ندارد که سازمانهای سیاسی و انقلابی اپوزیسیون و در راس آنها سازمانهایی که خود را - سازمانهای کمونیستی میدانند هنوز در طرح و ارائه اساسی ترین تحلیلها از مناسبات تولیدی - اجتماعی، از آرایس طبقاتی بی بهره اند و فاقد ابتدائی ترین تماس با توده طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه می باشند - گروهگرایی و سردرگمی در شرائط خاص جامعه ما معلول این نقصانها و کمبودها با اضافه فاکتورهای اجتماعی - عینی مختلفی است که یکی از آنها عدم وجود جنبش خود بخودی توده ای کارگریست - در شرایطی که سازمانهای انقلابی و سیاسی کسه اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می دهند، انسجام نظری و تحلیلهای اجتماعی لازم را ندارند، جنبش خود بخودی کارگری توده ای در سطح نازلست، شرایط انقلابی (به معنای لنینی آن) وجود ندارد و مرحله انقلاب، مرحله تدارک انقلابیست و ۰۰۰ پیدایش گروهها و گروهگرایی، وجود تفرقه و تشتت، اختلافات اساسی نظری و عملی از پدیده های جاری و طبیعی چنین جامعه ای میباشد و معلول شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خاص و مرحله انقلابی مشخصی است - زمانیکه در صحنه نبرد طبقاتی انسجام نظری و عملی در گروههای انقلابی کمونیستی حاصل شد، جنبش خود بخودی توده ای کارگری که مبین نارضایتی شدید توده ها و آمادگی اعلام این نارضایتی است بطور وسیع واقع گردید و شرایط اجتماعی - سیاسی وحدت - آمادگی شد در آن موقع گروه و گروهگرایی، تفرقه و تشتت پایان خواهد یافت آنها نه بطور مکانیکی و خود بخود بلکه به مدد کوشش انقلابیون کمونیست در ارتباط با توده طبقه، به مدد زمینه آمادگی غلیان و جوشش توده ای بکمک واقعیات اجتماعی و سیاسی که هر نوع گروه و گروه گرایی، تفرقه

و تشت پرستی را محکوم میکند و پایان میبخشد. تا زمانیکه گرایش چنین تغییراتی بطور عینسی و ذهنی در شرایط جبهه نبرد طبقاتی و میان نیروهای انقلابی حاصل نشده است محفل بازی و گروه سازی، ضرورت و رسالت مرحله آن خود را دارد و پراکندگی و چند دستگی پدیده‌ای طبیعی است. طبیعی بودن این پدیده البته باعث نمیشود که ما برای مرتفع ساختن آن کوششی انقلابی مبذول نداریم لیکن این کوشش چگونه باید باشد مورد بحث است. شعار وحدت و نصیحت گروهها باینکه دست از تشت بردارند دردی را دوا نمیکند که هیچ عناصر و نیروها را متوجه جهتی میسازد که به بن بست خواهد کشید. باید علت‌های اساسی این گروه سازی و تفرقه و پراکندگی را از بین برد، باید همه نیروها را مترجم علت اساسی و منع حاضر نمود و شعار پیس بسوی تماس با توده طبقه و نفوذ در میان توده ها و کمک به برپا داشتن جنبش مستقل پرولتاریائی را جانشین شعار وحدت که هیچ زمینه مادی و عینی ندارد و در آخرین حد وحدت سیاسی و ارگانیت سازمانها و گروهها و گروهک‌هایی که در خود کم و بی‌بیرد چار تشت نظری و عملی هستند و اکثر مبنی، استراتژی و تحلیل مشخص ندارند را معنا میدهد کرد (سرنوشت چنین وحدت با همه آن از ابتدای آن قابل پیربینی است و نتیجه‌اش کشمکش گروهی در جبهه با اصطلاح توده‌ای خواهد بود). یعنی باید همه نیروهای صادق و انقلابی را متوجه علت اصلی پراکندگی نمود و نه اینکه با حرکت از پراکندگی شعار وحدت داد و با کمک این شعار بروی واقعیات مبارزه اجتماعی پرده کشید. پس بی‌بیم اگر در چنین شرایطی نیرو یا نیروها نیسی شعار تاریخا مثبت وحدت را مطرح کنند و اصل برپاداری و کمک به وجود و بسط جنبش مستقل پرولتاریائی را بعنوان اساسی ترین و عمده ترین وظیفه کمونیستها از نظر دور دارند نه تنها کمکی به وحدت نکرده اند بلکه غیر مستقیم با دامه پراکندگی و تشت دامن زده اند، نیرو-هان انقلابی را متوجه معلولها بجای علل نموده اند و بکجراه کشانده اند، چه طرح شعار بی موقع وحدت و توجه نیروها با نظرت باعث شکست شعار وحدت و صرف نیرو در زمینه های بسی حاصل و هدر رفتن نیروها میگردد. چنین است که قرار دادن معلول بجای علت و حرکت از معلول ها میتواند بکجراه بیانجامد و در بیانیه بکجراه انجامیده است.

با چنین متد و تفکر است که بیانیه پس از ابراز تاسف از پراکندگی بالاخره سئوال میکند که "مسئول پیدای چنین تفرقه ای چه کسانی جز خود ما میتوانیم باشیم؟" و چنین نشان میدهد که اگر "ما" بخواهیم وحدت امکان پذیر است و دلیل پراکندگی نیز عدم خواستن وحدت از طرف "ما" است. اگر "ما" اراده کند و بخواهد همه شرایط وحدت آماده است و کار فیصله داده خواهد شد. لیکن درست در اینجا است که بیانیه بار دیگر با پراکندگی تز وحدت خود را توجیه میکند. سئوال در واقع برای کمونیستها باید این گونه مطرح باشد که علت این پراکندگی چیست؟ وظائف کمونیستها در قبال آن چه باید باشد؟ آیا وحدت ممکن است؟ بر اساس چه

پلاتفرم و کدام مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک جریان یافته و بنتیجه رسیده ، کدام بحث بارآور بر سر خط مشی های مختلف ، کدام خط مشی و استراتژی و تاکتیک تنظیم شده ؟ با پشتیبانی و اعلام خواست کدام جنبش پرولتاریائی ؟ زمانیکه هیچیک از این بحث ها و برخوردها در سطح وسیع وجود ندارد ، پراکندگی ، پراکندگی نظری و عملی و نه تنها پراکندگی تشکیلاتی است ، زمانیکه هیچ طرح تئوریک و ایدئولوژیک هیچ پلاتفرم تنظیم شده ای که حاصل بحث و برخورد نیروهای انقلابی باشد وجود ندارد ، زمانیکه سازمانهای انقلابی در چنان سطح کمی و کیفی هستند که هنوز نظر زحمتکشان را حتی بجانب خود معطوف نداشته اند و بیانیه درباره موقعیت و وضع سازمانهای انقلابی مینویسد : " بدین ترتیب ملاحظه میشود که جنبش مسلحانه پیشتاز بلافاصله در اولین گامهایش به آنی ترین و ملموس ترین گرایشات روشنفکران ( هدفهای دموکراتیک مبارزه مسلحانه پیشتاز ) و منافع و نظرات سیاسی جناح چپ خرده بورژوازی سنتی ( شکل قهرآمیز مبارزه علیه رژیم حاکم ) نزدیک میشود ، و متقابلاً این دو قشر نیز حمایت و وابستگی فعال خود را بجنبش مسلحانه اعلام داشته و به اولین ذخائر تغذیه جنبش تبدیل میشوند " ( بیانیه ، صفحه ۴۲ - تکیه از ماست ) یعنی هنوز جنبش مسلحانه پیشتاز در سطح نزدیک شدن بانی ترین و - ملموس ترین گرایشات روشنفکران یعنی هدفهای دموکراتیک مبارزه مسلحانه پیشتاز است و دو قشر روشنفکران و جناح چپ خرده بورژوازی سنتی با اولین ذخائر تغذیه جنبش تبدیل میشوند و تکلیف جنبش غیر پیشتاز و سازمانهای دیگر روشن است چگونه و بر اساس چه مواضع و قدرت توده ای می توان شعار وحدت و تشکیل جبهه توده ای را مطرح ساخت ؟ و اگر در چنین شرایطی وحدت ممکن نیست ، اگر هیچ مشی تئوریک و برنامه سیاسی حتی در سطح طرح مورد بحث نیروهای انقلابی قرار نگرفته و تشتت فکری کامل است ، اگر وظیفه نیروهای پیشتاز نفوذ سیاسی در میان توده کارگران و کمک به برپا داری جنبش مستقل و سیاسی کارگری است ، میتوان بدنبال شعار وحدت رفت ؟ آیا نباید بدنبال انجام وظیفه اصلی یعنی نفوذ در توده پرولتاریائی و کمک به جنبش کارگری رهسپار شد و اعلام داشت که در پراتیک انقلابی چنین روندی و زایس و رشد چنین جنبشی است که اساس تولید گروه و محفل باز ، پایه و اساس تشتت و پراکندگی از بیسن خواهد رفت ؟ میبینیم که وظایف کمونیستها بعنوان انقلابیون در خدمت آزادی پرولتاریا که آزادی واقعی انسانها را ممکن میسازد در شرایط امروز نه راه افتادن بدنبال شعار وحدت به مثابه راه حل جنبش بلکه کوشش در جهت انسجام نظری و عملی ، پراتیک انقلابی در خدمت نفوذ در میان توده است . اگر امروز پراکندگی وجود دارد تقصیر متوجه " ما " نیست علت آن - تنها نخواستن نیروها نیست بلکه عمدتاً نتوانستن آنهاست . تحلیل بیانیه در برخورد به - نیروهای مذهبی عضو " سازمان مجاهدین خلق ایران " خود نشانه دیگری از چگونگی امکان وحدت نیروهای مارکسیست و غیر مارکسیست در حول یک خط کلی سیاسی است . مغایرت اینک

حتی در ابراز نظر و طرح تزوحدت و جنبه توده ای نیز هنوز بیانیه از انسجام فکری برخوردار نیست . یکبار علت اساسی صحت و شدنی بودن وحدت را از " ضروریات تاریخی " وجود دیکتا توری خون آشام در یک سو و نیازهای جنبش در سوی دیگر ثابت میکند و بار دیگر با تکیه عمده و اساسی به پراکندگی و اینکه گروهها و سازمانهای سیاسی و انقلابی مسئول این پراکندگی هستند اصل لزوم و امکان وحدت را از وجود تفرقه و پراکندگی استخراج مینمایند که این هر دو نکاتی برای اثبات ضرورت وحدت نیست .

۲- ادعاهای نادرست برای اثبات درستی مشی وحدت : بیانیه در ادامه نقل قول صفحه

۴۰ درباره پراکندگی و لزوم وحدت چنین ادامه میدهد : " مسئول پیدایش چنین تفرقه ای چه

کسانی جز خود ما میتوانیم باشیم ؟ اینکه بدن جنبش انقلابی ما هم اکنون در بدترین شکل تجزیه

و تلاشی بسرمیبرد ، اینکه انقلابیون ما - نیروها و گروههای مختلف مبارز - لااقل در یک چهار

چوب وسیع رنه حتی فشرده سازمانی ، در حول یک خط کلی سیاسی بنظم در نیامده اند ، و

اینکه شرایط تاریخی و رشد و تکامل جنبش انقلابی ما ، ضرورت وحدت نیروهای انقلابی را بیساز

پیس عیان ساخته است ، آیا همه اینها کافی نیست که ما را باندیشه وادارد ؟ آیا اوضاع کنونی -

جنبش ما اوضاع نگران کننده ای نیست ، در حالیکه حداکثر آمادگی در سمت دیگر ، در سمت

مبارزه خود بخود توده ها وجود دارد ؟ آیا هماکنون کمونیستها و سایر انقلابیون راستین ما

با تفرقه و چند دستگی خود ، بهترین شرایط انقلابی را از دست نخواهند داد ؟ ۰۰۰ اکنون

برای ما و شاید برای کل جنبش مسلحانه پیشتاز ، مسائلی از این قبیل " فعلا چه شعاری باید

بصور اساسی ، چه شعارهایی باید بطور مرحله ای در مقابل جنبش کارگران قرار داد ؟ و یا

" تاکتیکهایی که سازمان مسلح پیشتاز باید بطور مرحله ای در مقابل این جنبش و برای نزدیکی

بیشتر با منافع و تمایلات آن در پیس گیرد چیست ؟ چگونه باید بآن پیوند بخورد ؟ و ۰۰۰ مطرح

باشد ، ولی آیا اشتباه نخواهد بود که ما بعنوان جزئی از جنبش مسلحانه خلق و تازه جز

کوچکتر جنبش انقلابی خلق منتزع از وظائف کل جنبش انقلابی ، صرفا بطور گروهی درباره این

مسائل ، منتزع از همه این نیروها بایندیشیم ؟ و مستقلا در صد رفع و حل این مشکلات بسر

آئیم ؟ " (صفحات ۴۰ و ۴۱ - تکیه از ماست ) کمی باین نقل قول دقت کنیم . بیانیه پس از اینکه

یک بار ضرورت وحدت را از وجود پراکندگی استنتاج میکند و یکبار دیگر لزوم آنرا از وجود رژیم

خون آشام شاه در یک طرف و خواستهای جنبش در طرف دیگر استخراج مینماید یکبار در میان

دهها مجللی که بصورت سئوای پشت هم و قاطبی مطرح میسازد باین نتیجه میرسد که " شرایط

تاریخی و رشد و تکامل جنبش انقلابی ما ، ضرورت وحدت نیروهای انقلابی را بیساز پیس عیان -

ساخته است " خواننده شاید به پندارد که ما بی جهت و بطور نادرست به بیانیه این تهمت

را زده ایم که ضرورت وحدت را از شرایط عینی و تاریخی و رشد جنبش و آرایش نیروهای

کمونیست و انقلابی و سطح کار و نظر آنها و مرحله انقلابی نتیجه گیری نکرده است و جمله فوق در واقع بطور ناقص می‌خواهد همان چیزی را بیان کند که ما مدعی آن بودیم . لیکن پس از دقت کافی پی می‌برد که منظور بیانیه نه ضرورت وحدت بلکه عیان ساختن ضرورت وحدت بیس از پیس توسط شرایط تاریخی و رشد و تکامل جنبش انقلابی ما است . وحدت را فاکتورهای دیگر غسروری ساخته اند و شرائط تاریخی و رشد و تکامل جنبش انقلابی ما این ضرورت را بما نشان می‌دهد ، این ضرورت را عیان می‌سازد و بعبارت دیگر آنرا بار دیگر تائید میکند . حال ببینیم این فاکتورهای که ضرورت وحدت نیروهای انقلابی را بیشتر از پیس عیان ساخته اند کدامند . یکی از آنها شرایط تاریخی است که منظور بیانیه از آن روشن نیست و گمان ما اینست که میتواند منظور شرایط خاص جامعه باشد چه شرایط تاریخی که ضرورت وحدت نیروهای انقلابی را بیس از پیس عیان سازد نامفهوم است ، فاکتور دیگر ذکر شده رشد و تکامل جنبش انقلابی ما است که ضرورت وحدت را عیان ساخته است . در مورد این فاکتور که منظور بیانیه از آن روشن است میتوان ابراز نظر کرد . بیانیه خود در چند جمله بالاتر مینویسد که : " . . . جنبش انقلابی ما هم اکنون در بدترین شکل تجزیه و تلاشی بسر می‌برد . . . " ( همان صفحه - تکیه از ماست ) یا چند خط بالاتر ابراز نظر میکند که : " در چنین شرایطی است که باید گفت کل جنبش انقلابی ایران ، و در راس آن کل جنبش کمونیستی ایران ، در بدترین حالت تجزیه و تلاشی بسر می‌برد و دشمن که در عالی ترین شکل تمرکز و وحدت نیروهای خود قرار دارد ، با استفاده از چنین موقعیتی بدترین ضربات نابود کننده خود را بر نیروهای پراکنده جنبش وارد می‌سازد . " ( بیانیه ، صفحات ۴۰ و ۴۱ - تکیه از ماست ) لابد بیانیه معنای بدترین شکل تلاشی و بدترین حالت تلاشی را میداند و باز میداند که وقتی کل جنبش انقلابی و در راس آن کل جنبش کمونیستی در بدترین حالت تجزیه و تلاشی است و در چنین موقعیتی بدترین ضربات نابود کننده را دشمن بر نیروهای پراکنده جنبش وارد می‌سازد نمیتوان از " شرایط تاریخی و رشد و تکامل جنبش انقلابی " سخن گفت و یا لااقل میبایست معنای رشد و تکامل را شکافت و مفهوم خود را اگر مخالف مفهوم عمومی است بیان داشت . اگر جنبش در بدترین حالت تلاشی است پس نمیتوان از رشد آن در این زمان خاص سخن گفت و اگر در حال رشد و پیشروی است نمیتوان از بدترین حالت تلاشی سخن بمیان آورد ، البته هر تلاشی و مرکز را نیز در مقولات عام فلسفی میتوان رشد و تکامل دانست ولی گمان نداریم که بیانیه با حرکت از این مقولات کلی فلسفی که در تحلیل مشخص سیاسی بکار نمی‌آیند بتوضیح جریانات پرداخته است بلکه عقیده داریم که بیانیه بدون توجه به مفاهیم و واقعیات هر جا که خواسته است این تلاشی و تجزیه را مردود بداند بی مهیا با از بدترین و بدترین ترین حالت تلاشی و نابودی سخن گفته است و آنجا که میخواهد بگوید آتوریت و مرکزیتی بران وحدت وجود دارد ناگهان از رشد و تکامل جنبش انقلابی حرف میزند و در یک صفحه دچار

چنین تناقضاتی میشود. استفاده از ابرازاتی مانند بدترین حالت تلاش جنبش و همراه آن ابراز رشد و تکامل جنبش در يك نفس طرح ادعاهای نادرست بدون تحلیل برای اثبات مشی وحدت است. باین ادعاها، "احکام" دیگری اضافه میشود. بیانیه مینویسد که: "آیا اوضاع کنونی جنبش ما اوضاع نگران کننده ای نیست، در حالی که حد اکثر آمادگی درست دیگر، درست مبارزه خود بخودی توده ها وجود دارد؟ آیا هم اکنون کمونیستها و سایر انقلابیون راستین ما با تفرقه و چند دستگی خود، بهترین شرایط انقلابی را از دست نخواهند داد؟" (صفحه ۴۱ - تکیه از ماست) نویسنده یا نویسندگان بیانیه علاقه ای خاص به صفت تفصیلی و عالی دارند و همین طور بهترین، بدترین، بد و بهتر را مورد استفاده قرار میدهند. دو "حکم" تاریخی بیانیه در اینجا اینست که درست مبارزه خود بخودی توده ها حد اکثر آمادگی وجود دارد و در جامعه ما بهترین شرایط انقلابی حاکم است. اول در مورد حکم اول صحبت کنیم. چطور سازمانی انقلابی که خود را مارکسیست میدانند و معتقد است که با مبارزه مسلحانه میخواهد توده ها را بخود جلب کند و میبیند که در سالهای اخیر تنها اقلیت بسیار محدود و کوچکی از توده ملیونی کارگران ایران در مبارزه خود بخودی شرکت داشته اند و برای مبارزه خود بخود توده های اقشار و طبقات دیگر حتی سه مثال در سال گذشته موجود نیست از حد اکثر آمادگی توده ها در مبارزه خود بخودی سخن میگوید. درباره وضعیت عمومی طبقه کارگر بیانیه مینویسد: "تجربیات و مشاهدات عینی ما که حاصل چندین سال کار و تماس نزدیک عده ای از رفقای مادر کارخانه ها و برخی محافل کارگری است، بخوبی نشان میدهد که طبقه کارگر ایران هنوز در ابتدای مراحل شعور طبقاتی و ابتدای مراحل مبارزه صنفی - اقتصادی خود قرار دارد، بطوری که کارگران تنها و حد اکثر بر همان زمینه مطالبات اقتصادی و حتی بطور محدودی تکیه میکنند." (بیانیه صفحه ۳۴ - تکیه از ماست) یا درباره جنبش خود بخودی کارگری مینویسد: "جنبشی که هنوز بسیار ضعیف، ناهمگون و نامتشکل است و تازه در ابتدای ترین مراحل خود، در حواله درخواستهای صنفی - اقتصادی عقب مانده ای دوران دارد." (صفحه ۳۸ - تکیه از ماست) ما برای ابرازات خود از نشریات "سازمان مجاهدین خلق ایران" استفاده میکنیم و می بینیم که بر اساس این فاکتورها مبارزات خود بخودی توده ها و پرولتاریا هنوز حد اکثر که نیست هیچ بسیار ضعیف است. اینکه مبارزات توده های زحمتکش در حال رشد است و به نسبت گذشته در چند سال اخیر رشد کرده است بهیچ وجه بمعنای حد اکثر آمادگی توده ها در مبارزه خود بخودی نیست. اصلا حد اکثر آمادگی یعنی چه، یعنی توده ها در مبارزه خود بخودی درگیرند یا نیستند؟ وقتی که میخوانیم که بیانیه فوراً وجود بهترین شرایط انقلابی را مسجل میسازد آنوقت میفهمیم که بیانیه در این بخش گفتارهای سابق خود را فراموش میکند و در سطح مبارزه خود بخودی معتقد به حد اکثر آمادگی است و از آن بیشتر سطح مبارزه خود بخودی را در

حد اکثر ممکن میبیند که نادرست و انحرافی است . حال کمی بحکم دم پیردازیم . وقتی که بیانیه تاسف میخورد که اگر انقلابیون وحدت نکنند بهترین شرایط انقلابی را از دست خواهند داد آنوقت باین نتیجه میبایست رسید . باشند که امروزه بهترین شرایط انقلابی در ایران حاکم است . آیا بیانیه مفهوم شرایط انقلابی را نمی داند و نمی داند که میبایست شرایط عینسی و ذهنی انقلاب آماده باشد تا بتوان از وجود شرایط انقلابی سخن گفت و آنهم بهترین شرایط انقلابی . ما همواره کوشش داریم برای اثبات نظریات خود و نشان دادن اشتباهات و انحرافات نظریات دیگر از ذکر نقل قولهای رهبران جنبش کمونیستی جهان خود داری کنیم ولی در اینجا لازم میبینیم برای نشان دادن بینش و مواضع تئوریک بیانیه یکبار دیگر به ذکر نقل قولی از لنین دست آزمیم . لنین در مورد شرایط انقلابی مینویسد :

"قانون اساسی انقلاب ، که تمام انقلابها و از آنجمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آنرا تأیید نموده اند ، از اینقرار است : برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و متمسک به عدم امکان زندگی بشیوه سابق پی ببرند و تغییر آنرا طلب نمایند ، برای انقلاب <sup>ضرورت</sup> است که استثمارگران نتوانند بشیوه سابق زندگی و حکومت کنند ، فقط آنهنگامیکه " یائینی ها " نظام کهنه را نخواهند و " بالائیها " نتوانند بشیوه سابق ادامه دهند ، فقط آنهنگام انقلاب میتواند پیروز گردد . این حقیقت را بعبارت دیگر چنین میتوان بیان نمود : انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی ( که هم استثمار شوندگان و هم استثمارگران را در برگیرد ) غیرممکنست . لذا ، برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران ( یا بهرحال اکثریت کارگران آگاه ، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال ) کاملاً به ضرورت انقلاب پی ببرند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند ، ثانیاً طبقات حاکمه به آنچنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید ( علامت هر انقلاب واقعی آنستکه عده نمایندگان قادر به مبارزه سیاسی در بین توده زحمتکش و متمسکی ، که تا آنزمان در بیحالی بسر میبردند ، بسرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود ) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی سریع آنرا برای انقلابیون ممکن نماید . "

حال لابد بنظر بیانیه این فاکتورها وجود دارد . جنبش خود بخودی توده ها بعنوان اعلام نارضایتی و نخواستن توده ها در حد اکثر رشد خود است و رژیم بعنوان نتوانستن ادامه حاکمیت میبایست در منتها درجه عدم تعادل و لب پرتگاه سقوط نهائی باشد . شرایط عینسی انقلاب بیان شده در شورشهای و حرکتهای خود بخودی ، بحران اجتماعی اقتصادی ، حرکتها متشکل پرولتاریائی ، عدم تعادل اجتماعی - سیاسی قدرت حاکم و ... آمانگی خود را بروز داده است و شرایط ذهنی در وجود حزب طبقه تبلور یافته است و تئوری انقلابی پرولتاریا در مبارزه توده طبقه به میان طبقه برده شده و توده طبقه مسلح باین سلاح پیروزمند در میدان

نبرد طبقاتی برای بدست گرفتن قدرت قدم برمیدارد • منظور از بهترین شرایط انقلابی چنین شرایطی میتواند باشد • لیکن آیا در جامعه ما هیچیک از فاکتورهای فوق حتی در سطحی محدود وجود دارد؟ آیا اساساً جهان بینی پرولتاریا در مبارزه توده طبقه وارد شده است و تئوری و عمل انقلابی طبقه بهم جوش خورده است؟ آیا اساساً میتوان از مبارزه وسیع و توده ای پرولتاریا بحدی که بحران اجتماعی را نشان دهد سخن گفت؟ آیا "بالائی ها" دیگر نمیتوانند ادامه دهند؟ به بینیم نظر خود بیانیه در مورد آرایش نیروها در میدان نبرد طبقاتی چیست؟ همانطور که یکبار بخشی از آنرا نقل قول کردیم بیانیه معتقد است که: "دو گروه عمده کمونیستهای معروف به معتقدین به خط مشی مسلحانه و معتقدین به خط مشی سیاسی (صرف نظر از تقسیم بندی های جزئی دیگر) نه با یکدیگر و نه حتی در بین خود دارای هیچگونه وحدتی نیستند • گروهها و سازمانهای انقلابی داخل (چه معتقدین به مشی مسلحانه و چه بقیه) از یکطرف و گروهها و عناصر انقلابی جامعه از طرف دیگر، هرکدام به تنهایی به راه خود میروند • در چنین شرائطی است که باید گفت کل جنبش انقلابی ایران، و در راس آن کل جنبش کمونیستی ایران، در بدترین حالت تجزیه و تلاشی بسر میبرد و دشمن که در عالیترین شکل تمرکز و وحدت نیروهای خود قرار دارد، با استفاده از چنین موقعیتی، بدترین ضربات نابود کننده خود را بر نیروهای پراکنده جنبش وارد میسازد •" (صفحات ۳۹، ۴۰) پس نیروهای جنبش پراکنده و دشمن در عالیترین شکل تمرکز و وحدت نیروهای خود است • درباره چگونگی و سطح جنبش کارگری ایران نیز نظر بیانیه را در صفحات قبل نقل کردیم و نشان دادیم که بیانیه حتی جنبش خود بخودی کارگری را "بسیار ضعیف، ناهمگون و نامتشکل" میدانند، که "تازه در ابتدائی ترین مراحل، در حول درخواستهای صنفی - اقتصادی عقب مانده ای" است • پس کجای این اوضاع و شرایط نشاندهنده "بهترین شرایط انقلابی" است • کدام یک از ابرازات بیانیه را باید قبول کرد • باید قبول کرد که "در سمت جنبش خود بخودی توده ها" "حد اکثر آمادگی" وجود دارد یا باید پذیرفت که جنبش خود بخودی کارگران "هنوز بسیار ضعیف، ناهمگون و نامتشکل است تازه در ابتدائی ترین مراحل خود، در حول درخواستهای صنفی - اقتصادی عقب مانده ای دوران دارد" • باید قبول کرد که "بهترین شرایط انقلابی" در جامعه ما حاکم است یا از بیانیه بپذیریم که "جنبش انقلابی و در راس آن کل جنبش کمونیستی در بدترین حالت تجزیه و تلاشی بسر میبرد و دشمن که در عالیترین شکل تمرکز و وحدت نیروهای خود قرار دارد، با استفاده از چنین موقعیتی بدترین ضربات نابود کننده خود را بر نیروهای پراکنده جنبش وارد میسازد • نام این تناقض گوئی ها و درهم گوئی ها را میتوان تحلیل سیاسی یا تئوریک یک سازمان مارکسیستی نهاد؟

پس میبینیم آنچه را که ما در ابتدای این قسمت دال بر ادعاهای نادرست بیانیه برای اثبات

درستی مشی وحدت نوشتیم با برخورد به "مواضع تئوریک" بیانیه در صفحات و بخشهای دیگر روشن میشود. عبارت دیگر "احکام" بزرگ بیانیه در مورد حد اکثر آمادگی در سمت مبارزه خود بخودی توده ها، وجود بهترین شرایط انقلابی در جامعه که گویا بخاطر عدم وحدت دارد از دست می رود و اینکه رشد و تکامل جنبش انقلابی ما، ضرورت وحدت نیروهای انقلابی را بیش از پیش عیان ساخته است در اساسنا درست است و با اعتقادات خود بیانیه سازگار نیست.

۳- تز جبهه واحد توده ای و نظرها: با حرکت از موضوعی در زمینه لزوم وحدت فوری - نیروها که بانها اشاره کردیم بیانیه بعنوان اولین گام وحدت به تشکیل جبهه واحد توده ای می رسد. خود در همان ابتدای توضیح جبهه واحد توده ای میگوید "اکنون میتوان به این سؤال اساسی پرداخت: مناسبات میان نیروهای مختلف جنبش انقلابی چگونه باید باشد؟" (بیانیه صفحه ۴۷) ما لیک لازم میدانیم در ابتدا مشخص سازیم که مناسبات نیروهای انقلابی با توده چگونه است و در چه مرحله ای از کار انقلابی قرار داریم.

آنچه مسلم است اینست که نیروهای انقلابی کمونیست نه تنها موفق بنفوذ در میان توده ها کارگر و ایجاد پایگاه های هسته ای در کارخانه ها و کارگاه ها نشده اند بلکه از پشتیبانی معنوی و وسیع کارگران هنوز بی بهره اند. تبلیغات سیاسی و انقلابی سازمانها و گروههای مختلف مبارز و انقلابی سطح وسیعی از کارگران را در برنگرفته است. جنبش خود بخودی - کارگران هنوز در ابتدای ترین مرحله و بسیار محدود است هرچند که در اثر بحرانها و تناقضات سیستم سرمایه داری وابسته ایران بزودی رشدی بینظیر خواهد کرد. آگاهی سوسیالیستی به هیچوجه در میان توده های کارگر (صرفنظر از مثالهای فردی) و حتی در میان آن بخش از کارگران و آن کارخانه ها و کارگاه های که جنبش اعتراضی و مطالباتی آنها را در بر میگیرند پایه ای هرچند ضعیف ندارد. بیانیه در این زمینه بدرستی مینویسد که "پیشروترین کارگران تنها و حداکثر در همان زمینه مطالبات اقتصادی و حتی بطور محدود تکیه میکنند. آگاهی سیاسی بجز درد و شکل استثنائی که اقلیت بسیار محدودی را فرا میگیرند، تقریباً به هیچوجه وجود ندارد." این دو شکل استثنائی عبارتند از دسته کارگران قدیمی که در گذشته فعالیت - صنفی و سیاسی داشته اند و دسته کارگرانی که در محافل مذهبی سیاسی شده اند. هیچ یک از این دو دسته که اولی تحت تاثیر سیاستهای سازشکارانه و ضد انقلابی حزب توده و دومی زیر نفوذ فکری و فرهنگی خرده بورژوازی مذهبی عمدتاً آنتی کمونیست قرار دارد حاملین تئوریها و بینش سوسیالیستی نیستند. خارج از این دو دسته نظر بیانیه اینست که: "اما از این دو - نمونه که هیچکدام جریانات اصلی موجود در طبقه کارگر را منعکس نمیکند بگذریم، ما با طبقه ای جوان، نوپا و در واقع در حال تکوین روبرو هستیم" (بیانیه، صفحه ۳۶) و در جای دیگری مینویسد "طبقه کارگر ایران با خیل عظیمی از کشاورزان کارگر شده، پیشه وران جز و خرده -

بورژواها و لومپن هائی که فشار سرمایه و ۰۰۰ آنها را بسمت کار مزدوری رانده است، طبقه ایست در حال ایجاد و تکوین که تازه قدم در راه توسعه کمی و کیفی خود گذارده و فاصله زیادی را - باید تا همگونی کامل تا تشکل متناسب و رسیدن به تجربه و پیچیدگی صنفی - سیاسی طی نماید<sup>۱۰</sup> " (بیانیه صفحه ۳۷) این نظریات که مورد موافقت ما نیز هست هر چند کلی تصویری عمومی از وضع کارگران ایران بدست میدهد. حال بینیم مناسبات سازمانهای انقلابی و در - پیشاپیش آنها سازمانهای پیشتاز یا توده (که هدف اصلی سازمانهای کمونیستی توده کارگر است) چگونه است؟ بیانیه بروشنی مینویسد که "جنبش مسلحانه پیشتاز تاکنون توانسته است بطور عمده با دو قشر از دو بخش سنتی و غیر سنتی خرد بورژوازی روابط مستحکم تقابلی برقرار نماید. این دو قشر عبارتند از دانشجویان، روشنفکران دانشگاهی و گاه غیر دانشگاهی و دو عنصر متوسط و پائین خرد بورژوازی شهری و جناح چپ روحانیت که در عین حال از نظر اقتصادی در سطح پائین قرار دارند (طلاب جوان و روحانیون غیر وابسته) " (بیانیه صفحه ۳۰) و کمی دورتر ابراز میدارد که اساسی ترین مسئله برای نیروهای انقلابی جامعه و همینطور سازمانهای مسلح پیشتاز جلب حمایت فعال طبقات زحمتکش جامعه و در راس آن طبقه کارگر است. (صفحه ۴۶) بعبارت دیگر سازمانهای پیشتاز میبایست فعالیت خود را به آن سمت متمرکز سازند و در جلب حمایت کارگران و زحمتکشان برآیند و از این طریق اصل نفوذ در میان توده و تبلیغ تئوریها و سیاست انقلابی را ممکن سازند. این امر بدلائل گوناگون تاکنون نمایی توانسته است صورت گیرد.

از سازمانهای پیشتاز که بگذریم وضع دیگر نیروهای سیاسی بهیچ وجه در زمینه کار در میان کارگران بهتر نیست و بدادن شعار کار در میان کارگران محدود میشود.

حال در چنین مناسباتی شعار جبهه واحد توده ای بعنوان اولین گام وحدت مطرح میشود. بلافاصله این سؤال مطرح میشود سازمانهاییکه با توده ها پیوند مستحکم ندارند جنبش کمونیستی که موفق با ایجاد رابطه با توده طبقه و تبلیغ سیاسی در میان آن توده ها نشده است و هنوز در پله های اول مبارزه انقلابی خود قرار دارد با هم جبهه توده ای برای چه تشکیل می دهند؟ این جبهه واحد چرا جبهه واحد توده ای است؟ جبهه واحد کدام توده و کدام خط مشی توده ای؟ جبهه واحد توده ای، جبهه در برگیرنده نمایندگان کدام اقشار و طبقات با چه استراتژی و مشی انقلابی است؟ جبهه سازمانهای مختلف المشی است که خیال دارند بعداً نماینده اقشار و طبقات، نمایند توده در مبارزه بشوند؟ وقتی جنبش مستقل سیاسی

۱- در این نقطه بیانیه دارای پاورقی است که دلائل عدم تشکل و عقب بودن سطح جنبش خود بخودی کارگران را توضیح میدهد و ما بران جلوگیری از اطناب کلام خوانندگان را بسه بیانیه رجوع نمیدهم.

طبقه کارگر وجود ندارد، سازمانهای کمونیستی با سازمانهای غیر کمونیستی جبهه واحد رهبری کنند. توده را میسازند که چه کسی، کدام مبارزه را رهبری کند؟ ما در اینجا از جبهه واحد توده ای، از جبهه ای که نمایند توده هاست سخن میگوئیم جبهه ای که میبایست مبارزه انقلابی مبارزه ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد استبداد سلطنتی توده را رهبری کند چه سازمانی که نه نمایند توده باشد و نه در برگیرند توده و فقط محل تجمع گروههای مختلف بر اساس مشی مبارزاتی مشخصی که کار مبارزاتی این گروهها را به پیش برد جبهه واحد توده ای نیست، اتحاد چند سازمان و گروه بر اساس خط مشی محدود و مشخصی است. از اینرو ما معتقد نیستیم که نمیتوان چنین محفل یا تشکیلات واحدی مثلا بر اساس تشدید تبلیغات یا مبارزه سیاسی با رژیم دیکتاتوری و وابسته با امپریالیسم شاه بوجود آورد. در سطح جوانان و دانشجویان گفتند - راسیون جهانی یکی از این نوع اتحادهاست لیکن جبهه واحد توده ای سازمانهای پیشساز و دیگر سازمانهای انقلابی، اتحاد بر سر مشی مبارزاتی محدود نیست بلکه سازمان واحد رهبری کننده مبارزات سیاسی - انقلابی توده است. خوب که باین پیشنهاد دقت شود. می بینیم در شرایطی که بیان داشتیم منظور بیانیه اینست که اول سازمان رهبری کننده و نمایند توده را به وجود آوریم و سپس با توده تماس برقرار کنیم. این چنین سازمانی میبایست از میان مبارزه توده بدست سازمانهای نمایند و تشکیلات توده ای بوجود آید و نه قبل از آن. پیروز وجود جنبه پرولتاریائی، قبل از وجود جنبه سیاسی و سازمان انقلابی پرولتاریا وحدت کمونیستها و غیر کمونیستها در سازمان رهبری کننده انقلابی (اگر ممکن باشد) تنها در سطح جریانها دموکراتیک میماند، کار اساسی نفوذ و تبلیغ در میان پرولتاریا را تضعیف میکند و ماهیتا از آنجا که ادعای جبهه واحد توده ای یعنی سازمان رهبری کننده خلی را دارد و به سازمانی بورژوائی محدود و در شعار ضد سلطنتی و ضد رژیم عام بدل خواهد شد. اینجاست که بیانیه اصل جبهه رهبری کننده خلق را قبل از بسیج خلق و پیروز تشکیلات تشکلهای پرولتاریائی و حتی قبل از آنکه کمونیستها تحلیلها و مشی های خود را دقیق کرده، در مبارزه طبقاتی و در تماس با توده طبقه آنها صیقل دهند مطرح میسازد. جبهه قبل از حزب، جبهه قبل از بوجود آمدن شوراهای کارگری، جبهه قبل از وجود سازمانهای اقشار و لایه های مختلف اجتماعی که خواستها و - منافع دیگری جز خواستهای پرولتاریائی مطرح میسازند جبهه واحد توده ای نیست، محفل اتحاد دموکراتیک گروهها و سازمانهای کوچکی است که برای رفع مشکلات مرحله ان خود آنها تشکیل داده اند. حال از جایی دیگر نگاه کنیم. در زمانی که شرایط انقلابی فراهم نیست یعنی در مرحله تدارک انقلابی، آنزمان که کمونیستها با توده طبقه تماس ندارند و مبارزه بین انقلابی اقلیت کوچکی را تشکیل میدهند، در زمانی که اعتصابات و اعتراضات خود بخود و سیاسی وسیع و توده ای کارگران و دیگر اقشار زحمتکش که زمینه لازم سیاسی شدن توده و توده ان شدن

نظریات انقلابی است وجود ندارد آماده کردن خود، صیقل مشی و برنامه ریزی پراتیک انقلابی، تشکیل کمونیستی و کوشش برای نفوذ و تبلیغ در میان کارگران اساسی ترین و عمده ترین وظیفه انقلابیون است. در مرحله تدارک هدف انقلابیون بدست گرفتن قدرت نیست و برنامه ریزی آنان نیز در این خدمت نمیباشد<sup>۱</sup>. همه کوششهای کمونیستها با توجه به شرایط و مرحله انقلاب شرکت در مبارزه توده های پرولتاریا، تبلیغ و بسیج آنان و برپا داشتن تشکلهای کارگری است. چرا که معتقدند حزب کمونیست ایران نیز از میان مبارزه توده های کارگر با شرکت و بدست آنان ساخته میشوند، شوراهاى انقلابی کارگری نیز حاصل روند مبارزه طبقاتی و انقلابی توده های کارگران است. تبلیغات مسلحانه و تنظیم مشی و تئوری، ساختمان سازمانهای سیاسی - نظامی بر اساس مشی تبلیغ مسلحانه و کار انقلابی در میان طبقه، زمینه سازی برای نفوذ هر چه بیشتر در میان توده کارگران و ساختن سلولهای کارگری که حاملین تئوری انقلابی بدون مبارزات کارگری هستند همه و همه در خدمت آن دورنماست. تنها پس از گذار از این مرحله تدارکاتی، تنها پس از زاده شدن تشکلهای انقلابی کارگری و دیگر افشار زحمتکش و تشکیل حزب کمونیست بدست و با شرکت توده های رزمند پرولتاریائی مسئله سازمان رهبری کننده توده ها برای بدست گرفتن قدرت، مسئله جبهه واحد توده ای مطرح است. تنها پس از گذار از مرحله و سازمان یافتگی کمونیستها در مبارزه طبقاتی در حزب و شوراهاى انقلابی کارگران است که اصل بدست گرفتن قدرت بعنوان هدف بلافاصله مطرح میشود. تنها در چنین زمانی که توده ها در جوس و خروس و غلیانند، سازمانهای انقلابی با مبارزات توده - های زحمتکس پیوند خورده اند، کمونیستها با سازمانها و نیروهای دیگر احتمالاً (آنهم از هم اکنون قابل پیش بینی دقیق نیست و ضرورتهاى آنها بی وصف بند یها تعیین خواهد کرد) جبهه واحد توده ای یا تشکیلات هماهنگ کننده را یگانه خواهند ساخت. پس از آن همه نیروی کمونیستها صرف گذار از مرحله ای خواهد بود که بان اشاره کردیم. پس قدم اول وحدت کمونیستها با توده طبقه کمک به برپا داری و انسجام جنبش سیاسی و مستقل کارگری است و نه تشکیل جبهه واحد توده ای که نمایند توده ها و در برگیرنده توده ها نیست.

ادامه دارد

نوامبر ۱۹۷۶

---

۱- ما از مرحله صحبت میکنیم و شك نیست که هدف کمونیستها پس از گذار از مرحله تدارک کسب قدرت بدست پرولتاریاست. و از همان ابتدا نیز هدف نهائی کسب قدرت است.

از انتشارات

سازمانهای حبه ملی ایران در خارج از کشور